Syed Mohd Hasan Shaoq A.M.

Dabir-a-Kamil

Canning College Lucknow University

Sarai Agha Mir Lucknow.

MS BW IVANOW
1-0007

1589877

1

تاریخ نادری

Rs
Danka Sailor
Allahabad

1

Ta'rikh-i-Nadiri
(History)
I

Lucknow
12.XI.26.
W.I.

79

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمت های الهی واضح است که در
هر عهد و آوان که اوضاع زمان منقلب و بدبختان چرخ ستمگر
بکام ستمکیشان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و منقلب اوضاع
زمانه است از فیض بی منتهای خود سعادتمندی را مؤید و در عرصه
گیتی مبسوط الید کند که براهم مراحم و رافت بالتیام و جراحات
قلوب ستم دیدگان پردازد و بمذاق تمنای تلخکامان زهر حوادث را شهد
عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال همایون فال حال اقدس اعلی
حضرت قدر قدرت قضا توامان سکندر حشمت دارا دربان دشمن
کش عرصه جنگ زحمت کش راه نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده

سکه

جراحات

میدان

سکهٔ شاهی و ازنده رایت کشورگشایی [illegible] فیروز بخت جهان

آرای زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و [illegible] گری

سروری که از سهم صولتش [illegible] سپر برید و سپید احمری

کر از بیم رمح فلک شکافش نسر طایر [illegible] خویش فرو دیده قبضهٔ تیغ

تیزش چون عرض بجوهر متصل و از تندی سیف عون بر برش صورت از هیولا

منفصل در قلبگاه بیز بکشش فلول اعدا قالب بی روح بر آورد کاه

مهر بشن سعد الذابح شاطر الذبوح چاووشان بارگاه جلالش تکبیری ده

خدمت صلای صد ساله نعمت و نوید امیدواری و حق گذاری دوره

نزدیک بیعت نند سرفرازی ده دهیم صاحب کلاهی و شقه طراز لوا

شاهنشاهی سرافراز افسر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسلهٔ جلیلهٔ مکانیه

ضرغام الدهر غضنفر العصر الخاقان الاعظم القاآن الاکرم تهنیت ده

دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران **نظم** خدیو جهان کشور

نامدار نظر کرده لطف پروردگار [illegible] السلطان [illegible] بادشاه

که ید بیضا نمایش در زر افشانی و تیغ مهر آسایش در دشمن پرور و خورشید

ن سی

منفصل

ده

دل گوش جهانیان رساند
و خاصه لارم بولی
از عواید احسان گوناگون
لذات کام مخفی بکام

اسپهارو [illegible]

مهتش طلای دست افتاد حمایت ازلی و مهر عالم افروز تمکنت لم یزلی

گوهر ذات اقدسش را با قبای مصلحت سعی در تهانخانهٔ ابداع دست

پرور وضع جمیل و فای استفاضهٔ فیض جزیل می ساخت و به مقتضای

حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیت سرمی پرداخت تا هنگامیکه خاک ایران

آبگینه خون ستم و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوا

علم گشت چنانچه شاعر گفته نظم ز فرط ظلم کاهل ایران شنکه در هم شد : برای

انتقام افغان مظلومان مجسم شد : تخت سروری پامال دشمن [illegible]

جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی تر و خشک شعله افگن گردیده

رسم ملوک الطوایفی شیوع فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوعه یافت

چنانچه از فتنه های اهالی اصفهان طایفهٔ غلزه در هرات ابدالی و در شیروان [illegible]

[illegible] در فارس صفی میرزا نامی مجهول النسب از فتنه ها [illegible] اصفهان

نام [illegible] در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان

و سمت

و سمت بنا در سلطان محمد نامی مشهور به بهسوار و در جاپلق عباس میرزا نامی
و در گیلان اسمعیل میرزا و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه
و استعداد گشته گروه رومیه تبریز و دزبا نخجوان را و از یک سمت ارازیه جای
تا سلطانیه و ابهر و از یکطرف از کرمانشاهان الی گزار متصرف شدند و روسیه
از دربند تا مازندران جمیع دارالمرز بحیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه
صاینجانی و استرآباد که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بوده‌اند و الوار
بختیاری فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان
ولایت گرمسیر از سر اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد آیه کریمه
سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای نظم تا پریشان نشود کار بسامان
نشود حکمت بالغه الهی اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر که
از لطف قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه کردگاری و از عقل سحرآفرین نقش
غرایب کلک بدایع نگار صنع حضرت باریست نمود که کوکب بخت سعد
کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو طلعت مهرگسترش را روشنی بخش دیده

چوان ساخت الحق گنج نهانی بود که در هر عاقبت اندیشی از پرا روز به
خویش ذخیره نگذاشته با صفدر نام آوری که سلطان قضا برای دفع
هجوم حوادث در کمین باز داشته بود چون سلف نتوانست عیان کردن به
چنانچه دیگر نوشته است قبل از شروع به ذکر صادرات احوال آن
پرارزنده تخت و تاج را با یزدکی چند اجمالا است لهذا نگارنده
این تاریخ دلپذیر و طرازنده این شگرف نامه بی نظیر محمد مهدی منشی
ابن محمد نصیر که از چاکران حضور و ضبط وقایع معمور است باظهار مجمل امور
در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا انقراض دولت شهنشاه صاحب
تایید پر توقعه بپیوست شروع نماید تا بر عالمیان شگفت شود که ایران چگونه
ویران و ممالک چه قسم ویران بود که آنحضرت به معماری عزم متین آن ویرانه
را درست کردند و گلهای این گلشن افسرده را که در هجوم سبزه بیگانه پنهان
و لگدکوب گلچین حادثه زمان بود بچه آب و رنگ از تازگی بعرصه ظهور
آوردند بیت سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب

آشفته

آشفته تر میگوید این افسانه را بنا کنها بیان نطق علیکم بالحق از جمله
آشوبیکه در عهد سلطنت خاقان سعید مغفور نیم زمن ملک احداث
شد اول طغیان میرویس غلجه و متغلبه قندهار بود که در سال هزار و
صد و بیست هجری مطابق سیچقان ییل بوقوع پیوست تفصیل این مقال
آنکه گرگین خان والی گرجستان در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود گرچه
که باتفاق او در قندهار بودند ابواب بی اعتدالی باز و دست برای افاغنه
دراز کرده میرویس غلجه حاکم آن گروه از جان ستوه آمده و از زور و ظلم بدرگاه
فلک اشکوه رسید چون در اردوی پادشاهی کسی بر دولت سرا سلطنت و
فریاد رسی مساعدت روا ارادت بر نیافت و بمکه معظمه شتافت و در حین
مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده وارد قندهار گردید
در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج
قندهار بود در بر سر او ریخته دستگیر ساخت و بانجام کارش پرداخت بعد از
اینوابی کیخسرو خان برادر زاده او بسالاری منصوب و بخون خواهی

با شوکت لشکری و جم افواج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم به تسخیر قندهار
و قلعهٔ میر ویس مصمم شده جماعتی از ابدالی هرات را که با افاغنهٔ غلجه معاند
بودند جمع و یک سال قلعه را محصور کرده شکست یافت بالاخره از دست شورش
سر در پای قلعه گذاشته بعم خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شاملو
قورچی باشی باین امر مامور گشته در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن
بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از آن دیگر بکار قندهار نه پرداخته
تا مقدمهٔ هرات و شورش ابدالی پدید آمد میر ویس هشت سال در قندهار
حکومت کرده بعد از وی عبد العزیز خان برادرش بجای او نشسته بتکیه
حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد میر ویس با چند نفر از
با جان او رنگ مخالفت ریخته او را مقتول و لوای حکومت بر افراخت
دیگر شورش افاغنهٔ ابدالی و تسخیر هرات بود که در سال هزار و یکصد و بیست
هجری بعرصهٔ ظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه آن طایفه در عداد از غلجه
متعلقهٔ هرات نشیمن خانه وار بودند عبد الله خان ولد حیات سلطان که مهتر

بعد از

بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسد الله خان ولد خود
از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد تا اینکه به تقدیر رب ا
که تغیر تبدیل را در وراه نیست مقدمه قندهار بآن نحو شد و عبد الله خان
با ولد وارد هرات شده و در اوقات ایالت هرات با عباس قلیخان
شاملو بی بود چون از ناصیه حال عبد الله خان آثار فساد باطن ظاهر شد
عباس قلیخان او را با ولدش محبوس ساخت در خلال الحال طایفه
لیباسیه هرات بعباس قلیخان شوریده او را مقتول کردند بعد از انکه
این خبر بامنای دولت رسید جعفر خان استاجلو را بایالت مامور و روانه
هرات ساختند مقارن این امور اسد الله با پدرش از محبس فرار و بکوه
و شام شاخ سرکشی برافراخت و لشکر جمعیت افتاده چند قلعه اسفراین را
متصرف و بعد از آن در یک فرسخی شهر با جعفر قلی خان حاکم هرات جنگ
کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخت بعد از چندین که محصورین از امداد مایوس
شدند و در خفیه و آشکار از راه سازش در طریق آشتی گشوده گشت

بیست و ششم ماه رمضان المبارک سنه تسع و عشرین و مایه و الف جمعی
نفر از قریه ملندره حق اعمال هرات که در شهر و در جزو افاغنه بعد استیمان
بنده بودند هنود یا آنها ترتیب داده از سمت برج مشهور ببرج قبلیچه که در درب
عراق واقع است افاغنه را بالا کشیده و افاغنه نیز تیغ استیلا کشیده بقدر
امکان بقتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
افاغنه اسفزاین نیز آمده در شهر هرات توقف اندک وقتی که
کوسویه و غوریان و نیز حد آب مرغاب و بادغیس را تماما متصرف گردیدند
سپس اسدالله تیکز سنجر قلعه فراه که در سال قبل بتصرف افاغنه غلجه در آمده
بود افتاده شبی علی الغفلت ایلغار کرده با نردبانها بر برج قلعه صعود نموده
بنا بمردی سلیم حیله بر فراز حصار مقصود بر آمد و آن ولایت را ضبط نموده جمعی
در دوران اثنا فتح علی خان ترکمان از دولت علیه صفویه بسرداری مامور
در نواحی کوسویه تلاقی فریقین واقع گشت بخت افاغنه مغلوب و منهزم
بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع نامساعدی و تجار بیدار در دما

مساعد بود سردار با فوجی بتعاقب آن گروه همت بر انگیخته تا صید نفر
بنس در دشت صحرای مشهور بزاور تنگ طایفه افغانان برخورده چپاولکارا
خنه الستان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار رعب و ترس تیره دیدند
سن گریز را عنان و تیغ خونریز را از میان کشیده سردار را با جمعی از
بتس نابازان از لباس هستی عاری ساختند و بعد از چندی محمود
لد بمروسیس بعزم تسخیر داد فراه حرکت و اسدالله خان بمقابله پرداخته
راه و زمین داور در محل موسوم بدلارام جنگ کرده اسدالله خان
مقتول شد و محمود خان چون قلعه فراه را در غیر امتناع دید بهمان قتل
اسدالله خان اکتفا کرده بصوب قندهار شتافت و در حینی که قزوین معسکر
کب خاقان شهید بود این مراتب را از دلایل خدمتها شمرده بدرجه پادشا
ص و امنای دولت نیز تدلیس او را صدق فرض کرده او را بلصوا
بافی ضمیر ملقب ساخته حسین قلیخان خطاب داد و نکته سنجان قزوین
ل اسدالله خان چنین یافتند تاریخ کشتن اسدالله بدر آ

درانی صید تیمور شده پادشاه ابدالی حال اسد را بیگ شاه ایران در ید
و بعد از ان زمان ذوالفقار زمانخان ولد دولتخان ابدالی گشته هرات را
متصرف و عبدالله خان پدر اسد را محبوس ساخته نهال زندگی جعفرخان
و گرفتاران قزلباشیه را در سر خیابان باغ نو بارّه خونریز بیداد از پا
در آورده و اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلجه و ابدالی را مشغول کار یکدیگر
و محمود را نسبت بخود از هواخواهان اخلاص کیش یافتند صفی قلی خان
ترکستانی اوغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت شایان و تدارک فراوان
روانه هرات ساختند در صحرای کافر قلعه فیمابین او و ذوالفقار خان تلاقی فریقین
واقعه شده سردار مذکور بتیغ بی دریغ و این معنی بیشتر باعث قوی دلی
آن طایفه بی باک و سرکش دیده باعث فاغت؟ در ان ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده
چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا انکه بارقه تیغ جهانگیری
حضرت ظل الهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت نادره قالع فتنه
و فساد گردید دیگر شورش ترکمان صاین خانی استرآباد است که اتباع آن خو

اماد رلو خی

ما در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنی دارند اگرچه بعضی از اوقات
بنابر صرفهٔ کار خود اظهار ایلی و انقیاد و احکام استرآباد میکردند لیکن در این
اوان مشاجرات و تاخت و تاز و سرکشی و فساد بوده‌اند و در شهور سالف ایام سرداران
صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و روز بروز فتنهٔ ایشان
تزاید یافت تا اینکه خورشید جهان آرا ذات اقدس از افق سروری
طلوع کرده شیر و طعمهٔ آن روباه پیشه شهریار و به خمول گشتیده‌اند دیگر شورش لزگیه
داغستان و انقلاب حدود شیروان است ملخص این مقال آنکه جماعت
چار و تله گرجیه که اهل شروان را مصدوقهٔ الجار الجنب بودند ایلچی رسانیده
و با طایفهٔ راخور که در حدود دشتکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد
کرده حسن علیخان حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعه برآمد
بعد از زد و خورد و مجال شکن الجماعه شبیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول
و بقیه لشکرش از تله جسته اموال ایشان متصرف آن طایفه درآمد و بعد از
آن طایفه حاجی داود نام مسکوی با صمدخان اوسمی و قراقیطاق و سرحای

لزی بهمدستان گشته اولا احمد خان کم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر
شدند مقصود ایشان بحصول نه پیوسته معاودت نمودند ثانی الحال بدو
فاقت اوسمی آمده قلعه شماخی را بتصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید
شیروان را گرفته بقتل رسانیدند و بضبط شیروان و نواحی آن پرداختند
این معنی را بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب بآن دولت مسلوک گشت
شدند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و صادر و مصطفی
پاشا یکن والد او مامور گشته راه مداخلت بتسخیر آن بسته شد چون سرخا
رجمعیت از حاجی داود دست و بجنب نوبت در هشر بود و سایل برانگیخت
فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده دران نواحی رایت اقتدار برافراشت
عمار و مصطفی پاشا مامور بکنجینه گردید دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی
است توضیح اینمقال اینکه در سال شکون تیل هزار و صد و سی و دو چون
خبر قتل صفی قلیخان بسردار بدیار گیرودون قندهار بشاهی رسید اسمعیل خان
غلام بربیه سکنه لار فایز و مامور به تسخیر هرات گرد بدو وارد ارض اقدس

شد و چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلاء ماده غرور و استکبار چیده ان

اقبالی بامر و نهی خواقین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مذکور فتحعلیخان

قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور

و ملک محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا آنکه شبی پیر محمد تایی

که نسبت ملازمت در خانه فتحعلیخان بیگ بسر برده از فتحعلیخان رنجیده خاطر

گشته خود را بقلعه ملک از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد روز

دیگر ملک محمود باستعانت تهیات مجموعی برآمده جنگ کرد و فتحعلیخان

بزخم گوله از پای درآمد و این معنی سبب افتاد ازدیاد استعداد ملک شده همان

منوال در آن سرزمین دم از خودرایی میزد تا اینکه مقدمه استقلال او

صناعه سپهسالار رو داد ملک در مشهد مقدس نشان روا شد بیش این

مقال آنکه بعد از قصد قتل فتحعلیخان قزلو سپهسالار ایالت ارض

اقدس را بعلی قلیخان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی سر و دود مشهد مقدس

بود تفویض نمود امارت و زیر و زبر اعتدال کار سپهسالار رو بزوال و ماده انقلاب

استمداد می یافت سپهسالار چون الوداع علیقلیخان را موافق شیوه
نیکخواهی نیافت از و سرگران بود خواست که او را مسلوب الاختیار سازد
علیقلیخان از مضمون آیه کریمه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته
جمعی از اوباش را که با وی همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشتار
کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فرید الکار ایالت
پرداخت در روز پانزدهم محرم سنه خمس و عشرین و مایه الف که افاغنه
بر اصفهان مسلط گشته بودند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست
پس سررشته کار بدست الوداع مشهد مقدس افتاد علیقلیخان نیز بساطی
که فرو چیده بودند در چیند تا اینکه در ماه جمادی الاول همان سال الوداع
بخانه علیقلیخان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از حبس برآورده با
استقلال حکومت مشغول ساختند اما از حکومت خراسانی با وی نبود الوداع خود
برتق و فتق مهمات کلی می پرداختند چون حرکات ناهنجار ناملایم طبع
سپهسالاری بود ملک محمود مراسله او را التکلیف ارض اقدس که دملک

محمود

محمود که چنین روزی را از خدا میخواهان بود به تعجیل وارد ارض اقدس گشته بند
تمکین سپرد اگرچه انواط راز مکنون ضمیر آن نبود که او را ورود ملک محمود با
تمام کارش پرداز ندامت چون مقرر همه دوش بدوش اند مکافات و عمل این
دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از آن کشته ملک را در بنیه آن کیستان
دیار ربود اند سپهی درست پیشی زاد و لولا دفع الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
در بیان ذکر محمود علم آمدن او بر سر اصفهان محمود ولد میرویس در سالی
که با اسدالله خان ابدالی جنگ کرده او را بقتل رسانید امیر اینک را به دولت
صفویه عرض و مستدعی گردید که چون این خدمت محض از راه هواداری آن دولت
از من بظهور رسید موکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود و من نیز از
قندهار بسمت هرات حرکت میکنم از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود
رمتابی ساده لوح که در دبستان تمیز معقول شطحیات آن فهم نقطه از خط بود در
از غلط نمیکردند اقوال او را روا نبود او را بسمع قبول اصغا و از دولت قندهار
باو انعام کرده خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسین قلیخان خطاب دادند محمد نیز

بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان وهم گردید و بعد از اختلال مشهد
بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم
محمودی شدند محمود نیز وارد کرمان شده نه ماه بضبط کرمان پرداخت
تا آنکه خبر شورش قدیمی زبانان قندهار بیجن سلطان به محمود رسیده عنان
انصراف او بقندهار گردید توضیح این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قلعه
قندهار بیجن سلطان لکزی را که در خراسان ساکن می بود نایب قندهار
محبوس بود تولیه و تمهید کرده باظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان جها
برآوردند بسیاری فارسی زبانان صلای شورش در آورده جمعی ا
افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و صبح افاغنه بیرون واقف گشته هجوم
واز یکطرف داخل گشته بیجن سلطان و ملک جعفرخان را بدست آورده به
زبانان قلعه بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و ا
نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر غیرت
هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره انشمت جمع کرده آمد

قلعه بالکزیرا نیز محصور و قتل و غارت بغیر محصور کرد چون از هیچ طرف احدی
بامداد قلعگیان نپرداخت ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته
در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان [illegible] کردند محمود نیز قبول
کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت به تهیه اسباب قتال مشغول
و در جبادخانه را گشودند مردم روستائی پیرا را که از فنون جنگ عاری
بودند بسیف و سنان و درع و خفتان و کلاه و دریال و کوپال هریک یابی
پرستم یل ساخته بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند روز دوشنبه بیستم
جمادی الاول سنه اربع و ثلاثین و مایه الف مطابق اودی ئیل در
گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقعه شده و قزلباشیه
مقتول گشتند و رستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان
توپچی باشی و جمعی از اعیان دولت و کبار قزلباشیه مقتول و مغلوب
گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغانان در آمده
بقیه السیف وارد شهر اصفهان شده پای سینه بندی در دروب و محلات بدا

بعد از دو روز محمود افاغنه آمده در فرح آباد اصفهان نزول و رایت اقتدار
افراشتند و روز طلیعه محمود ترتیب میمنه و میسره و قلب جناح پرداخته

کیفیت تسلط محمود باصفهان و وقایع آن

در غره جمادی الآخر
سنه مطابق پارس ئیل که سلطان دار القرار جهان یعنی مهر نیرعزم
بستان حمل رایت اعتلا فراخته لشکر بهار بر هزیمت لشکرگاه بهمن و غارت
گری شهر دی گشت و افغانان قرار دستان شور افزا فرح آباد چمن
بلبل و بلوچ ها برای گل مالک پای تخت گلشن گردید محمودیان با کمال تمکین
راستیلا دست نیاختند و تا رد را از کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی باصفهان
نخواهد رسید مسلک جمعیت خود را از هم نمی پاشیدند اعیان دولت فکر
رای [illegible] خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد مرزا نام ولد اکبر خاقان
شهید را در هفتم رجب بولیعهدی برآوردند چون آثار رشد و شجاعت
و ظلمت از ناصیه او نفرس نمیشد بعد از چهار روز او را بدر قارا [illegible]
[illegible] مرزا برادر او را بجای او برنشستند و لایت عهد تکیه دادند تا روز شنبه و

رجب

٢١

بموجب خلع خلعت جهانبانی را از وی کرده قرعهٔ انتقال بشهزاده والاگهر طهماسب میرزا
دادند در شب بیست و ششم ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانهٔ کاشان
ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری
مستعد کرده منشأ امری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای
محاصره گذاشته اطراف شهر را سینه بند در ته آمده و شهر یکباره مسدود
ساختند پس یاس تمام بحال خواص و عام راه یافته روز بروز ضعف قوی
قوت ضعف پذیرفته آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدیکه مردم برای کاه
سینه میمردند و بزرگان در اسواق و محلات و اطفال خورد سال خود را ذبح
کرده میخوردند دلها برای گندم چون گندم سینه چاک و اگر اهل آن دیار در زیر
دانهٔ زیر خاک و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای گرده نانی تنها و
چون تنور با آتش حسرت می تافتند و چشم مردم قریب برای تهاری سیوا
بنجه کس خورشید نمیتافت و از تنور جستن زبانهٔ نهد شد که
بیاد شکر آب خویش میمکیدند و شکر لبان بجای ریزهٔ قند نباتات

ایند بهوس میوه دامن از نخل زندگی بر بچیدند و بیاد انگو
ب را از تکمیل راه چون قوتهای عوزه بدیده میگسستند کسانیکه از جام
ریشمی تن می پوشیدند چون کرم پیله ببرگ خوردن تنیدند و چه
زینه کام می آلودند از شدت جوع پوست درختان افتادند اگر دا
ر زنی می جستند رفیق را بی تحاشی بسیاه میفرستادند اگر حبه جاورسی
ر تقسیم آن بر بیست تن تخاصم می نهادند کسی روی پیاز را سیر ندید
ش از شادی بجز عدس تیغ زر زرد دیدند سایلان از بردن اسم نان تود
بخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلانرا چون خشت لحد با خو
بور می بردند او طاق مطبخ ها کور شد و چراغ دودمانهای نور اصفهانیان بکبا
یران گردید و قحطی آدم علاوه قحط نان تا اینکه امنای دولت و وضیع
رلیف را بسر رشته طاقت گسیخته شد و فاتاک عجز و هوان بر فرق
فته تا اینکه یداون شهر مصمم گشته در یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و مایه الف
سطانون بارسر خاقان سعید شهید با ارکان دولت خود عازم فرح آبا

جمیعه

غه جسر ویرا بر سر انگشتری کشش تاج و افسر زدند و بهمان شب محمود
س برای ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخت و
ه در چهاردهم ماه مذکور با فر فرعونی و بیداد شداید داخل شهر سکه
طبه بنام خود کرد بعد از آن که شیوع واقعه اصفهان در آخر محرم در
را السلطنت قزوین بطهماسب میرزا رسید آوازه شاهی خویش کرد
بسیجان قزوین آخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از
غنه برای اخلال کار حضرت شاه طهماسب مامور بقزوین گشتند بعد از
ز ورود افاغنه بدار السلطنه قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر
خویش در راه آذربایجان پیش گرفت و اهالی قزوین چون پادشاه را دور دشمن
زور دیدند بعد از معاهده و استیمان افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه
بی از آستین برآورده از کوتاه بینی بدست درازی پرداختند اهالی را
صله قزوین آن بر نتافته بشمشیر جمعیت آختند و هر کس بمهمان خود بیش
ر آویخته جمعی از آنها را بخاک هلاک انداختند افاغنه که در باغات

خارج شهر بودند خارج سراسیمه عزم گریز روی بجانب اصفهان ورزید
محمود با استماع این خبر بفکر دفع قزلباشیه افتاده در روزی که افاغنه
برگشته وارد اصفهان شدند بشهر و بعد ملاحظه شان امرا معزول و
شمرده و یکصد و چهارده تن از ایشان را یکی از تیغ تیز گذرانیده هم
گان اهل سلاح و سواری میرفت گرفته آشکارا و پنهان بقتل رسا
و جمعی را به تسخیر شیراز نامور ساخته ایشان [illegible] رفته نه ماه شیراز
و بتصرف در آوردند و محمود قریب دو سال در اصفهان و ولایات مذکور
حکمرانی افراخت بعد از آن وسوسه شیطانی او را بفکر دفعه شاهزادگان
جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور که صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند
تیغ و جفا ساخت و نعشهای ایشان بقم فرستادند بعد از چندی جنون
شدید بر او طاری گشته دیوانه و از خبر بیگانه گشته امر و نهی او بحکم
جریان عاطل گردید در دوازدهم شعبان سنه سبع و ثلثین و ما
سلطان [illegible] اشرف [illegible] که با انتظار مرگ و [illegible] جمیعا

باخود

۲۵

ود بهمدانستان کرده از فتح اعتزال برآمده بنوبت سلطنت بنام خود مینمود و
خته کس فرستاده محمود را بحقیقه هلاک کرده من حیث الاستقلال جانشین سریر
مرانی کرده بود و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم قزوین و تهران ترا
ول کردی که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف در آورد
لیس غلبه روسیه است بدار المرز و گیلانات توضیح این مقال اینکه در حینی که شاه
طهماسب از قزوین بسفر مازندران سرور است اسمعیل بیک نام تابین وزیر
اعظم را برسم سفارت و استمداد بمملکت روس فرستاده جمعی از روسیه
بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب سرکرده گی سردار روسیه بادطی را که
در جنب شهر است و واقعه است محل اقامت ساخته باز توقف کنند و حرف
روسیه اینکه ما بخواهش این دولت راه دور دراز طی کرده ایم و ایلچی
طهماسب بوکالت او کل دار المرز را از تیاذ ارباده تا سر حد استراباد بدو
روسیه تفویض نموده که ضمانت این دو دولت کرده بدفع دشمن پردازد
و مابر ادعا راه و تصرف و دخل و در ولایات دار المرز منع داشتند امداد بسبب لشکر

شیده داشته هیچوجه پیرامون مال دیوان و غیره آن نگشتند تا اینکه منشی قبض بزرگ
بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده اختیار جمیع دار المرز ایالتها را باد بموجب
نوشته که اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بودند بخود منسوب
ساخت و از طرف شاه طهماسب جمیع بدفع روسیه مامور گشته در خارج رشت
تلاقی فریقین واقع شده و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه رشت و گیلان
بتصرف در آورده بدون منازع سهیم دو سال در آن نواحی بضبط و اخذ
و عمل و وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلندر مشهور با اسمعیل میرزا
در ماشوره چنان که مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون نزاع
و جنگ آمده لاهیجان و بیهجان را که در تصرف قلندر بود متصرف گشتند
بفاصله چندی پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلر با عساکر
بیشمار وارد دربند و اهالی آنجا نیز علیه لزگیه و روسیه که اعدا ارد و دولت
بودند دربند کرده اذن بوزیر ان این دولت ننموده از باب اطاعت در آمدند پادشاه
مذکور امر به تخلیه نارین قلعه دربند کرده سه هزار تفنگچی که روسیه آنرا سولدات گویند

باستحفاظ

٢٧

مستحق نظر ایلچی گماشته با هدیه و سالیانه نیز مشرف و پیمان اخذ و مقاطعه
و جهات حسابی اکتفا کرده معاودت بمقر سلطنت خود نمود دیگر تسلط
و استیلای رومیه بر ممالک ادربایجان رخت تعیین اسمعیل الکه لعیاذ ازکه
شاه طهماسب از قزوین عازم تبریز بسته از دولت عثمانی ابراهیم پادشاه
لم ازان الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبید الله
پاشای کوپلی اغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمان شاهان
بدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود رایت عزیمت و
فراختند و آن دریای لشکر اذربایجان را از تسلیس جهت یکباره موج حیرت
در انداختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده عارف پاشا نیز
اجمعی تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور چون از جانب شاه طهماسب
مددی مشهور نشد اهالی انجا طالب امان گشته قلعه را سپردند و عبید الله
پاشای کوپلی اغلی نیز دران سال بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده در خنکار
شاه طهماسب در اردبیل توقف داشت بر سر تبریز آمده چون صورت تسخیر

درانسال درآینه مراد روی نمود عطف عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق
و در سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهالی آنجا را عموماً از تیغ
تیز گذرانیده و حسن پاشا [illegible] رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان
افراشته کرمانشاهان را متصرف شد احمد پاشا سرعسکر از دولت عثمانی
سرعسکر و عازم تسخیر همدان شد فریدون خان مکری که در آن اوان حاکم همدان بود بهانه
جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون اهالی همدان بامید
امداد مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا نیز به تسخیر اردبیل
مامور شده بعلیه قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسانید
بعد از و سارو مصطفی پاشا به تسخیر گنجه و علی پاشا به تسخیر اردبیل
مامور شد بعد از جنگ محاصره ممتد گنجه نیز بتصرف و بحیطه رومیه
در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند موکب شاه طهماسب
صلاح در اقامت ندیده از اردبیل عازم طهران گردیده رومیه آمده
اردبیل و مضافات زنجان و سلطانیه وسلطانیه

محال لنداور را بحیطه لمتصرف در آورده بودند و آن وقت دو سال از جلوس حضرت
شاه طهماسب انقضا یافته بود اشرف چون خبر اختلال اردو بابکان و
مراجعت شاه طهماسب را بطهران استماع نمود بسرعت تمام عازم طهران
گردیده در قریه ایذرباران که در جنب طهران واقعه و مضرب خیام سلطنت بود
با عساکر قزلباشیه بمقابله پرداخته در سلیمان آباد که دو فرسخی عبدالعظیم
تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند
شاه طهماسب از آن زمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف جمعی را
بمحاصره طهران و سیدال سردار خود را بتسخیر قزوین مأمور ساخته آهنگ اصفهان
نمود اهالی قزوین و طهران از امداد مأیوس گشته شهر را سپردند و اهالی ساوه
و قم نیز اطاعت کردند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا
بعزیمت استرآباد گردیده فتحعلیخان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی
از کماینه و قاجاریه بمدافعه افاغنه طهران روانه ساخت مشارالیه هم در اراضی
طهران ملاقی افغان گشته با خلال اضداد و دوستی اهل عناد کار بساخته

بی نیل مراد روانهٔ استرآباد شدند **در بیان مجملی از احوال اشرف و**

و صلح خنکاری که فیما بین او و دولت روسیه بوقوع پیوست در سال سیوم جلوس اشرف

احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانیه سردار منصور و با فوجی عظیم باتفاق

خانکه پاشا حاکم لویه مایان و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا

حاکم موصل لطیف خان مغفور شاه حسین و سنجر ملک منفرقه به تنبیه افاغنه با تمور

گشته وارد همدان و از انجا نیز آباد و سنقر کرد و فراهان و ایلچی نزد اشرف فرستاده

پیغام دادند که افاغنه طایفهٔ بی پا و سر بدون اجلیت مالک سریر و افسر چون

پادشاهان وارث پادشاهان اند خاقان شهید را باب این سپرده از راه

دور رسم و سلطنت و عارضی کناره گیرد اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان

جاری بار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان می بود از دم تیغ حیات

شهادت چشانده سر او را نزد ایلچی روم فرستاد و جواب ان نیز از زبان

تند تیغ و سنان محول ساخت القصه تا نیزه افراز هجوم ختم رزم نیکسیر

احمد پاشا با سپاهیان عثمانی کمر رزم بسته از همدان رایت فرو از هجوم

دور شهر

برسپهر گرد تلافی و تعقیب و استعمال نوایر شور و جسارت گردیده رومیه مغلوب
مقهور شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان
شد در سال بعد مجدداً احمد پاشا بهمدان و اشرف بگلپایگان لوای ی
رزم برافراخته و طرح مصالح انداخته اقرار بممالک و تعیین حدود و تحدید شو
بین بنهج دستور کردند که ولایات خوزستان و لرستان قبلی بالکزار و زنجان
سلطانیه و طلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایات سمت شرقی عراق
دار المرز با فاغنه مقرر و متعلق باشد بزین عهد و میثاق اتفاق
روح عایله نزاع و نفاق نکرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گشتند در سال
چهارم جلوس اشرف وارد اصفهان راشد پاشا نامی از جانب سلطان
احمد خان پادشاه روم رسم سفارت برای تأکید بنیان صلح و صلاح تهنیت
پابوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف پیر محمد خان بلوچ بایلچی گ
روم مأمور و همراه ایلچی مذبور روانه دربار عثمانی گردید در بیان چند
نفری که در ایام فترهٔ افغان بادعای شاهزادگی چند روز اظهار خود

واز آنکه کار به پایان نرسیده شد اول صفی میرزا نامی بود

که در سمت بختیاری ایلیم رسید حقیقت احوال او اینکه موهی الیه شخصی بود از طایفه

کرانی و در سال هزار و صد و سی و هفت در خلیل آباد بختیاری منعوت شده

ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید سعید کرده میگفت نام من اولا

ابو المعصوم میرزا بود ثانیاً این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم بختیاری

از راه ساده لوحی یا سبب خیانت بختیاری وجود او را مغتنم و مقدم او را

و مخدوم داشته سر ریشه اطاعتش گذاشتند و موهی الیه زنی از سواد اصفهان را

شاهد مدعا کرده یا دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود

از خلیل آباد خواده به سراو آدم رفته او را نیز با احترام تمام آوردند و مهاکی

افتتاح کار کرده ارقام باطراف نوشت اما چنانچه سکه سمت حسب زده خطبه را بنام

شاه طهماسب بر منابره خوانده اسم خود را ثانی اسم او کرده بود و بکار شوشتر و

کوه گیلویه و روسای ایلات آن سمت نزد او جمعیت نموده کمر اطاعت بستند و امرا را

خود تعیین نموده در آن نواحی کمال تمکن بهم رسانیده تا اینکه از جانب حضرت

ظل

ظل الهی در حینیکه شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارگاه
دولت محل صفی میرزا اورا لاصدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه
طهماسب است آن شخص خلاف واقع است اورا گرفته لباسیکه در پوشیده
برچینند لهذا بر وفق اشاره والا در حینیکه که بدست محمد صفی میرزا بود
اورا گرفته بقتل رسانیدند و این قصه در اواسط شهر محرم سنه اربعین
و مایه و الف روی نمود **دیگر سید احمد نواده میرزا داود متولی سابق مشهد**
مقدس ملخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب باسم خود ایران
عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقو رفت در آنجا رقم مجعولی مشعر
بتفویض اختیار مهمات پارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ایراد و عوام
کالانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از اوباش را فراهم آورده
عازم نوایات و بمرودشت فارس که در هشت فرسخی شیراز واقع است
گردید و در آن اوان زبردست خان افغان از جانب محمود حاکم شیراز
بود جمعی از مقابله سید احمد فرستاده در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شد سید احمد

منهزم شده بابرقو آمده مردم ابرقو را از حقیقت احوال او چون بعد علم محمولا
آگاهی حاصل شد او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه از حبس فرار کرد
بجانب جهرم شتافته و سلک جمعیت خود را بجد بانتظام داده و رونق
در کار خود پدید آورده از جهرم رفته داراب و تیر بزرا بدایره ضبط درآ
جمعیتی موفور و منعقد بکرمان رالقرف اشرف ده کرده در چهاردهم ربیع الاول
سنه اربعین مایه والف مطابق قوی ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر
خود رانده و خطبه و سکه زده بعد از چندی جمعی که از جانب اشرف یکرنگ
و مامور شده و رسیده محمدخان در قلعه ... محصور و بالاخره گرفتار گشته
او را باصفهان آورده بحکم اشرف گردن زده هوای سروری را از سر او بیرون
کردند و عاقبت از زور زیاده سری از پا درآمد **دیگر محمد علی نام رفسنجانی**
مشهور بصفی میرزای ثانی کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم
اثنین و اربعین و مایه والف مطابق تخاقوئیل در لباس درویشی وارد
شوشتر گشته از آنجا که عقاید مردم در حق شاهزادگان می باشد جمعی از او اظهار

دیده

۳۵

دیده می‌گفتند که جسم این شخص در نظر تجسمان صفی میرزا شباهت وارد بد
او پاشده و او تماشا داشتند عوام از عین حماقت تهنیت کرده خریدار او شدند
تایب شوند تا باستماع این خبر متوحش گشته اراده تنبیه او نمودند او فرار کرده بجزیره
رفته از آنجا براه بصره روانه بغداد شده اعیان دولت قیصری بمبادی آنکه
شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزادگی
او را تصدیق نموده موفق الله را بدربار عثمانی آنحضرت و بعد از آن ورود
او بحوالی استنبول مهمانداری تعیین و در اسکودار مکان از برای سکنی
و اخراجات او قرار دادند بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم او را
باعتبار رصد و بعضی حرکات مشتبهه بسلانیک که بچهده منزل الطرف قسطنطنیه
و نزدیک بسرحد فرنگ است فرستاده بعد از چندی از آنجا نیز او را بجزیره
لیستی بتهمت فرستاده کسان او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان
وقایع سنه خمس و خمسین و مائه و الف نگارش خواهد یافت دیگر سید حسین
نام قلندر که از راه فرار بغداد ها رفته مدتی در رفتنها ربدر لوره گرد وادی خیابانی

٣٦

بی بود و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل
صفی میرزا کرانی نیز در میان جماعت خاکی رفته خود را بعباس موسوم و
برادر خاقان مرحوم کرده بتمنای سروری گوشه کلاه هوس بشکست و سر
این دعوی دروغ راست بشکست و از طوایف خاکی و مردم اطرافی فراهم جمعی
آورده چون کارش پایه نداشت حباب آسا بهوای ریاست سری برآورده
باز سر بگریبان عدم کشیده شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت زود
رو بپایان رسید دیگر شخصی در سمت شمیل سند بهم رسید
با دعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نامیده و بشاهزاده
خرسوار شهرت یافت و در شمیل چهار صد پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود
جمع کرده از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ باعانت او بر
و از آنجا بمیان طایفه ماری رفته و آن طایفه و متفق و هزیمت پذیر کرده با احمد
نواده میرزا داود که در آن سمت ها او نیز رایت استقلال برافراشته بود
مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت و پذیر را با محال و ما...

بسیط بتصرف در آورده و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مامور گشته
با او محاربا و بتوفیق الله شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر ریا محال
متصرفه او ضمیمه ولایات افغانی گردید دیگر رجلی نام قلندری است
که در لاهیجان بهم رسید و او ولد ابراهیم نام طوقچی بود که بعد ما چند نفر از
درویشان دریوزه گر و قلندران مراحل نورد رفیق گشته در قریه لکام
فرقه درویشان
از اعمال گیلان بمضمون بیت بعزم درویشی اگر بیخ نیستی بنشانیست ازگلکار
بعد و پوست تخت و هوس افسر و سریر از جریده و شاخ تبرزین علم و بقیه اقبال
از جا در قلندری با بحر بیکران دارالسلطنت گذاشته با غازی سپهری شاه سلطان حسین
خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جمعی صوفیان رشت و دیلمان را فریفته خود
سنجاوند
گرده رایت تحکم بر افراشت و ولایات تار اکثر بتصرف کرده در آن اوان
۲۱۰
محمد رضا خان عبدلو قورچی باشی که سپه سالار و صاحب اختیار گیلان بود
در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با دو سه هزار کس عازم
دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته بتنکابن

برگشت و قلندر بهمان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را با پنجاه تن
ضمیمه متصرفات خود کرد اینبد محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را متفق
ساخته عازم لاهیجان گشته دران کوه نلاقی فریقین واقع و قلندر مقهور
شده بجانب کهدم و ماسوله گریخت و در انجا مجدداً سلک جمعیت او از مردم
همانجا منعقد شده ربقت ماسوله را متصرف و از انجا عازم طالش شده
بر حاکم فایق آمده با روسیه اردبیل جنگ کرده از اردبیل تا مغانات از دست
روسیه بر آورده بعد از ان بمیان شاهی سیون رفته آنها را با خود
متفق ساخته جمعیتی انعقاد یافته با علی سلطان شاهی سیون که دم از هواخواهی
و انعقاد روسیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته آمده بودند بر دفع قلندر
به تنگ آمده بودند مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای گرگان
ارروس بردند در بیان لقب و مولد حضرت ظل الهی یعنی نادر پادشاه
بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آبا و علوی و او قهات سفلی اند
واضح خواهد بود که سعادت ماری زاده بلطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه

باشد نه مفاخرتش به نسب و نه مباهاتش بسلطنت و مکنت زیرا که زادهٔ
همدلول نص و کتاب این دو امر در پیشگاه نظر اهل بینش همان پست‌ترین پایهٔ
علم اعتبار است و نازلترین مرتبه از مدارج افتخار زیرا که بنده را فخر بجوهر
خداداد خویش است نه بکان آن و گوهر شاهوار را نازش بآب و رنگ ذاتی
ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصاً این بندهٔ خداوند بزرگ کرده لطف
ایزد توانا را که بعد از فضل الهی اعتقادش بدستی شمشیر خود است به نیرو و بازو
بل و حسیره و بیگانه نه خویش دودمانها از دولت خاندانش دولت خاندان
اندوخته بنام صمصام صدپیکرش را دولت تیموری در آستین است و
در زنار خم کمندش سلسله چنگیز و تا تار حلقه بستین نظم ز سهم خدنگش قضا
ز تیغ کجش راست بیننده طفل اگر ماه افروزدش قهر چهر چو
چو سیندان آتش بتندر بر سپهر اگر مهر از عارضش دم زند دم از صبح آتش
بعالم زند در آتش گریزد سمندر ز بیم هند رو بگوی بیابان نسیم در ربع
کلک سحر بستیح را از نگارش این مطلب باز داشته او بیست اما چون

مورخ ضبط کلیات احوال خدیو بیهمال و ذکر انساب نیز از لوازم امتثال است
نگاشته نوعی بیان میگردد که آنحضرت از ایل قرخلو و قرخلو ازدعی از
نوع افشار است و افشار از ترکمان میباشند و مسکن ایل مذکور قدیم ترکستان
و در ایام مغولیه بتوران استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان
اختیار توطن کردند بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بعضی
کوچ کرده در سرچشمه بنت کوکان من عمل ابیورد خراسان خراسان بود
مطلع الخیاب که از مشرق آبر بلند آفتاب که در سمت شمالی مشهد مقدس
در بیست فرسخی واقعه و در قرب جوار مرو توطن جسته تابستان در الیجا
ییلاقستی و زمستان در دستجرد و دره جز قشلاقستی میکردند تولد آنحضرت در یوم
شنبه بیست و هشتم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و هجری مطابق توی ییل
در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه احداث او و بمولود خانه
شهرت یافته است اتفاق افتاده باسم جد خود ندرقلی بیک موسوم گردید
و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خورد

و بزرگ

بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه اش

ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر می‌شد و در عالم جوانی در آفاق بود و بین

الامم بنادر قلی مشهور است ذکر آغاز کار حضرت ظل اللهی

از آنجا که نقشبند کارگاه وجود ربط و پیوند مزاوجت را تار و پود دو بنای

بقای بنی آدم ساخته و با این حیثیت اکنون طرازنده جامهٔ قوام و دوام بر بر و

دوش نوع بشر انداخته تجرد ذات خداوند صمد است و تفرد شایستهٔ

ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی

دران اوان که آغاز ایام شباب است و جوانی بهار گلزار زندگانی

و هنگام ریحان و ریحان عیش و کامرانی بود مایل تاهل گشته با بابا علی بیگ

کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و بهمه در آن ولایت با ترکمانیه

و با اوزبکیه معرکه آرای رزم نبردی بود و نیز از جامه خانه نسبت خویشی این

دودمان شریف رسانیده مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت طالب

پیوند و راغب بخواستگاری صبیهٔ آن سعادتمند شدند اگرچه از

سرپیچیکان افغان مسالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته
جمعی از روسای آن طایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا و هم خوابه
نج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا امری مواصلت صورت وقوعه یافته
آن مخدره سرادق عفاف در سال هزار و یکصد و سی و یک هجری
شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاول ده ساعت و نیم از شب شاهزاده و
نگار رضاقلی میرزا بوجود آمد بعد از پنج سال دیگر آن مستوره رخ نقاب تراب
کشیده صبیه دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت انتظام دادند که از نطفه
شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امام قلی میرزا کوکب آن درج و اختر آن برج اند
طلوعیند در آغاز ظهور کوکب اقبال خدیو این بیهمال وقایع اموری که در
ره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعجات الخذو و ناحیه دشت از اتخف
افشاریه اصفهان و ترکمانیه و اکراد و اوزبکیه و سایر طوایف ایل و غیره
وقوع پیوست و گوشتی که از اهل ایران و بد اندیشان در اخلال
ارالت آن لطمه رانده و جنگها که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک

واقع

واقعه نیست و الطاف لیه را آرام و بستر صدر را قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک
تحریر یابد تاریخ مطول خواهد شد بیرون از اندازه و کتابی میگردد خارج
از حوصله قبول تدوین و شیرازه لیکن چون درین روزنامه ظفر که باختصار سخن
امور و غرض از حوصلی ضبط کلیات امور است لهذا همه جا رسم اجمال
و ایجاز را مرعی داشته عنان قلم را بجانب اختصار سخن عنانگرایی میسازد
مجملا زمان که بزم آرای دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی
کوک کرده و در هر گوشه از مخالف و موالف نواها از هر سری چون کاسه
طنبور صداها برخاسته ترک و چنگ چنگ آسا سینه بناخن حسرت
خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرد از دست داده در دایره
محنت کف زنان افسون گشتند و هر جا قوی دستی بود سر از گریبان
خودسری و گردن فرازی در آورده پا از اندازه بیرون گذاشت از آنجمله
ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور خواهد شد بر مشهد مقدس
مستولی شده رایت طغیان برافراشت و حضرت ظل الهی تا آن اوان

رصد ابیورد و کلات و باقی بسرحدات دشت مشغول ملکداری و چنگال
ونریز جلادت شاه باز اوج دشمن شکاری بود و مانند شیر صیاد بیشه
دلیش طعمه بخش کام بیگانه و خویش می بودند چون دیدند که ساقی چرخ
مینا از ساغر ماه و مهر خوشابه غم باهل ایران پیموده و حریف یکطرف زمانه
زیدستی کاسه بر سر صفحهان شکسته و راهزن فتنه جوی و مردست لطاوا
سوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بر بسته اینمعنی را حوصله غیرت
تحفرت برنتافته بالهام خداوندی بنیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز
بنیروی عزم بلند و قوت ارجمند و طوایف اوت ر و اکراد و باقی ایلات
ودره جز و کلات بودند بحوزه خدمت احضار و کلات را
حصن حصین و قلعه عذرا افرتی بود با قلعه دستجرد و ابیورد که بوسه جولانگاه
هیب گردون نورد و مسکن و ماوای دولتخواهان اخلاص پرور بود به ا
راخش برق حکمرانی اختیار و بیاری کردگار آغاز کار کردند از ی عصنه
ولتها که بهایت صلابت ... نی در با حر مستیران جهان کنند ... حوصله

حرزد

۲۵

خور زد که هر گفتار خصلتی از دو پاره با آرچرخ بلبک خو به جای سبز
مردی گردن افرازد و سرور یکه همیشه گردن فرازان گردن بطوق اطاعت
ر داشته اندکی روا دارد که گردن اطاعت به دیگری خم سازد ایلات عمده
برای توفیق قسم ساخته سالک از طریق شدند دو فرقه بودند یکی او
یفه امنتسب با تجنابت داشتند دیگری اکراد ساکن دره جز و ابورد
ایلات عظیم خراسان می باشند هر چند که طوایف دیگر در میانه
بوده اند و از خدمت خدیو فرزانه میگشتند آنان دو فرقه در هر دو حال بهم د
ید خدای متعال با زوی اقبال شهریار را بمنزله دوست خصم افکن وسا
ف فیروزی را بمساعدت و وجیه دشمن شکن بودند بعد از چندی را
اکراد که صحرا گرد وادی ساده لوحان بودند بوساوس شیطانی مختلف
راگشته از اشاره فرقه که صاحب شوکت و جمعیت بودند بمیامنت مکان
رت خود مستظهر شده با نحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود در قند
از راه الفت و سازش در آمده از اکراد دره جز و ابورد جمعی با کراد

و هر یک [illegible] موافقت عقد لشکر بنه با گروهی [illegible] جنبوشان
بعذر امکان رنگها [illegible] سفیدها را بالکنجه و با دشمنان آمیخته با آنحضرت در آن تخمینا
سوای سیصد و چهار نفر از نوار از ایل جلایر که طهماسب قلیخان وکیل و محمد علی بیگ
و ترخان بیگ نام و باقی روسای خود که قصوری در اعتقاد و دو بینی در اخلاص
قوی بنیاد راه نداده در شدت و رخا ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و
و سستی و سایه آسا و پیانه رو بچتر خورشید قباب بود بنابر آن حضرت با قلت
اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده باتفاق هواخواهان گریز
خوابگاه را خانه زین ساخته رایت عزم افراشتند و با تسخیر قلعه [illegible]
گیری [illegible] کمر بستند در بیان توجه و الایات ارض اقدس معظم عنوان
بعزم واقعی ضمان این معنی مانند بدر انور روشن است که جلوه جنود کواکب
و انجم تا ظهور آفتاب است و بلند پروازی سپره طغیان تا طلوع طلیعه
نیر جهانتاب به نهجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه
ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد و بسیاری ایلات خراسان

از راه

ده ضعف نفس و قوت وهم بطوق خدمت او ک... ها دیدند و در اطا
یش گشادند از الجمله قلیچ خان بابا یلو او داماد ... خان ایروی افشار بو
دولت نادره روی بر تافته نزد ملک سیستانی شتافتند و صدور این
ت از افشار به بر طبع غیور ضد یو سیمال ناملایم افتاده یکباره خوبی
یشان بیک خیال را بهر طرف روانه در تدبیر این امر طالب بهانه شد تا آنکه
و سایل برانگیخته چون در ملک خراسان بهشت انجا بنا از حیات اندیشه
سان می بود معتمد برا بنا زمندانه نزد انحضرت روانه کرده و میثاقات موکد
د و یمین بعرض رسانده که ما را از آمدن ارض اقدس بغیر از ضیافت حال
سلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلی رسم موافقت مرعی گردد خیر فوا
باعث انسداد راه اف دیگر خواهد بود انحضرت نیز قبول مسئول
کرده عازم ارض اقدس شد که ده روزی با ملک اظهار صداقت داشته
وحشت آور روح در خلوت یا شکارگاه نیز وجودش را دفع کند نخست یا قبا
ر انکه در خدمت انحضرت بودند ممهد گردیده فرمودند که هر روزی جریده با

خودسازی کرده مهیا باشند منظور نظر اینکه آن حضرت در اثنای بازی
واسب تازی جلو اسب ملک را گرفته با تمام کاوش پردازند و هواخواهان نیز
هر یک بخوتین و اتباعه او در آویخته الت نزاع از مرکب هستی در اندازند و
روزیکه در میدان کاوسوک مشهد با ملک گرم جرید بازی بود بعزم عنان
گیری ملک دست انداختند چون زمام توسن امور را لطف قضا سبب
لیقن دست مبارک که در بستن یکه تازان آسمان از پنجه آفتاب لیقن
بر زمین گذاشته بر دهان اسب ملک خورده جلو بدست نیامد ملک را از اینکار که
مست باده هوش ربای نخوت بود تفرس این معنی نکرده بعد از انقضای میدان
شهد عطف عنان کرد اما آنحضرت پیوسته در کمین وقت می بودند تا آنکه
بنصایح مشفقانه امامه قلب قلیچ خان و امام قلیخان کرده با اظهار التیام ایشان را
با خود در دام ساخت و بعد از آن که ملک را بسبب تسخیر مشهد مقدس ترغیب نمیکرد
کرد ملک بخواهش آنحضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظل الهی روز دیگر
امام قلیخان و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه بردند بعد از ورود بقریه باخان به

من

من احتمال ... مقدس چون صید بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضی

عقل خداداد نبود و آن نیز اگر در ظاهر چون قبضه تیغ [illegible] دست یاری

در باطن لسان [illegible] دم از خونخواری میزدند از میان [illegible] نشستند و از انجا

عازم ابیورد گشته ایلات انجا را جمع کرده همت بدفع کینه جویان گماشتند

در بیان آغاز محاربه حضرت ظل الهی پناه [illegible] سیستانی با ملک

محمود سیستانی ملک محمود بعد از آمدن شهر و وقوع این شغل وحشت انگیز

این دانست که از شجر خلاف آن آزاده سرو حدیقه راستی جز برگ

[illegible] پیکان بری نخواهد خورد و بار گران زیاده سری را که بر دوش دارد به

منزل نجات نخواهد برد عندلیب حالتش بدین نوا [illegible] اشتغال کرد بیت روز

[illegible] که دیدمش گفتم اگر روز [illegible] سینه کند امنیت پس باکراه [illegible]

[illegible] نوشت که با من اتفاق نموده بدفع جناب نادری پردازند با [illegible]

[illegible] را آماده سازند اکراد جواب دادند که [illegible] که انجا

[illegible] زیست مؤید دلاور لیست مبسوط الید جمعیت بسیار و استحکام

نگاشتن در رعایت استشهار تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرونست
و اینحال از فیر قدرت افزون ملک عذر التیه را چون منسوب بعجز
دانسته از تکلف رعنائی جواب ابکزوه استمام را بچه دوربکی نموده عزم
تنبیه آن طایفه کرد چون راه کلات و جیحه و اهله منسلک کوهستان عظیم
و محتوی بر قلعجات مستقیم بود عزیمت انشت برا معرون بمصلحت ندانسته
با پنج هزار کس از راه زادکان متوجه خبوشان گردید و در مغرب نور
مجد اکراد کس بعذرت خواهی نزد ملک فرستاده پیغام کردند
که حرکت باعث وحشت اکراد موجب نزاع و فساد است ازین
ماجرا درگذرد اتا که ملک محمود آماده خونریزی داعی شده بود فرستاده اکراد
را مطعون بیتی کرده بازگردانیدند این معنی بسبب مانعی عموما اکراد گشته با استیناف
لوازم سرکشی پرداخته بعزم مدافعه پیش آمدند اما از نامساعدی بخت
مغلوب گشته فراری و قلعجات خویش متواری شدند ملک بلا مانع
داخل خبوشان گشته بنای گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات

واطفال

۵۱

و اطفال ایشان را بورغه مال و در ارض مقدس ... حته زمام
اختیار رایت نا بدست گیرد اولا تا حت قلعه زید التونی ... ردو و فرسخی
جنوستان واقعه و شقاق التجاعه بود پیش نهاد خاطر ... ه محاصره کرده
در خلال این حال جذبه سهام مانند بلای ناگهان بسر وقتش رسید تفنگ
... انکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت جنوستان حضرت
ظل الهی با شوکت و شان چون بحر جوشان و رعد خروشان و
با فوجی از رزم کوشان از راه تعصب ابی بعزم اعانت اکراد ایلغار
و در ابتدای کار در دو فرسخی جنوستان بفوجی از اتباع ملک که تو نخ
و را از مشهد مقدس می آوردند دوچار گشته اکثری را مقتول و مو
زان گروه از ورطه هلاک جان بسلامت بردند و ملک محمود از این وا
منجر و کمند قلعه گیر را تاب و شمشیر عاجز کشی را آب داده گرم رفت و گرو
بلموه مشرف بسمت تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن
و دلیران مردافکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته حمله زن

شکاف قلعه لشکر محمود را شکافته خود را بپای قلعه و سران قلعه را سابید
که از تنگنای محصوری نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر مراسم
حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود از وقوعه یلاقی و طنبور و شکست
از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل الهی عورات
عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه برآورده در پایان
قلعه جانب دشت نزول و در آن شب اگر زدی که از خوف ملک به
بیغولیان مخفی گشته بود از مژده ورود موکب اقدس جهانی تازه و بهجتی
بی اندازه یافته رو بسار قدم ساخته بخدمت والا پیوستند و بتجدید
از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک نیم روز تیغی
جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خود نمائی کرد ملک محمود لوای
عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر و دست سعی را از
دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و سنگر نمستان رو بر تافت و
تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت

الحزن

۵۳

ضرت نیز همه جا تا حضرت آباد مشهد جنوشان از اطراف ملک کرد
زی کردند که شاید ملک از پناه توپخانه بمعرکه آرای آ... فایده نکرد چون
ف روا کرد تا آن زمان مسکر یراق تفنگ و همیشه به تیغ و سنان خصم افکن
میدان جنگ می بودند آنحضرت در آن وقت آلت را بتوپخانه و تفنگچی
ذ خود دانسته ترک محاصره مشهد آباد کرد و در امر حصن ساخته
خود بجانب ابیورد صرف زمام عزم کردند ملک نیز عزم دو باره را مغتنم
وارد ارض فیض مقام گردید در بیان تسخیر نیکی قلعه باقی قلعجات ابیو
رد و ریانه وی لطف ورد چون همگی قلعجات ابیورد که در تصرف اش
اصفهانی بود محمودی شده در صدد مخالفت بودند ازانجمله جماعت ابر
سکنه نیکی قلعه که دو فرسخی ابیورد واقع است هرچند که موسم زمستان
و لشکر سرما و غارتگر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل الهی ازانجا بمست
سرمست تایید بودند بسرعت بر دارند عزم ظفر و ... افسرده و دل ...
لکر دیده با دلیران عرصه نبرد قلعه مذکور را احاطه و اطراف آنرا کنگره و خانه ...

انباشته و بلند کرده و آب رودخانه را بقلعه بستند آبی بر و کار نیامد
پس حواله و بانکوب بسته قلعگیان را هدف تیر و تفنگ ساختند بعد از چند
که صواعق بلا بخرمن اسی الطایفه آتش افروز بود اهل قلعه بحبل المتین
استیمان تشبث جسته معذرت جویان و راه ندامت پویان گردن
بربقه الطاعت گذاشتند آنحضرت اساس القلعه را برکنده اهل قلعه را
کوچانیده بابیورد و سایر محال پراکنده ساختند چون اهل قلعه باغواده
نیز که مسکن طایفه کندوزلوی افشار بود در زمره اتباعه ملک محمود انتظام
یافته رخ از اخلاص گستری برتافته بودند بعد از تمشیت کار بنگی قلعه رایت توجه
بآن صوب افراخته و مدت سه ماه القلعه را بمضیق محصوری انداخته تخت از
دو طرف حوالها ترتیب داده خاک ریخته بلند ساختند استادان نقب
زن و چاه کنان و جویان خارا شکن آغاز نقب زدن کردند بمقارن
وصول نقب بزیر تحصد را اهل قلعه از کنج کاوی بسیل و کلنگ لشکر بیرونیان
نیز دستی کرده نقب زده و باروت انباشته آتش زدند چند نفر از

۵۵

قلعگیان که در میان نقب بودند دود از نهاد هستی برآمده با دل سوخته
دیگر نقد زوانه عدم و دیوار قلعه نیز منهدم گشته اما قلعگیان بار حسن
و خاشاک بان موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت بستند چون به نقب
کاری ساخته نشد پیل داران پیل نوان را اطراف جمع آورده چهار صد قلعه را
محاصره بفاصله صد ذرع که هیچ کس از خاک و خاشاک بمقابه تل بلندی
که بیست و سی ذرع و عرض نه ذرع ارتفاع آن میشد اصطخر کونه بسد
بسته شد و آب بران جاری ساختند در عرض دو ساعت آب احاطه
حصار کرده رخنه بر اسباب ثبات و قرار دیوار انداخته بنیاد قلعه را نیز
دستی زن سیل بی امان چون خانه حباب بآب رسانیدند و در بروج و بیوت
آثار خاویه علی عروشها ظاهر گردید مردم آنجا کوکب طالع را در برج آبی
منقلب دیده دست از جان شستند و از عین اضطراب مانند سر سنگ
زخانه چشم روان گشته از روی ندامت بپای سرور دوران فرو ریختند
عذر بیگانه چهار نفر از روسای آن طایفه را که سرمایه فتنه بودند معروض ساختند

باشا نموده برات نام کرد هوای قلعه را که مرد سلطنت بیشه بود بگلوله
تفنگ نشانه تیر قابنوه شستهای باقی ساخته برات حیاتش را باتش حواله
کرده ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند پس نجابت ابیورد لخزنک
نوای لطف بپیوند و بعد از چند روز بهمت بلند عزم قلعه راغجند کردند چون
فراخان نامی که بزرگ قلعه مذبور بود جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای
دولتخواهی ملک آتش فتنه افروخت حضرت ظل الهی در حالتی که مشغول
محاصره باغواده بودند طهماسب وکیل جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از
دلیران نامدار باطفای نایره مأمور ساختند و چون آب زاغجند از چهار رینه در
کلات منبعث میشد مأمورین در ممرآب بنای توقف گذاشته برخی ترتیب
دادند که محافظت آب کرده نگذارند که داخل قلعه شود فراخان نیز با جمعیت خود
بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مأمورین مجادله و شکست فاحش داده جمعی
را قتیل و چراغ بیک را دستگیر کرده تا ظلمتش خانه روشن میکرد در روزی که آنحضرت
از تسخیر باغواده فراغت یافته بودند وارد ابیورد شده بودند بخبر ملال انگیز

بعرض

بعرض اقدس رسید که شهباز همت والا نهمت شکار زاغان زاغبخت جنگل جلادت
و شمشیر پنجه بلی را خونریز ساخته بهنگام شام بجناح استعجال حرکت و از سپرابه
میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را بچهارده رسانیده متفرقه سپاه را
جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر زاغبخته جلوه فرمای ابهت برق جهنده
رشته جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدرروب قلعه تعیین نموده که به پنهانی
راه اقدام و ترکمانیه و قلعه مصد فراز نمایند اعلام کنند دران روز قلعگیان
اقبال نکرده خدیو همال بلند اقبال بچهارده برگشتند از اتفاقات در همان شب
فوجی از تاتاریه مرو یزد با مراد قراخان آمده قراخان با جمعی از قلعه برآمده ایشان را
در کمین گیتی باز داشته خفیه با زنقلیه برگشت شب پیادگان بدرروب قلعه خروج
آن جمع را از قلعه بصور فراتر کمانیه نموده خبر تجدید به بلند اختر رسانیدند آنحضرت بهنگام
صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزتک سوار شده دو فرسنگ که از چهارده دور و بر آه جهید
نزدیک شدند و قراخان دفعتاً هیبت مجموعی از قلعه برآمده ترکمانیه از سمت
میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمین گاه اسب انداخته پای تسترها آخته از

۵۸

دو طرف بر قلب سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت یکتنه بیاری یار نموده
بدلول وآن یکه میسکم مایه یلیو الف از قلب جود و عدت آنگروه اندیشه
نکرده یاد دلیران افشار پای ثبات و قرار افشرده دست باستعمال آلت حرب
و پیکار بردند در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره خوبان تاتار و ترکمان
نما پای سپر وادی فرار گشتند پس موکب والا بالنصرت و فیروزی فتح و ظفر بجهه
برگشته مقارن آن جمعی از تاتار به خابیث قاسم عازم مرو شدند روز دیگر
سلطان این بلند طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان
در مقابله فرض الور سپر انداخت خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعه را
اعلای لوای ظفر پیوند کرده قراخان چون حال خود را تباه و روز مراد را
دید دست بدامن استیمان زده از قلعه برآمده متعهد خدمتگذاری و
رسم فرمانبرداری شد آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بالعفو مقرون فرمو
ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد توجه فرمودند و از آنجا بقصد تماشا
که هر روز در آنجا نشین تماشای میبود پرداختند چون ترکمانیه علی ایلی و یمو

۵۹

و ترکمانیه که در حدود نسا و درون می بودند در مبادی این حال باغوای
شاه سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته ولایت را
تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد بایکه تازان
عرصه نبرد وارد نسا و محمد حسین بیک ولد ستام بیک وکیل حشر کرک نیز
که اظهار یکرنگی و اخلاص باین دودمان دولت متانت میکرد حسب الاشاره
اقدس با جمعی از اکراد هواخواهان عازم خبوشان و بموکب مقدس پیوست
سلطان سعید بر حقیقت حال واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت
با تمامی ترکمانیه الشمت وارد باغیاد و سر سنخی نسا و از آنجا بر سمونی
بخت سعید با جمعی از روسا وارد آستان آسمان بنیان گشته اظهار ندامت
و شرمندگی بتجدید صداقت و بندگی کردند پس زمام عزیمت بجانب و
ابیورد انعطاف و محمد حسین بیک رخصت انصراف یافت در خلال الحال
بازقرخان زاعچندیر اسیر پنجه خذلان گریبان گیر گشته با چند نفر در خاطر
زشت سرشت محمر مکر دانند که علی الغفلت گزندی بذات اقدس رسانند

بعضی از اخلاص کیشان و بداندیشان را بعرض حضور ذی شان و
رسانیده همگی ایشان معروض به تیغ سیاست و تارک هوای ریاست
گشتند **در بیان تعیین رضاقلیخان از دربار پادشاهی بامر سردار**
خراسان و خاتمه کار او در اثنای اینحال رضاقلیخان نهی از دربار پادشاهی
بسرداری خراسان تعیین گشته از عزم راه در حینیکه عازم خراسان بوده
استشهار آوازه شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود اعلام
آنحضرت تا ورود او عازم هندوستان گشته سلسله جمعیت را پایال ادا انعقاد
داده به تنبیه ملک پرداز زند چون برای مقدس معلوم بود مقابله اتفاق آرا
الحقیقت ممتنع الوقوع است به تنهائی با دلیران کزین و رزم از مایان نظر
قرین لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته منزل موسوم بسبز کهریز را
که یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه
باد پای تسخیر ساخت ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و
وقتیکه نایره حرب اشتعال یافت بس دلاوران ظفر توام تیغ تیز را برا

هم وجمعی از اعوان سرکردگان ملک را روانه عدم ساخته ملک از صدمه چنگل
شهباز علیا رک یلان مانند صید زخم خوردگان شکسته بال خود را به پناه
شهر کشید و بو مهمال نیز اسما زروز اطراف شهر را سیر اقدام جواد
صرصر خرام ساخته شیرخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب ودو سه فرسخی
بجانب غربی واقعه است مقر کوکبه نصرت انتساب کرده راه
آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یکدفعه او هم نیز کام را با فوج خون آشام
در حوالی قلعه جولان میدادند و زخمهای کاری سیف و سنان زخمها اندوده
بر روی خاطر محمود دیان میگشادند ملک چون رزم سازی و میدان دار
آنجناب را میدانست و معلوم او بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر
بعد انگشته نسبت بر قلعه کرد فری میکرد و بسیاری از مردم توابع و نواحی
خدمت آنحضرت اختیار کردند همان چهار دیوار شهر را ملک مالک بود و
و در سیاق اینحال رضاقلیخان وارد خبوشان گشته شاه ورد بیک و
سنجو اشورا با جمعی دیگر که همراه رضاقلیخان بودند شنیده انگیز و برگشته

۶۲

وارد خبوشان گشته برضاقلیخان حالی کردند که هرگاه جناب باذربایجان بخوا

عرصه ملک را تنگ سازد و لوای نام ننگ افرازد و سردار را نوضایع و نقض

درشان شوکت تو واقعه خواهند رضاقلیخان از استماع این سخنان

کاظم بیک نام خویش خود را جناب نادری پیش فرستاده پیغام داد که جنگ

با ملک مغرور بجزم شکست و احتمال دارد که دیگری روداده موجب ... کار

نبود سزاوار آنکه عنان عطف کشیده دارند و قدم پیش نگذارند بعد از وصو

فرستاده او و ایراد این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته

بانتظار ورود سردار بهمان قلعه حاجی تراب را مغز کوکبه فیروزی تاب

ساختند سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را خراج کرده عازم مشهد مقدس

و مرحله پیمای مقصد شد ملک بعد از آن که شنید که سررشته کار و

زمام اختیار بدست سردار آمد چون حالت و اخلاص لشکریان معلوم ملک بود

خود را بمرده طور خفته بروشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس

بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشته بدون اند

ولی فد

دم مخافت طی مسافت کرده ولد دجیانه و سردار نیز بنه و اثقال و قرا در قلعه
حاجی تراب گذاشته از راه دامنه کوه با اتفاق اکراد متوجه ارض فیض
بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع یک شب در سنخی مشهد نقب خیام اقامت نمود
در اثنا خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود
گشودن دروازه ترغیب کرد هنگام صبح اهل مشهد بر محی نقض ملک اتفاق
کرده دروازه ها گشودند و با تباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آویخته
ایشان را متفرق و چند نفر از اعیان را بعراق زیر تشناب و برای ابلاغ نوید
این فتح آلیاب نزد سردار فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود
بجیابد مطلع میگردد که سردار دامنه کوه دامن همت بر زده عازم ارض
فیض انتساب و احمال و اثقال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب است
در جیابد مکث نکرده بسمت قلعه مذبور روانه سردار که همانشب وارد باغ
خواجه ربیع میگردد ازین خبر وحشت اثر مشوش خاطر گشته با جمعیت خود
با سر راه ملک شتافت و تلاقی و فریقین واقعه و قشون و سردار دسته

دسته از اطراف بجمعیت ملک حمله آور گشتند اما چون توپخانه و تفلیچ
محیط لشکر خود ساخته در قشون سردار تفنگچی و اسلحه از بنود ممات
فتوح رخنه گزینان نیات و قرار ملک گشته کاری نتوانستند ساخت سردا
موقوف و عزیمت شهر طوس معطوف داشته بستر استراحت بسترد
بالین غفلت تکیه گرد لشکریان نیز بهمین شیوه سردار خویش پیش گرفته هر یک در گوشه
رخت آسایش افکندند و فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود بباغ نقا
که جای سردار را خالی دیدند بتعاقب او شتابان گشته در مکان مذکور وا
معسکر سردار و مژده رسان این اخبار گشته سردار نیز بایلخان حا
ایه افغ و کاظم بیگ خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب
تکمیل کرده بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان
خود را به مهدی نام مشهدی که در ان اوان وکیل مهماتش بود محول دا
او را ادراک کند اشته بود مهدی الشب حرم و کسان ملک را برداشته
بسر حد اطراف دروازه ارک متواری و مشغول و فارغ خود داری شده

امانوقت

درآن وقت کسی فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال با
توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی
بود داخل شده ابواب جنگ گشوده قزلباشیه را که بنیان ثبات از جا رفته
وداع صبر در شهر قرار را گذاشته فرار کردند ملک باز شهر متصرف گشته با
شهریان نفاق اندیش راه مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل اللهی
هرچند از آئینه آغاز کار انجام را به عین الیقین دیده میدانست که مآل کار
سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت امّا بعد از آنکه نمیخواست این امر مبهم در
گلبن رسوائی گم کرده معلوم لطائفگیان آن چمن گردد که دو جهت رفاقت آن
طائفه را جز ثمر ندامت و کمان احوال شان امید بهاری آن نیست بدل
آنکه سردار ملاقات نماید عزم ابدی دگر کرده سردار بنده جنبان شد ولیه
از دسته باز تهیه سرداری را از سر قزلباشیه واکرده ... برگرفته پی
جنگ و باظهار حیات اعاده این تمنا مرده رنگ کرده بر سر مشهد آمده دوبار
ملک محمود بمقابله او پرداخت و او را بسمت خبوشان گریزان ساخت این
دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد
علم نکرد - **در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت
از ملک محمود و محاربه با ... حضرت ظل اللهی روی نموده** - دران
ایوان آذربایجان متمکن که با دشاهی بود چون این خبر بسمع اعیان آن دولت

رسید رقم عزل بر صفحهٔ احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان ترکمان را
بسپهداری خراسان منسوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خرا
سان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده اولاً تسخیر نیشابور را
پیش نهاده ساخته ملک اسحاق برادر زادهٔ خود را بر سر نیشابور
فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان
سوای جناب نادری کسی که امید یاری و توقع مددگاری از او
توان داشت نمی‌دیدند در مقام استمالت درآمده حقیقت
حال را بحضرت شاه اعلام و آن حضرت نیز بنوید توجه موکب والا مژده
رسانیدند. لولا کرمه - وکم من قریةٍ اهلکناها فجاءها
بأسنا بیاتا.

گشته خود را مستعد و سلک جمعیت را از انتشار به
واکراد کلات و دره جز و ابیورد منعقد.

ساخته میکائیل بیکه ایکانه بعزم امداد ایشان روانه گشت اکراد خبوشان
بموجب اشاره اقدس سعی کرده بما یوان بپوشند و بعد از ورود نیشابور
ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات دور گشته
خودش در باغی متحصن شد بعد از وقوع این اخبار ملا محمد رفیعای گیلانی
ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح
ذات البین وارد نیشابور گشت چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای
حمایت طرف عاجز نوازی میکرد مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک
اسحق را از تنگنای محاصره مرخص فرموده روانه او تبرکرده باشند طایفه
وحشی نژاد اکراد بتاثیر واقعات زمان ماضی باین معنی راضی نگشته قصد گرفت
مال و ایذای حال ملک اسحق کردند و اراده ایشان چون پروانه اذن
از دیوان رضای خدیو سلیمان شان در دست نداشت در عقده
امتناع بتعویق ماند در هنگامیکه سر رشته این اندیشه گریبان گیر خاطر ایشان
در کشاکش و تا پیره شرار شرارت انگیز هوای ترکتازی نعل بادپای ایشان

دراتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم
نیشاپور گردید در منزل قدمگاه مخیم قرار گرفت آنحضرت نیز با قشاریه
واکراد به نیشاپور رایت مجادله افراشت چون ملک را از بیم تیغ و سنان
و جانستان نهایت ملکشان توپخانه را مامن خود ساخته با خذ بوطه قمر جا
هرگز بتحریک میدان اقدام ننمود دلکاری از پیش او نرفت اگرچه اساس
قرارش منهدم و بعضی از لشکریانش منهزم گشتند اما چند نفر از افشاریه
واکراد نیز رخت بسر منزل نیستی کشیدند ابراهیم خان برادر آنحضرت
زخمدار گشت و بنابر اینکه نوش سرکشی طایفه اکراد در مشرب بیباکی آب بی لجام
خورده در میان خود سرکرده کامل الرای نداشتند از رفاقت آنها کار
نگشتند آنحضرت اظهار فرمودند که با امثال شما جماعت همراهی کردن
باعث ندامت و نتیجه ملامت است من بعد بیاری خدا به تنهائی مجادله با اعدا
کرده شما را مادامیکه مثل اکراد دره جز و ابیورد قشلاق برده مطیع و جاکر
نسازم داخل لشکر خود نخواهم ساخت شما با هیچ دستی اسپ کین بمیدان

نخواهم

نسوان اهل اصفهان اسپس [illegible] بجماعه یا اولیا و اسبابی که بدست آورده بودند از صنو
لمی و غلبه تشویش هر یک در راه ساکن سر خویش در پیش گرفتند و از رفاقت
بجماعت کاری میسر نگشت ملک محمود بعد از وقوع این حال ینیشاپور را محصور ساخت
اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده
ه را تسلیم و ملک را حکومت آن ولایت را بفتح قلیخان بیات حاکم سابق تفویض نمود
ینک ارض اقدس که دیده از رود بیارض فیض بنیان در خود گمان و استعداد
ده اریکه سروری حیقو پرستر و سکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را
لیان منسوب میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد لیکن هاتف قضا
ز گفته لسان الغیب بگوش منخواند **نظم** نه هر که چهره بر افروخت دلبری
داند ❊ نه هر که آینه سازد سکندری داند ❊ نه هر که لاف کلهکج نهاد و تند
کلاه داری و آئین سروری داند ❊ چون اهالی نوقیح که قصبه ایست با تین
مشهد مقدس و ابیورد سر از ربقه اطاعت بر تافته بودند نخست
آهنگ تسخیر آنگروه ملک اسحق برادرش امر مامور ساخت مردم نوقیح از

حضرت ظل الهی استمداد نموده‌اند تا وصول آنحضرت بعزم جواب یکایکی سپهبد
مقدس سمت زادگان نهضت مستمر بوده و ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده
که بدافعه آنحضرت پرداخته ازآنجا بر سر خبوشان آمده در شرقی مشهد مقدس
تلاقی فریقین اتفاق افتاده و بدبیر مخالف تقدیر برده و صد نفر متجاوز از اتباع آنحضرت
قتیل و دستگیر شدند بقیه فرار و عزم خانه و دیار کردند آنحضرت با دو نفر وارد
کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردید بعد از صدور این وهن و فتور آثار
ارباب حسد و عناد فرصت را دریافته از زمره منصور اعنی درقبه از ترکمانیه
دست درون استمداد و آن طایفه نیز به تسویلات ایشان تارک عهد
انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ابیورد را تصرف نمایند
آنحضرت باز از کلات با جمعیت خاطر و اقبال قاهر عازم ابیورد و در خارج قلعه
معرکه آرایی بنزد گشته افتاده مذبور را باز کمایه شکست داده فراری و جمعی
از آن نژاد در نیغوله نیستی متواری ساخت و از آنجا که بدفع ملک مرکب تهور
بسمت خبوشان برانگیخت تا وصول کوکبه والا انتساب ملک اکراد با جمع و سپاه

جمعیت

جمعیت البته از اشتعال ساخته رایت مراجعت افراخته بود آن حضرت و
باز بجانب ابیورد و عطف عنان اشهب گیتی نورد گردند بعد از وقوع این
مقدمات محمد خان ترکمان که از دریا بار دشتهای سبزوار مامور بود وارد
خراسان گشت و شیخ علیخان بیات که از جانب ملک بحکومت نیشاپور اقدام
داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار [illegible] ری و یا ملک در مقام خودسری برآمده
شد مخالفت ساز گردید [illegible] باره از راه راستی آهنگ نیشاپور کرده
شیخ علیخان بمقابله پرداخت و با قضای تقدیر رو دستگیر و گردن عرصه
[illegible] گشت و ملک محمود بشهر استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم
ارض فیض قرین نمود و بعد از تسخیر نیشاپور داعیه مدافعه آنحضرت که
[illegible] گشته ملک اسحق را با لشکر و جمعیت او از نیشاپور طلبیده و خود با گو
زده ام تمام بباغ خارج مشهد مقدس نقل کرد از اتفاقات [illegible]
نام ایزد متعال رایت افراز استقلال بجانب ارض خلد مثال گشت وارد
شده و از آنجا پیر محمد نامی که قبل از این در مجادله نون با شیخ علیخان روگردان

شده ملک پوسته دران اوان از جانب او سردار و سخه آن نواحی
بود بعد از وقعه پیش آمده مغلوب گشته بعلت هزیمت و موکب والا تیز بارض
اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بکوسک مهدی دو فرسخی مشهد از عزم ملک
واقف گشته حرکت ملک را دلیل کار آگاه و لطف علامت پروردگار دانسته
بسمت کوه سنگین بکوه فرسخی مشهد نهضت بود از آنجا که پیشگاه قدر در
سر انجام اسباب دولت این خدیو جهان زا و ربد فدست روز شب و وسیله
انگیز و پای سعی آسمان در وادی صاحب رضای این خبر دیک اختر از کواکب
آبله ریز میباشد بمیامن حسن اتفاق و تائید خداوند الغفر و اقاق ملک
اسحق هم از راه بنیست یور بها نروز وارد منزل طرق دو فرسخی مشهد گردید
طرف عصر ملک اسحق را از سمت پایا قدرت و ملک محمود از طرف باغ
مذکور با قدرت و شوکت بعرصه میدان نگار و رانگیز و حضرت ظل الهی
تیز بادپیران گردن فراز یاری صدای نیاز هر دو طرف هنگامه آرای
میدان ستیز و آویز گردیده تا قوال کوکبه سلطان روز بیارق تیغ

جهان

جهانیان سوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را
طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی را گرفتار قید اسار ساخته توپخانه و قورخانه
ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روان از معرکه تافته
بجانب قلعه شتافتند و در دامن تواری تحصن جستند و از گرفتاران معرکه
آنچه اهل مشهور بودند از دیوان احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز و فرمان
نجات و جمعی که از خواص و کسان ملک محمود بودند مأمور بکلات گشته
کوکبهٔ والا بجانب کلات انعطاف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این
شکست باغوای افشاریه که در سرکشی با وی همدست و سلسلهٔ متابعتش
پای بسته بودند به ترویج ترکمانیه درون و فی دو اکراد خبوشان کس فرستاده
که فیما بین الجانبین ساخت و ایشان را مطمئن بوعدهٔ نوازش کرده بموافقت
روز عتیب و مخالفت آنحضرت تحریک نمایند و ایشان عهد موافقت
با ملک محمود بسته تکیه کش و ساوش سررشتهٔ اخلاص را از آنحضرت گسسته
... بسته آنحضرت بمجرد استماع این خبر بنیهٔ ترکمانیه بشر بنیاد ضمیر ...

ساخته هنگام صبح که ترک گرم تیغ بیدریغ فیروز جلوه گری بمیدان

روز کرده بود قتل و غارت بظهور رسانیدند و از آنجا مردم شان را جمع و دلالت

مطلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه میاب و کوهکان بجانب ارض

اقدس جلوه گستر یا اسب عزم رایت و افراز لوای رزم گشته جلادت کیشان

را که از سهم خدنگ نشان عقاب بر سر تیر نجیب دود دست کرده از دو کوتبه کمان را

بمن راز کین زه کرده و خود با چهارصد بیست و نفر سنگین روح زره سیم

وارد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود دبیر از مشهد بعزم مدافعه سوار شده و همینکه

تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را از کمینگاه دلیران گشته ند وانفصال

خون گرفته رسبر نیزه رسانیده جنگ گریز آغاز نهاده کمیت برق تک را به

گرم عنان دیگران گران رکاب با کمال سر قلعه قا زوقار سمند جولان خود

ملک چون پی بمدعا نبرده بغرور نفس صحبت خود را راه نداده هیئت مجموعی

رسانید و باز ازو گیر و دار گرم دیده گر و فرهای از طرفین بعمل آمد چون در آن

شدت سرما خنکی از حد برده بود و دلهای بلادیع از نزول برف مانند آن در جوی

افسرده

Time-keeper.

رفته بود بهنگامه جنگ را صورت گری گشته بنه ملک بجانب ارض مقدس
و حضرت ظل الهی بسمت ابیورد روی آورده از آنجا بنابر اوضاع انقلاب
اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند توضیح اجمال اینکه از قدیم الایام جماعت
قاجاریه مرو در اصل مرو طایفه تاتاریه و اعراب در خارج قلعه سکنی داشتند
فیمابین قاجاریه بجهت از جهات که مقتضیات عالم کون و فسادست احداث
اتفاق و نزاع شد آن جماعت دیده خود را از ملاحظه عاقبت کار تیره و هر یک
بفرقه تاتاریه پیوسته بحمایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تاتاریه اینمعنی
را مغتنم شمرده در صدد تقویت آقا سید آن جماعت در آمدند تا اینکه رفته رفته
قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته آن طایفه بعد از ظهور آثار و ارکان در احوال
قاجاریه جماعت یموت را که از خوارزم آمده بود در محل موسوم بخرا قوم پرت
گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز در آمدند قاجاریه نیز چند
نفر از روسای یموت را بقلعه برده محبوس و عقلتاً بر سر ایشان ریخته
جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوعه اینحال جماعت تاتاریه و اعراب کوچ کرده

بوضع مستهور لکال که دوازده فرسخی مرو واقع است و بر لب بند آب
مرو بود در رفته اقامت ورزید و با قبیله ماروچاق و ترکمانیه استعانت کرده آن
از قلعه کیان مقطوعه و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساختند ملک محمود
از اختلال اوضاع مردمان واقف گشته بر طبق استدعای ایشان تاتاریه
یک نفر از اتباع را بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مذکور با اتفاق استرار
ماروچاق ترکمانیه دست تطاول و ازو تاراج اموال آن ناحیه را تاخت
و تاراج کردند چون اهل قلعه از قلت آب و آذوقه کار بتنگ آمد و هلاکت نزدیک انجامید
دست توسل بذیل یاری و دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال
خویشتن پرداخته و آنحضرت نیز از راه تعصب اهل البیت بعزم تنبیه آن جماعت از
طوس رایات عزیمت بآن صوب برافراختند در بیان مقدمات سفر
چون موکب وارد طوس گردید باعتبار طغیان آب عبور از رودخانه
میسر نگشته در این سخن ملک محمود واقف شده چون از صیدگاه عزیمت بادست
بازگشتن ناگوار حوصله شهریار طبع غیور مخالفت طایفه ترکمانیه سرحد

بسر ارکی

سپه گردکی بیوک قلیخان حاکم الخاد گراشته و از فواه مذکور بود از کنار طرف
آهنگ تاختن و سر جنگ کرده از بیرز ابه مقصد متوجه گشته بر سر دست آمده باران
شدید پیوسته بحدی که لباس سیه فام ظلمت در قامت شب رنگ آبی مبدل گشت
و بر خاک سپهر نیز گرد دوران سرزمین از کثرت ریو و گل پای سینه و حل گردید
دران سیل کوه با هیبت لشکر اوج فوج فوج یکدیگر السیان موج کرده هر یک
سهمی افتادند از شدت باران و کثرت گل رخانت آشوب بود زنه
قدرت نزول سر رشته جاده از دست شتاب نگاه بدر رفته بمانطوق الی سبب
یگانه زین سپر برده هنگام طلیعه لشکر مجبر بخارج قلعه رسیدند موالی قلعی
چون نوازل سماوی برابر در خانه بر خود فتحان دیده خراقیا دو چاره ندیدند و
ابواب معذرت گشاده و به رخود در اباستکش و نزول بحیه منع الااوستادند
سرکردگان و قلاعه دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون
بیوت یگانه همراه بنود دیگار قلعه پرداخته بکوچاپندن بعضی از ایلات امر و
عز وصول و دریافت محبت عالی سلطان حقیقاتی که بمحافظت قلعجات اقدام داشت

در هنگام مخالفت درآمده بالآخره مغلوب و منهزم گشت بغلام علیخان حسب
با زاهل قلعه از در اطاعت درآمده محب علی سلطان را با عوان و اتباع گرفته
بخدمت اقدس آوردند اعلیحضرت ایشان را با سه هزار خانوار ایلات کرد
و توابع آن کوه چاپیده سمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز سایه وصول بر
ابیورد رایات انداختند **در بیان محاصره قوزغان و تنبیه تاتاریه**
و وقایع آن زمان از جمله قلعه‌جات طایفه الستریه قلعه قوزغان
بود که متعلق بعاشور بیک خان بیات بود تا آن هنگام تسخیر آن در عقده
تأخیر و تعویق مانده بود چون عاشور بیک خان با وصف استتاب باین دودمان
عالیشان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایلی را کان لم یکن
انگاشته جعفرقلی بیک ستادلو نیز که رؤسای چنکزک خبوشان بود
در مخالفت این آستان با وهمداستان گشته باعانت او آمده بود
لهذا لوای ظفر انتما قوزغان بجانب شقه گشته در اطراف قلعه
جهای متین وسیبه‌های محکم ترتیب یافته بخت جعفرقلی بیک اظهار

زیونی

واعتذار کرده مرحمت خطاپوشی او را با طایفه او رخصت عود ارزانی داشتند
عاشور بیگ به تنهائی با جمعیت خود بر اسم قلعه داری بپرداخت از
موتیدات اقبال که در ایام توقف کوکب منصور در خارجه قلعه مزبور اتفاق
افتاد آنکه چون در ازمنه سالفه بنابر عدم مبالات اعیان دولت صفویه
سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه ترکمن او ریاته خوارزم
و ترکمانیان بود شیر غازی که در ایام ماضی در بلادی عهد آنحضرت اظهار
فتنه جوئی و رزم سازی و بارسال جنود ازکب هر سال ترکتازی میکرد
هر دفعه از نکبه غالب بلاد مغازی و مقهور که تا زمان معارکه سر
بازی گشتند پس شیر غازی ترک تطاول و دست درازی کرده بنا را
بارسال و رسائل و رسائل آمد و شد تجار و قوافل گذاشت و در همه اوقات
جمعی از تجار خوارزمی دارد ارض فیض نمود و بنا بر آنکه ولایت جیحیه
در حدود دشت واقع و مردم آنجا دولت ممکنت را تلخ بودند کمک با
ایشان اعلام کرد که بدرقه همراه کرده قافله را الطرزن رسانند اما جیحیه
به سبب مطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده و
اموال ایشانرا متصرف گشتند چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار
آنحضرت که مادة المجد مزاج ماسد خراسان را سطوت شمشیر
خون آشامی دوای دو در نزدیک براسان بود بماس دوست

دشمن رسیده در باره دولتشی قبله انام و مرجع خاص و عام بود
شیر غازی بعد از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آنجناب فرستاده
داسترداد اموال منهوبه نمود آن جناب لازمهٔ مهربانی نسبت
بفرستاده را مبذول در استخلاص مال واسترضای
تجار شرائط التفات ماحول داشتند ایضاً وسیلهٔ غایه
شود دشمن و باعث التیام فی مابین شده پانصد از غلامان
خاص بالتوان جلو را برسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد
ساخته آنجماعت دریای قلعه قزغان دارد معسکر ظفر اثر داد
نوازشات لائق بهره ور گشتند و نیز بسبب انقلاب اوضاع
مرز و ساقی قاجاریه راجن پائی تحمل و قرار از جا رفته بود
ادتی امیدواری بدربار آن زیبنده سریر شهریاری -

و رفته خود پای قلعه مذکور بعزیمت سر بلندی نشستند و هم از جانب شاه
نسبین لسنت شاه طهماسب که در ان اوان مازندران بمسیر مهر حسین علی بیک
خوا اتحمانات را بسفارت و اسنف رو تحقیق و کارات کوکب اقبال الانوار که از افق
بر آسمان طالع شده روز بروز فروغ نیر عالم افروزش پرتو زد بتو از سنین
و سهامی تا فت مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده بستر آن سلیمانی غبار
قدم و الا نورانی و دست تمنی در کلند از خدمت والا بجید ان کلهای رنگان
ات سعادت کرم کال رفت فی ساحت الحضرت و بسنامه مذکور را گرامی داشت
بعد از چند روز مرخص و شاه طهماسب را بسمت خراسان و تکلیف و
تحریص نمودند چون ترکمانیه علی ایلی ساکن در ون یا زنجید محافظت کرده
بعادت سابقه سر از گریبان گردن کشی بر آوردند شنیه الطایفه را بجدا
چه بمت منصور ظهیر الدوله ابراهیم قا را با جمعی از سپاه نصرت پناه بمحاصره
قلعه تورغان مامور ساخته بهانزور کنیه جمعی از جان بازان حیا ولی
علیه خورسند که ساکن ترکـ ند لهد اخته اموال و دواب الطایفه را

غارت ساخته ایشان از قلعه برآمده مهیای جنگ و جمعی ایشان بثبات
بیمان سنگی هدف تیر و گلوله و تفنگ گردیدند و دیگران بر سر قلعه ایستاده
سید حاجی را الطرف کردند و قلعه در شرف تسخیر برآمده که اهل قلعه دست
بدامن استیمان آویخته و حضرت ظل سبحانی دوباره از اعمال ایشان
عذرپذیر گشته رایت انصراف افراختند بعد از ورود کوکبه والا نیز
بیکی فوزخان تا سور بیک قلعه‌دار پر اینجا بده دیده قلعه را تسلیم نموده سر بر ربقه
اطاعت گذاشتند پس فرستادگان سید غازی را که مدتی در رکاب همایون
سالک طریق سربازی بودند بعطای خلعت و اسب نوازش کرده مرخص ساختند
و چون تنبیه تاتارخش بنا ضمیر قدسی تخمیر بود از راه جیحه و حوض خاص
و عباس‌آباد ساحت مرور امطار فروغ ماهیچه خورشید لوای ضیا رسا ساختند
و رواکس بلالت فرستاده آنجماعت سر از اطاعت برتافتند آنحضرت متوجه
ایشان گشته قضایت محاربه واقع و آنجماعه مورد تنبیه طبع و از ایشان
جمعی معروض تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته سمت

و فرستادند قلعه پامال رجال و نسوان و اعیان الطایفه بتصرف درآ
پس حضرت ظل الهی مال و غنایم را بر غازیان بخشید و اسرا الیها را مرخص
ساخته عزم رفاقت فرمودند آنجماعه ارباب استیمان در آمده آنحضرت
سیفه مذکور را کوچانیده در اصل قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه و
صلح داده هر دو گروه مورد عاطفت علیا و روسا فریقین را از ملتزمان رکاب
ساخته زعرات را با خاین کوچ بابیورد فرستاده عازم ارض اقدس را
اهالی مشهد فرمان نوشته مژده رسانیدن توجه موکب مقدس گشتند در بیان
اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم مقابله ملک محمود سیستانی بجانب خبوشان و
عنان در موکب بعد از حرکت موکب معلی بجانب قشونات محمود چون
زمیان خود از حیلت خصم قوی دست رها دید مضمون اینکه بیت مهر در خورشید
هو پنهان شود: شتر بازی کر میدان شود: فرصت یافته از مشهد
مقدس از جانب جوین و اسفراین مرحله پیما گردیده که شاید دران ایام
شاه طهماسب تسلط یافته با خلال کار سر پردازد و سر رشته دولتش را

[illegible]

انتظام لوازم نوید چون صیت مردانگی و تسخیر زانکی آنحضرت در حدود خراسان
بلند آوازه و گلزار افسرده این بقاع از زلال جویبار تیغ آبدار آن
تازه بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته ولایات نواحی را ابیورد
مطلع ماهچه لوای ملک نورد آنحضرت می بود شاه طهماسب دران اوان
در شاهرود و بسطام توقف و بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین
و سبزواری فتحعلیخان قاجار بامیدیاری و مظاهرت اعانت و
مددکاری آن زبیده سریر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین و
روانه در حین حرکت خود حسنعلی بیک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاد
تمنای مقدم آنسرور در فرزانه و تا در زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان
قلعه جوین را در سر راه محاصره داشت مشغول تسخیر سایر نواحی بود و
که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض
اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال باز
داشته بسمت مشهد شتابان گردید مقارن آن حسنعلی بیک نیز از جانب

حضرت

82

ضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب مبنا مو
بدل اطلاع و وقوف عتبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد را موقوف
تان و یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند اما در عرض را
شه خاطر خطیر خطور میکرد که چون فیمابین آنحضرت و اکراد سابقه نزاع و عنا
ز در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا و
و شان اتفاق نموده در میان احداث فتنه و شر و کار آن حضرت را
شاه طهماسب بنا سازی منحصر کنند از آنجا که همت خداوند مسبب الاسباب
سیله اکبر دولت آنجناب بود عکس این معنی از پرده رتبه صورت ظهو
ود **بیت** صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد
رح احوال آنکه فتحعلیخان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان و
ور بعضی طوایف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده از آنجمله طایفه اکرا
جیبی کامل انقیاد یافته بود و شاه طهماسب را خود سر گران میدیدند
فت اندیش کار خود گشته و سیله خواهش شدند که بعلاوه خشن تدبیر سنگ

سنگ تفرقه در آن طایفه انداخته و خود را در امور دولت مستقل سازد
نجف قلی بیگ شاملو را که از معتبرین جمشکزک بود مأمور ساخت که باتفاق
اهل خود به تنهایی بر سر مشهد رفته با کل بکام بیرد از حیلت کرد تا گوشه بتمامه
وارد شود چون عقل خردمند از قبول اینگونه تکلیف تحاشی داشت
نجف قلی بیگ سر اعتذار پیش آورده شاه طهماسب به تیغ تدبیر فتح علیخان
را وراکردن زده این مقدمه باعث وحشت آن وحشی جغتائیان گشت و
چون ابواب قلوب ایشان بر روی خود بسته دیدند بهجوم عام و ازدحام تمام ابواب قلعه
را بند کرده بهیئت مجموعی بنام آنکه یکسر بجی خبوشان رفته بنای
جمعیتی گذاشتند و در اثنای غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون و
اشرار زیاد بلند بود هرجا بکردی دست می یافتند از لباس و یراق
عریان میکردند اگرچه از رهگذر بعضی امور غبار رنجشی فیمابین آنحضرت و اکراد
متصاعد بود لیکن در این وقت آن طایفه چون دست از دامن چاره گسسته
بودند از نابامیتی جمعی از روسای ایلات بیکتاشعت این حکایت عازم آنحضرت

گشتند

شد در منزل لیاب در جیباز احباب منوجهر سان بود بر کار
ستطاعت پیوستند و بخلف ایمن عهد بندگی بستند و صبیه شام
بل حسب کن را برای بتوانید نتایج الیتام در همان مجمع نام زدان ترکمان
ت کرده برای دفع سکرات شیرینی خوردند العهد بر اسعد بقدر
بنه تدبیر فتح علیخان صورت نمای عکس مطلوب و عکس پذیر صورت
صود انجناب گردید القصه آنحضرت در صدد استمالت اکراد و دفع محنت
آمده چند نفر از اکراد را همراه کرده نزد محمد حسین بیک ولد شاه
یل شاهوردی بیک استاجلو فرستادند که مصدر حرکت شدند
نظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان معیر الممالک را نزد شاه
مناسب و فتح علیخان فرستاده پیغام کردند که هر چند این نوع سلو
با سعادتی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دیگران غازی بمحاربه
بر یا زیست مقرون بصدا نبود حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاد
ن هم متوقف و ارد شده اکراد را بی آرام روز دیگر که خسرو سیارگان

بزم فلک را بنور حضور خویش بیار است آنحضرت با کوکبه تمام وارد
خبوشان و شاه طهماسب را ملاقات کرده عذر خواه اکراد شده رفع
ماده نفرت از جانبین گردید و درانجا حکومت خبوشان بموجب اشاره
آنحضرت بمحمد حسین بیگ تفویض یافته بخطاب خانی فایز شد پس لوای
جهانگشای در بیست و دوم محرم سنه تسع و ثلثین و مایه والف مطابق
یونت ئیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده و
اولا ملک را از عرض راه باطاعت دعوت کرد چون او را سر پنجه
غفلت و گریبان گیر و برگشته بختی او نگاشته کلک تقدیر بود بیدادن جواب بجواب داد
بسرکشی برخاست و در ارگ نشست و راه تمرد گشوده در شهر ربیع و موکب مظفر
در دوم ماه صفر وارد خارج شهر مقدس و از محاذی ارگ از جانب کوه سنگبس در کمال غرور
تمکین با کوکبه رنگین عبور و بزاویه مقدسه خواجه ربیع را منزل سپاه منصور ساختند چنانکه عسا
از کنار شهر ملک محمود از برج ارگ باندا ختن توپ و بادلیغ پیغام نافرمانی بگوش
همکنان میرسانید جناب ظل اللهی با فوجی دستی بکوتل وقت غروب از پای حصار ارگ

با محمود

با محمودیان آتش افروز نایره حرب شدند هنگام شام مانند مهر عالم‌فروز
از رزمگاه گریختند ملک محمود از ظهور طلیعه نیر طلعت خدیو بیهمال که هر روز
مانند خورشید انور از کنار برجی تابان میشد بر زوال و وبال اختر دولت
خود فال زده در مشهد حرکت سراسیمه گشت اما هر روز خدیو ارجمند با
طایفه افشاریه و باقی مشهدیان بپای حصار شهر رفته نیز جمعی بر
آمده پیشت تعلیه گردفری میکردند تا آنکه قتل فتحعلیخان بوقوع پیوست

در بیان قتل فتحعلیخان قاجار

چون در حین توقف شاه طهماسب
در بسطام خبر آمدن ملک محمود بمسامع علیه دولت رسید حرکت
قاجاریه استراباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد و ایام سفر
نیز امتداد پذیرد لشکری استعداد یافت سپاهیان را طاقت
یساق نماند هرچند که فتحعلیخان یکدو دفعه مصدر خدمتی شده
در آن اوقات پیشرفت کار سلطنت را منظور میداشت اما چون مزاج
شاه طهماسب را استقامت و در قید بدو ارکان آن دولت و

بدان اعتماد نداشت ناچار پیسامان دیگر را وسیله کرده از خدمت
شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید که باسترآباد رفته تهیه لشکر پار
کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود ازانجا که رخصت او در حین وقتی
موجب ... دولت بود هر چند که امنای آن سرکار ظاهرا اظهار رضا
کردند اما در باطن بفکر دفع او افتادند چون بدون اعانت خیانت
دهنده گرفتن او ممتنع السنه بر آمده شاه طهماسب در خلوت مکنوا
رون را با نحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او از
روت نباشد و ما همان حبس و قید او را کافیست هرگاه خاطر شاهی
ر این معنی باشد او را گرفته روانه کلات نمایند مشروط بر آنکه
بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب بر این
قرار نمود پس روز چهارم ماه صفر السال فتحعلیخان را با زده سوار
در دربار پادشاهی حاضر بودند گرفته فتحعلیخان را در خیمه الخ
موسوم ساختند شاه طهماسب چون دید السنه که الحضرت لطف

فتحعلیخان رضا نخواهد داد سلطان مرادرا خود نگذرده هر طرف عصر که آنحضرت و
بوبوق بیمان مستظهر بوده در دربار پادشاهی مشغول رتق و فتق امور رعیت
و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلیخان در سینه مخمر
داشتند فرصت یافته در رخزو مهد کرده مهدی نام قاچار را که فتح و
علیخان خونی بود از جانب شاه طهماسب خود سر مرتکب این امر
گشته با اشاره آنحضرت خواهند بود جرات منع نکرده مابوین با تمام کارش
پرداخته سرش بحضور آوردند آنحضرت وقتی مطلع گشتند که کار از
کار گذشته بود بعد از چند روز با طلاق رئیس سفیدان قاچار کردند
نصب حضرت ظل الهی مستقل امور سلطنت و مهمات ملکی خراسان و
گشته ایلک آقاسی باشی گری دیوان کلب علی بیک ولد بابا علی بیک
تفنگچی آقاسی گری بعلاوه حکومت بزدار لیتاه وردی بیک سنجوانلو
تفویض یافت در بیان سنجر ارض اقدس بعد از وقوع قضیه فتحعلیخان
حضرت ظل الهی بر سیاری با بیرز دوانی کمر همت به سنجر ارض اقدس

شنبه هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیز آویز را فشرده بمساحت اما
ون پرسانحه قتل خان مذکور مطلع شده حیاتی تازه یافت اسمعیل زاده
حیای دولت خویش دانسته دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر آرد
دستیابی آید الحضرت اسمعیل را از شنیدن این خبر حقیقت حکیمانه سار
بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لوای عزم کرده ملک نیز
و استعداد مقابله شتافته در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فئتین وا
شکست عظمی ملک [illegible] ملک راه یافت و جمع کثیری از اعیان و اعوان او بایر
نامی که توپچی باشی ملک بود در هلاک افتاد ملک بجانب قلعه ترشیز و کنه
اختیار کرد دیگر روی نیاورد که نیاورد و مدت دو ماه قلعه محصور دلیرا
بلادت گیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش میبود تا آنکه معلوم در
نزدیک شد که او را بهیچوجه روی بهبود کار او را نمانی محمود [illegible] نزدیکا
او رفته زر فته دامن یکجهتی از دو را و در جیبه بند از الحمله بر محمد نامی ک
عرکه توتن مملکت بوده و سردار جریده الملک او بنده بود چون دولت

همی

ملکی را بفتن براتب و نمونه بیع جبرایل دیده در حضر و علیخان نام تابین خود را
به خدمت حضرت ظل الهی که از ناصیه حالش همایونش انوار تایید تابنده بود
فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود
شب تحقیقاً دروازه سمت میر علیخان را گشته دروازه را مسکینایم و جمعی از
لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند پس شب شانزدهم
ربیع الثانی سنه تسع و ثلثین و مایه و الف مطابق یونتت ییل بیگاه هنگامیکه
ظلمت لیل پرده غفلت در دیده عنود کان گستر فاک کرد بخت و سپهدار
ماه افواج انجم و اختر را به تسخیر شهر بدر انگیخت آنحضرت با دوازده هزار
نفر دلاور پیاده از راه و به خواجه ربیع آبتاب پای قلعه کرده در سمت دروازه
معهود در کمین کمین استاده بظهور وعده میر محمد آماده شدند میر محمد بروفق
تمهید در شب شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور پاسبانان آن برج را
کشته سرهای ایشان را پای قلعه افکنده در دروازه را گشاده بدیوار زاده
نیروی بخت خداداد با پیادگان تیغ زن و بهادران صف شکن داخل شهر شدند

آنحوزه جلد برین را با صحن معدلت ... جهار باغ را مشرف ساختند
که در محلات بروج مشغول محارست بودند از مشاهده این حال سر
نو در ابارک سپایند و متحقق گشتند ملک شمکام طلیعه صبح از دو طرف
ملی از سمت خیابان سفلی در کمال جلادت و تهور شش بورش شهر راگ
حضرت ظل اللهی نیز بیاد گان رزم کوش و سرداران جوشن پوش را این
با بستر های آنجه از دو جانب لحکگ برداخته تا پای ارک نخل حیات
ر زرات آن راتی شاخ برگ و ساخته آنجماعه را بارک سپایند و آنروز
سپهر سیه رو شکر نصرت قرین در آمد و بعد از آن اعلیحضرت شاهی از
ربیع عازم زیارت و طواف سعادت اند وز تقبیل آستانه معدلت یا
مطاف گشته با زبار دوی خود انصراف کردند روز دیگر حضرت ظل ال
آهنگ یورش ارک کرده همین که خاین رو سیاه شنید از بیم تسلط
سپهر جهان بارک عدم گرایخت ملک چون راه تدبیر را بسته و دست
را شکسته دید از دست اسلام در انداخته جنود زیاده سری و راه فاکر

را از سر گرفته تخت اساسه سلطنت را که مرتب کرده بود همراه آورده
سپردار آقا مهدی نام که در ید وحال نون تاب کرمایه مشهد مقدس و
نمیه بر نسبت آن محل در ایام حکومت نون با ملک گلخن امیر پست کرده بود
درین اوقات بر مسند وکالت ملکی تکیه زده منشار اعوای او بود با سایر
و سایر منجده ایام اعیان مالک مورد عفو و امان گشته ملک محمود از زانشینی
مکسوب فقر تلبس جسته ترک دنیا الدنیا ریاست را ترک تارک تجرید ساخته سنگ
قناعت بر خود بست و تخت را پوست تخت تبدیل و از خرگاه دارائی بخیمه
سلطنت قلندری و درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات آستانه
مقدسه برسم خمول نشسته سر محمد درازای این خدمت حاکم جام و جرعه
کش مرام گشته بخطاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه موکب والا
بدان جانب سمنان و صادرات آن زمان موجب شان نیمون عنایت
ملک مهمان بعد از آنکه بکلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری پسره بخه
متصرف آن زبیده سرپرسرور در آمده چندی بر این معنی برآمد عزیمت

93

قف در ارض اقدس بخاطر انور مقیم یافت که جمعی از افتاده به سکه
بور د نوابع آن برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه را
ماهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده آنچنان نزهت
بنیا نرا که مطاف لحوایج حسنت سنقر و مقاما بود دولت برای توقف و قرارگاه دولت
ساخته چون در مبادی حال مثوی و مسجود ضمیر اقدس آن بود که
بعد از تسخیر ارض اقدس رمقه و مناره آستانه مقدسه رضویه را مذهب
در زراند نماید لهذا الحکم و الا با نجام آن امر خطیر خیر فرجام صادر گشته
مناره گنبد مبارک چون بیقرینه بود مناره دیگر در محاذات آن با وجهی
سبوق افراخته که قبه چرخ برین را حسود دو دیده مهر و ماه را دو میان زراند
و در محاذات یا نیز الی حاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ از حل وعقد
خراسان کس برای عقد گوهر مقصود که سابق در یام نبینه خواهش تمنا معامله
آن شده بود بدروانه هندوستان و چون بعضی از جماعه عراقی و آذربایجان
که مقربان بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت تمکینه بنا فتند و اقتدار

آنحضرت

اقدس

حضرت در مهمات ملکی ناملایم طبع اشرف آن بود خفیة در صدد اخلال و
راده شاه طهماسب را ترغیب و تحریص این مطلب گردانیدند و ما یلفظ من
قول الا لدیه رقیب عتید از آن طایفه سمت عهد نیز بهمین سخن شده و
ستاده حضرت ظل الهی را بی نیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل این
قسم امور را حوصله مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند
نا باید و باین چنین سر و عنوه رسید انحضرت قطع و وصل این ام
بطلبه شمشیر تیز که محاکمه کار مرد و نامرد حواله بادست رجوع و در دم
احوال آن جا لغشان باتفاق شاه طهماسب عازم خبوشان گشتند
ن آباد سر زمین خبوشان را مضرب خیام عز و شان ساختند منظو
ظر اینکه در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند بهر و
شده باشد اینکار بتفصیل باید معارف او شاه وردی
نجو انلو حاکم سبزوار نیز وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم
سته که حضرت پادشاه در حضور این مطلب با و تحریر و بهجا یانه کشتند

نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود بخفیه بخدمت آنحضرت ار
سال داشتند با وصف اینکه آنجناب بصورت این معنی را در پرده خفا و
داشتند تظاهر نکرد و هنگام شام که خسرو سپهر کام مهر از منازل [illegible]
در طلوع بود تن تنها بسوی شهرستان غرب گرم شتاب شده شاه
طهماسپ پره نمای پیر تدبیر مهتران رکاب و مقتضای ایام شباب بدون
اطلاع خدیو فلک جناب بر اسپی سوار و مهتری از اصطبل یاور رفیق دیار گشته
جریده تنها در کمال سبکی سواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او برای جها
انکشاف یافت اسباب و کارخانجات سرکار او را که در معسکر ظفر پیوند ارض
اقدس بود برای اینکه پامال تغلب و دستخوش تصرف دیگران نگردد
مضبوط و ملبوس و مایحتاج که برای او در کار بود بخبوشان ارسال
و تتمه را بارض اقدس برگردانیده از منزل مذکور حرکت و [illegible]
که در سمت غربی خبوشان واقعه و معبر اکراد بود نزول و راه آمد و شد
را بر قلعگیان مسدود ساختند و در حین عبور موکب والا از حوالی

خبوشان

وستان فوجی از کردان اکراد سر راه بر حبنود جلادت بنیاد گرفته بیاره
ان بتیر و گلوله تفنگ استعمال نایره جنگ کرده انهزام یافتند شاه طهماسب
بیک سپاه به تدبیر شاه وردیخان و باقی اعیان دولت که بنقض شاه اسر
ج او بود دند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک محروسه
م گرایلی و مازندران واسترآباد نگاشت حضرت ظل الهی را الحیانت
منادوا زان کرده استمداد کرده ملک محمود و اسحق روبسای سپاه تونی
پرد و بی همایون بی بودار فام فرستاد که ترک نفاق آن پرگزیده
نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگرچه نخست از برای فرمان نیا
لیکن چون دانست که بالمال روز خواهد گردید بعد از چند بنظر اقدس
یند هر چند که این سعی سبب نقار خاطر والا گردید اما از مواخذه آن
سپاسی وحق ناشناسی تجاهل فرمودند بعد از چند جمعی از ایلات اطراف
دفلعکیان آمده ایشان از طرف بیرون و فلعکیان نیز بهیئت مجموعی
ار و ساده از اندرون بیحه و آورسند و بسته. قتا کردند حضرت ظل

الهی با دلیران اتفاق و اخلاص کیشان جان نثار و بیوکه کارزار پرداخته

فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه پیکار از آن چرخ دوار برانگیختند جعفرقلی بیگ

شاه ویلو که از معارف جماعت مذکور بود در آن روز بگلوله زنبورک کشته گردید و

جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار و بقیه آثار گرفتار گشته بقیه ایشان کرم خیز فرار

ستند و روز دیگر جماعه قراجولو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و

تیر داوری ممتاز و مشهور اند جمعیت کرده بعزم امداد و شاه طهماسب آهنگ

قلعه کرده حضرت ظل الهی بعد از ظهور سپاهی آن راه پنهانی طریق دیگر پی

سر راه برایشان گرفته ازان جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر کردند چون در صحرا

و دشت حبس گرفتاران آن طایفه وحشی خصلت متعذر داشت چاه طولانی

حفر کرده ایشان را بآن مکان انداختند و بعد از چند افغانی ایشان از معانی

مروت دانسته بمقتضای فتوت و رعایت اهلی مرخص ساختند با وصف آن

سرما در آن سال بجدی اشتداد داشت که کوه و صحرا و متصل از برف در

جامه بنیه دار سپید بود آتش بسوزان زر سبز سنجابی خاکستر بر بدریه

آورده

درده برجای خویش سر دسته بی مرد خیوقها برادر کمال هدف رمی جعه
ده قلعگیان را در تنگنای حیرت انداختند و ارتجاعه بعد از چندی وسایط
بگنیخته آنحضرت را بترک مطلب تکلیف و آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قاطع
جواب الحزاف مستحیق را میدواند طایفه مذبور چون دیدند که از توسط و
کاری انجام نیافت متشبث شدند که آنعزیز مصر اقبال نیز یوسف آسا
ترک وطن نمیت ارض اقدس کرده الیشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خیوستان
بارض اقدس برده امر معهود را صورت دهند و کارکنان دولت شاهی
عرض اینکه شاید از خارج از حکام ولایتی که در مقدمه خیوستان استمداد کرده
بودند مددی رسیده از استرار خود نکول و امر مذبور را برای شاه طهماسب
که آغوش تمنایش خمیازه کش شوق استطلیت بود صورت حصول داده اند
دلاوران رکاب از بسکه سرگرم رضاجویی آنجناب بودند برفت
ستان را فاقم تصور کرده از خدمت اظهار دلسردی نمیکردند اما چ
داین مرا گزر از شدت سرما در معرض تلف بودند چند تن از افسر زان

نیز از مبادی کار همیشه متوکل گدای یگانه و عامل حسن مدارا با آشنا
و بیگانه و جمیع خلق زمانه می بود بملاحظهٔ هوای کار و کار هوا حرکت و
عزیمت بارض فایض البرکت کرده بعضی از اسبان خاصه شاه طهماسب را
از ارض اقدس برای او فرستادند بار حضرت شاهی و اعیان آن
دولت را بنیاد بر مداهنه گذاشته راه تامل پیمودند تا معتقد بگرایی واقع
و از رسیدن کومک مایوس گشته بند و بستن باستقلال اینکه محمد علیخان قول
آقاسی سابق ولد صلاح خان که در ایام اقتدار فتح علیخان قاجار از دار
پادشاهی دور از بساط قرب مهجور گشته در مازندران می بود بعد از
قضیه قتل فتح علیخان جانی تازه یافته از جانب شاه طهماسب متوجه
خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می بود باردوی پادشاهی
نقل نماید مشار الیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از علما مانند و جاهها
نیز که از شدت وبی و دم سرد محمد علیخان در قشلاق مازندران
متواری بودند دور از الکام دوری دل را از ایام دیده آفتابی شده

را به دست زالیه یوم امداد اراذ آهنگ حشر اسمان کردند بعد از ورود
نا جرم من اعمال کرایلی رحیم خان حاکم انجام علی الغفلت جمعیت بسیر منزل
شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استراباد در ایام هرج و مرج صاحب
جمعیت و شخصیت شده بمحمد علیخان پیوسته بود بر کینه سابقه نزاع
و را القتال رسانیده هنوز دیگر که آفتاب بجنه خونین بچهره چرخ کبود
رسید آهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمامی خزینه و اثاثه سلطنت
بند استه فرار و رحیم خان نیز همگی آنها را بجوزه تصرف و اختیار خویش
در آورده و این خبر متواتر بسامع شاه طهماسب و اکراد رسیده پس از آن کلی
در احوال آن راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت
کرده در حوالی نوزور وارد ارض اقدس گشته پس حضرت ظل الهی
رحیم خان از نسال و تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد واصر
لیکار باد شاه ساختند در همان اوان حضرت ظل الهی شبی بعد از تجرد
از علایق جسمانه و هواجس نفسانی و اتصال بمجردات علویه وشت هد

صور غیبیه واستفاده از انوار قدسیه در عالم رویا دید که مرغابی بزرگی که
اترا قو گویند نمودار گشته آنحضرت تفنگی در دست داشتند بجانب آن
قو خالی کرده قو را بدون آنکه آفت زخمی رسد زده در بغل گرفتند
بعد ازان بچشمهٔ فیاضی که مخصوص آنجناب بود در آمده دریا ایران چشمه
وحوضی و در میان حوض ماهی سفیدی بود بس بزرگی بره که چهار رستاخ قوی داشت
آنحضرت بحاضران فرمودند که اگر بگیرند همه با رفته نتوانستند گرفت آخر الامر
خود دست انداخته آنرا نیز صید کرده در بغل گرفتند و صباح این خواب را
بنزدیکان حضور همایون نقل کردند مستحقی از حضار این شعر را خواند بیت

اگر در خواب بینی مرغ و ماهی ٭ بیابی تا نه بینی بادشاهی

و تعبیر این خواب حقیقت بسر جام که آینهٔ صورتهای وحی الهام است
فی الحقیقت اینست که قو چنانکه بزرگترین مرغان است بادشاهی این مرغ بوم را
نیر اعظم سلطنتها پاسته وصید ماهی چهار رستاخ سفید اشاره براینست
که تاجداری مملکت چهار بادشاه با آنحضرت تعلق باید چنانکه ایران وهند و سیستان و

وترکستان

و ترکستان خوارزم بحوزهٔ تصرف آمد در بیان آمدن حضرت ظل اللهی
در دیاره بر سر خبوشان و قایم قویی ییل سنه ۱۱۳۹ روز شنبه و هشتم ماه رجب
سیارکان رخت بشهرستان حمل کشیدند شاهد گل پیرهن بهار در گلستان چمن
و دامان جویبار آغاز جلوه گری عروسان دلارای لاله و ریحان در حجلهٔ گلشن
به نشو و نما برخاستند و مشاطگان قوهٔ نامیه چهرهٔ لاله رخان نسرین و یاسمن را
بغازه و گلگونه رنگ آراستند عندلیب شوریده حال در عشق گل شور
انگیزی تیغ زبان تیز آغاز و فاخته ها بال و پر سوخته در هوای سرو سهی کوکو
زبان از سبزهٔ نوخیز سان و برگ دشنه و خنجر خونریز نمود خسرو سیارکان
قدم بشهرستان حمل گذاشت اکراد که سخنان ایشان مانند آب در ریگ
بهاری بی اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزیده اکراد سکنه کلات و دره
جز ز انجا نفت برانگیخته و طایفه ذرعال دره جز سر کردگی شکر نام
چینکرک جهت نموده آغاز شورش کردند تا تاریه مرو نیز بتحریک ملک محمود
طیل یاغیگری کوفته جمعی از قاجاریه مرو را مقتول و قلعه را تصرف کرده

۱۰۴

۱۲۶

نقاره بنام ملک محمود بنوازش دراوردند پیش بحضرت ظهیر الدوله ابر

بنبیه اکراد دره جزیتین و الطایفه بسر پی تبری یرروکشبده با ابراهیم خا

ر در سنجر درآمده جمعی از لشکر خاقان مغفور بیتور انکیزی لشکر تربت

بلنجی جستبد ند از یکطرف کلانتر درون یا ترکمانیه بمرو دعلی ایلی و از یک

محمد حسین خان زعفرانلوی و شاه وردی بیک خان بنجو ایلیه سلک جمعیت

انعقاد داده یا مدد استعداد مهیا ونت اکراد پرداخته ابراهیم خان

در دره جز محصور ساختند حضرت ظل الهی بعد از شنیدن اینواقعه

با شاه طهماسب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد چینو

کوچ و بنه خود روانه چینوستان اند انحضرت شاه طهماسب را در میان

شهد چینوستان در قلعه بدسنجر دکذاشته خود بچینوستان ایلغار

با طایفه متلاقی کشت اکرچه بمراعات نوازش ایلی متعرض

زنان ان راه زنان نکشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی اکراد

چینوستان را غارت و کام الت نزالذت اندوز مرارت مساختند

١٢٦

از آنجا متوجه دره جز گشته الغ بیگ میرزا که با بلیق بیشه بتیغ و جمعی را معروض تیغ
بیدریغ ساخته تتمه تاب مقاومت نیاورده با سرکردگان خویش را
جیحونستان پیشکش کردند و جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب آنحضرت
بیساقی فرزندان تا حوالی جیحونستان لکاور و لکنز و فوجی نیز با ستاره وار
برای احراق خرمن حیات و هدم بنیان جمعیت ایشان اشهب عزیمت را
برق تک و صرصر خیز ساخته مامورین جان نثار الغ بیگ را عرصه باد دیت
[illegible] نیز سپر کرده آنجماعت را که سلیمان نام سرتجو ایلو بود دستگیر نمودند چون آن
حق نعمت خواری آنحضرت چشم پوشیده بود بحکم والا چشم های او را عبرت
الناظرین از حدقه بر آورده قلعه جیحونستان را محاصره کردند سرکردگان از
قلعه بر آمده متعهد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول
و رایت جهانگشا [illegible] ارض اقدس پرتو انداز وصول نمودند از
آنجا ابراهیم خان [illegible] ه والا روانه مرو شد و بند سلطانی مرو را
شکسته تاتاریه که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شده قلعه مرو را

رده در صدد اطاعت درآمدند اما اکراد هنوستان بار از جهه خود
ول نموده راه بنیه بنکس فتنه انحضرت بموجب لا نیتی فقد سلت سیوم
ره بارگی عزیمت را بجانب هنوستان جولان داده شاه طهماسب بتسخیر
باطن طالب این مطلب و مدعی این مدعا بود بیرام سلطان بیات که در ان
زمان ناظر سکار شاه طهماسب بود چون دید که ازین نیز کار نقش مراد
متنائی الیشان از پرده خفا صورت ظهور ننموده ممهد کرده خواستند
که اکراد را بهانه اصلاح بمیان سپاه انحضرت داخل کرده یاری و کومک
ز بیس بند اکراد هر چند که الیشان را در دوستی خود صادق و با انحضرت
منافق میدانستند اما جرات بقبول این امر نکرده اند که مبادا انحضرت
بعد از ورود الیشان بمعسکر نصرت اثر درین ماده مستقف گزین گشته
نقضیه بر عکس نتیجه بخشد بیرام علیخان و یاران او چون این تدبیر را
ر مزاج اکرادی اثر و نخل نمیده را بی ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب هنستیالیو
رغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پای عزیمتش در راه بیرای تبریز

وسیک

و سمند خیالش در بسیط فیافی از وادی اضلال در تکدو بود چون قدم سعی را
فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از جناب نادری عذرخواه گشته بنجابت
پیشتابور شتافت حضرت ظل اللهی اینمعنی دیده کمر همت به تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره
کرده محصورین چون دیدند صورت حال را چنین بطایفه شادلو و قراچاللو
که مردم شمشیرزن و لیاقت در صف شکنی یا للیان بودند اعلام از ایشان استمداد کرده
فوجی از آنجا به کومک محصورین توسن تهور را انگیخته اهل قلعه نیز بپای جلادت
بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر همیشه دوالسبیل در رکابش
روان و بهمن دولت اقبالش در معرکه رزم اوران دوالشنت اولا با قلعگیان
گرم ستیز گشته از آنجمله زهره سکان از هم دریده جمعی از ایشان را
براه نمای بیک تندرو تیغ تیز از همان راه که آمده بودند باز گردانید بعضی را
بطریق عدم روان [illegible] فرار شتابان ساخت و از آنجماعت
گرفتار قید اثار گشته آورده در جنوشان سپاه جال انداخت اکراد
چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان درآمده بخدمت

آقا بیگ شدند و آستعداد الطراف شوکت مسعود بجانب مشهد
مقدس انجام امر مهود فرمودند پیش آنحضرت گرفتاران را بر عایت را
رسم ایلچی مرخص و محمد حسین خان حاکم حبوشان با ولد شاه وردی خان
سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدانی بعزم
ملاقات شاه طهماسب روانه بنشاپور و کسی برای تمشیت امر وقت حاجبان
چون مشهد مقدس و حبوشان فرستادند بعد از دیدن شاه
سمت ارض اقدس کرده در آنجا محل کشان اسعد سعید از حبوشان
آورده شده بنمایند مطلوب را به تمشیت شان حصول رسانیدند اگر چه در حین
نفر که بوغروسان دلارای اکثر وقایع ملاحظه نظر با غال حجله آرای جلوه
برای بیان نکته در پرده اجمال رو مینماید دگر اینگونه امور از فایده عاری
وقایع از دایره مطلب نگارش است اما چون مقدمه مواصلت با بابا علی بیک
بعد از آن این وصلت که خون دیر انش غازه آرایش و تیغ تیز
لک برات بود از مسببات این دولت ابد مدت بود

سر انگشت قلم نقاب حجاب جفا از چهره این مدعا گشوده همانا حکمت بالغه

الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت و

تکوین موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان افغان و اکراد که اعظم

ایلات‌اند بعد از خودآزمائی بعجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته

طریق خدمت اختیار نمایند و الا قابله این ماده قابله نبود که تولید این همه

فساد و خونریزی و ایراث منازعه و فتنه انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز

العلیم **در بیان کشته شدن ملک محمود ملک اسحق باشاره خدیو آفاق**

در خلال این احوال بوضوح پیوست که تاتاریه که در ... نقار ... محمود

عصیان فرو گرفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود در زجر و هر روزه نوشتجات

با ایشان نوشته آن طایفه را بحرکت بعناد مینماید چون در مقدمه خبوشان

نیز چنانکه مذکور ... را که از جانب شاه والاجاه متغیر مخالفت

آنحضرت صدور می‌یافت تحقق داشته خاطر انور ازین ره گذر غبار آلوده

کلفت می‌بود درین وقت که تزویر این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید

اثنای او بر جانب آمده محمدخان چوله بام همایون او را العیاض خون
محمد بیگ متین باشی چوله کراز کشتگان تیغ بیدریغ ملک بود یا ملک اسحق
بپاسار رسانیدند و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به تنبیا چون
نزد بیرم علیخان بیات فرستاده او نیز موسی الیه را در عوض محمد علی
برادر خود عرصه تیغ انتقام گردانید بیت هر سری شایسته تاج
زرکی بود گر کسی زین پا نهد سر در سر سودا کند و بعد از قتل اینها
ملک اسدالله خان حاکم سابق سیستان را که در آن ایام از سیستان
بخدمت والا آمده بود با اوراد و اقارب و کوچ منسوبان ملک محمد
و روانه وطن مالوف ساختند در بیان نهضت موکب والا بجهد دفع فایز
بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان در اثنای توقف رایات جهانگشا
در ارض فیض بخش حسین سلطان که از تعینات سیستان در حدود قاین
می بود باعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و اغوای وساوس شیطانی
آغاز فتنه جنانی کرده تا بینی را که از جانب آنحضرت در الولایت می بود

ارقاد

افتاد درون بیرون کرد حضرت ظل اللهی جمعی را به شبیه او مامور ساخته

ربی سپری شد چون تنبیه افاغنه سکان خواف نیز منظور نظر والا بود در

ندهم ذی حجه سنه اربع وثلثین مایه والف مطابق قوی ئیل برافتف

شاه والا جاه با هشت هزار نفر از سربازان معرکه جانستانی ایلهم عنانی

بیگ بر دابی از ارض اقدس نهضت و بمجرد وصول آوازه بتوجه موکب

یون تا آن سمت زلزله در نهاد بنیان حال آنجماعه راه یافته ملک کلب علیخان

از ملک لطف الله سلیمخان و برادرزاده او و نقبای سیستان که در آنمکان

دند فرار کرده با [illegible] غلجه پیوستند و کم ملازمت او [illegible]

رقلعه تحصن جسته بعد از ورود رایات نصرت [illegible] ست و

بندگی وصدور عجز و شرمندگی در آمده اعتذار ش محل قبول یافت و

بعد از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه سنگین بجانب سکان نهضت کرده روز

به اسفراین مخیم سرادقات عز [illegible] گشته روز رابع به ترتیب هراول و

انضباط لشکر بر ترتیب وتعیین ساقه وجوانغار و برانغار طرح و برانغ

اشعه حسن سلطان

آیات در مقام حیوان

محمد ذکی خان گشته

برداخته وارد مزن آباد و سبب اینکه ما بین افغانان و ریزه کوه ریگ بوم
بود توپخانه در ریگ نشستن پس آنحضرت با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان
برداشته خود بر شتر مانند مهر بر تخت سپهر سوار گشته استیلای عزم و یا همت
بر زده گاهی سوار و گاهی پیاده بکشیدن توپخانه می پرداختند و از سرعت
سبقت که آب خنجر در سبقت یافت میشد و آنهم بنصیب اعادی بود یک شبانه
روز دران بیابان بر زحمت توپخانه را اینک بجهد در روز دوم بمقر نزول اجلال
بنهدادین واقعه گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بنهدادین ساکن و چند
روز بود که شمار فیروزی ماثر در راستی مصالح که افاغنه از راه کید اظهار
میکردند تنگدل و جویای قتال آنگروه پیمان گسل بودند همت والا نهمت الهی
بدفع الطایفه پرداخت انجماعه چون خود را در معرض بلا دیدند از در راه
خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که دو سه گروه الیتان رفته آفاغنه قلعه
نیازآباد را مطمئن خاطر ساخته در رکاب اقدس حاضر نموده قلعه را
بتصرف جنود قاهره دهد بعد از استقرار این عهد سر کرده مذکور بقلعه

را باز دیگر به از عهد خود باز گشته باز بسبب تحضرت افاغنه ابدادین را
سبب خلف وعده از تیغ بگذرانیده مال و عیال الت نرا بعرص
ب واسر در آوردند و رعایای آن محال که با افاغنه اتفاق و
زیده بودند امان داده از مواخذه سورسات و توبکچی اکتفا کردند
بی از قلعجات الهند را اطاعت نموده کلانتر سنگان از دادن
ورسات تمرد ورزیده کسی نزد افاغنه با حزنه و کسویه و غوریان فرستاد
ستمداد نموده مرتقب اصطناع و رود یا منت که جمعی از دلیران توپ قلعه
ب از راه بلوکات متفاوت از راه بالای خواف بر سر قلعه سنگان
ده قلعه را محاصره نمایند و منتظر ورود موکب والای ظفر طلیعه نصرت لوا
شتند و رایات همایون در چهارم ماه مذکور بر آمده قلعه سنگان را محصو
محال لسپاه منصور ساخته از طرفین بانداختن توپ و تفنگ و هنگامه
ار عرصه جنگ شدند و تنا نخه عجیبه که در ان روز اتفاق افتاده اینکه
جمعی که توپچی اهر بامر والا کرم ر کرده انداخته ...

قلعه بودند حضرت ظل الهی بر سر توپخانه آمده محاذی دهن توپ ایستاده
متوجه تعلیم توپچیان گشتند دران اثنا که توپچی خالی کرده دوباره مشغول
پر کردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کردند همین که پنج شش قدم
ازان موضع خطرناک در گذشتند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته
از شراره شرارت افروخت و سعید سلطان کلان نزد درون و چند
نفر از توپچیان و ملازمان مروبرا که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوخت
اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت
[illegible] همچو کوه پابرجای حیای توکل و ضمیر منیر ایشان لنگر ابر زبگر
دریای تحمل بود بصرصر انگیزی ریاح نوائب و لطمه خیزی امواج مصائب از جا
در نمی آمد ظهور این امر را بر احتراق کوکب طالع خصم بداختر محمول
ساختند و هنگام شام که چرخچی مهر از معرکه سپهر روی به منزل غروب گذاشت
و ماه زرین کلاه طلایه داری عسکر نجوم فلک رایت ضیا بر افراشت
طلایه داران بپاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته تا نید

بیدهٔ انجم و احتراز نگاهبانی پیدا نمودند تا طلوع صبح از اشتهیت تا قیه توپ تفنگ
قلعه‌شکنان را که نمونهٔ قلعهٔ ذات البروج سپهر بود و از شراره آسمان‌سوز نوا
دلنیخ و ضرب زن و حروق فضای هامون و عرصه چرخ برین نمود و از آتش
گلوله توپهای صف‌شکن بر بروج و باره حصار رخنه افکن گشته روز د
همین پنج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مرد و زن می بود
تا اینکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل فلکیان تزلزل یافته یکطرف
برج فیروزی بخت دیبران نیز تورش برده سیر حاجی را التفرقه کرده اند افاغنه
بعد از مشاهده اینحال از در استیمان درآمده روز دیگر که صبح
تیغ مهر بکردن نهاده از قلعهٔ افق برآمد کلانتر سکان شیر استیمان را
اینگل گردن ساخته دست در ذیل ندامت زده مستقبل دادن سور سات
بیرون قلعه گشته بقلعه برگشت و دوباره سرکشی بنیاد نهاد و ابند فواتش
قهرمان زمان شعله ور گشته چشمی انجم حشر بفرمان آتش زیر قلعه را در میان
گرفته مشغول استیه شدند در شب هفتم ماه مذکور قلعه بتصرف درآمده

مردان و زنان ایشان عرصهٔ قتل و اسیر شدند و آن سرزمین لگدکوب
جنود ظفرنشان و اسباب و اموال غنیمت حمل مطایای اشتران کوه توان
گردید بعد ازانکه کار قلعگیان ساخته و قلعه از متنفس پرداخته شد خبر از
مستحفظان قریهٔ باخرز رسید که هفت هشت هزار کس از افاغنهٔ هرات
باعانت سکان مسکان وارد تا بیاد گشته اند کوکبهٔ والا نیز بعزم مقاتله
برآباد خوف را که در یک فرسخی مسکان واقع و قلعه محکم و مکان حزم بود
محل قرار قرار داده پیادگان نیازمند را برای هر سر قلعه ... منزل و
مکانی مقرر نمودند و روز دیگر افاغنه که بجنگ قزلباشیه چیره بودند در
کمال دلیری وارد دو فرسخی اردوی همایون گشتند زیرا که شعر
گربه شیر است در گرفتن موش ؛ لیک موش است در مصاف پلنگ
چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه ترسان و اول جنگ الطایفه
با سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که وا یافتهٔ رموز سکهٔ آگاهی و عیار
سنج نقد حالت لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون مصلحت ندانسته

بجوش نشستند آهسته آهسته غازیان را مایل جور طعمه خصم افگنی ساخته
ریح بتقویت دلهای باخته افغانان پرداخته بعد از آنکه افغانان تراد
ر عرصه دشمن بیکاری تیر گیر ساز ند حضرت جنگ میدان دیده بود ا
لشکریان را امر فرموده که در همان لشکرگاه بخود سازی تیر و تفنگ و
ست بازی میکرده باشند تا رفته رفته تمسخر و بعد از خود از ما در میدان جنگ
رفتارهای نبرد دلاوریها شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و
سپه[illegible] یکهزار با پانصد نفر از دلیران کارآزموده سوار و در زیر رسم
لشکر نصرت اثر که نسیم جلوه بادپای خاک نورد آتش افروز نیزه
یک و یکدیگر گشتند هر چند غازیان تشنه‌ی میدان از جا در آمدند و
ند بوبهنش رزم با مقتضای رویه حزم عنان توسن وادی عزم
ایشان کرده سپاه پیشتاز از گروه افغان زد و کشیده و بتوپ
تفنگ زد و خوردی نموده جنگ گیر از فاجعه زار اسلام افکنده تیر حرب
و لوای ظفر با بخون افغانان حرب کردند القصه تا چهار روز به همین منوال

معرکهٔ جدال و قتال آراسته هر دفعه علیه نصرت ازینطرف بر وجه خواهش
بعمل آمد در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکهٔ سپهر زرنگار
هاله سپر انداخت و احتشام ستاره‌ی نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرد
افاغنه را حرب هرب مبدل کرده بجانب هرات نوبس انگیز فرار نمودند
آنحضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر تسخیر هرات را بوقت
دیگر موقوف و عنان اشهب عنبرین ستام بجانب ارض اقدس
معطوف داشتند در بیان واقعهٔ تحویل حمل مطابق سال [illegible] ئیل
هزار و صد و چهل هجری مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله [illegible]
زرین کلاه مهر که در منزل حوت اظهار شوکت پهنائی میکرد روز سیم شهر
شعبان در ملک حمل از سحاب بهار اقتدای صولت بلبلی نموده و
با تیغ شکوفه و رمح ریحان اشعه تحفه الکل لشکر شتا پرداخت
و خدیو جهانگیر بهار که منشور عزتش از دیوان قضا در ساحت و
غبرا اشتهار یافته بود دوباره بر پارهٔ حکمرانی نشسته قد

بستان

سپاهیان دینی را از دار الملک حق پرانداخت سپهدار بلند مقدار جبار
بتازیی پرزور بازوی قوه تامه بر ممالک گلذار دست یافته مبسوط الید گشت
و بحکم کلمهای آتشین و تیغ زبان برای فروردین چون آب بر بسیط خاک جاری شد
مجلس تحویل آراسته گشته که لوازم جشن عید بالضرورت و تاییدیه تقریر ساینده چون از
دیوان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر زوال آفتاب دولت علیه صفویه بتقدیر
و بطلان او نگاشته ملک بتقدیر شده بود در قرن ببرد رامور چند از کلک غیب جلوه
ظهور میکرد که عقل و صاحب رای مستقیم اثر الحیرات اسبابی تقنیع انذ دولت محلی قرار نمیداد
مجملی از احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والاجاه سکینهوی بانی و نحت
وی را با سستی رای حکرده بتقریبات اسباب گشت برای آنکه دولت والا درست نمیکردند
آنچه منافی مصلحت بود بخلوتگاه حضوری آوردند هرچند حضرت ظل الهی بملاحظه پاس دولت صفویه میخواستند
در مقام منع و تهذیب آن جماعه در آید ایشان بمقادیر ما یفعل الصحیح از ارذل آن انصح
بکم گفتری نمی شنیدند تا وصف اینکه جنس امر و نهی بشان قدم از جاده دیوار زد و سر از سرو گنبد اسکند
بیک جهان گرد فوت طامعه را در جهان رصد جهان بوته زن وجازبه استتهار

بطالب طلب منافع شتافته بر کوه و برزن پرداخته سنگ استوار و
هرزه درائی حلقه کوب در دولت و دشمن میبودند آنحضرت بنا بر رضا
جوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع معترضان
و بداندیشان نموده و بکیفر زرم تالیف دلهای درشت آن نفاق
کیشان میکردند و مقصود اینکه اثنا یه دست مخالفت مداخلت را از
گریبان حال ولایت کوتاه سازند تا آنحضرت باتمام کار افاغنه هرات و اصفهان
پردازند بعد از آن این اقتدار و حکمرانی بایشان ارزانی [illegible] چون
ذات آنجناب علت سررشته آب و گل و غرض و ترک عادت موجب رخصت بعد
از عین زیانکاری بیشتر از قطع و منظور خودی پوشیدند که دشمناق
یکسو گذاشته در اختلال کار این دولت مایره میکوشیدند القصه شاه
والاجاه در باب یورش موکب جهان گشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت
تاکید و ابرام شدید نموده آنحضرت هرچند از برای این گفتگو اقامت
ساز تزویر و بیان مواعظ دلپذیر کرده میفرمودند که مهمات ایالی

هرات دشمن قوی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت بدفع دشمن
دور دست افراشتن رویه حزم و مقتضای استصواب رای و عزم نیست
اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان
باید ساخت شاه طهماسب این حرف را مانشنی از بیانه و دقیع الوقت
میدانست و اصرار از حدی برد تا اینکه فیما بین چنین مهد شد که اعلیحضرت از
ارض اقدس و شاه والا جاه از سمت یورتچایت سلطان آباد ترشیز حرکت
کرده و در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته باستعداد تمام متوجه هرات
شوند پس هر دو وارد سلطان آباد شدند حضرت ظل الهی به تنبیه کار پرداخت
بعد از آنکه نوکر والا در شرف تنفس درآمد اعیان دولت شاهی نغمه دیگر
بر طنبور افزوده خاطرات تازه ساز کرده از دایره موافقت خارج آهنگ
گشته بعزیمت مازندران نموده با خود مجزم ساختند که انجام کار و هرات و امور
خراسان بر خدیو بیهمال بوده محمد علیخان ولد اصلانخان نایب السلطنت
و سردار سمت عراق و آذربایجان باشد و حضرت ظل الهی پیغام و

فرستاد که بجویی که تعهد گردید متوجه هرات شوید و لعقید ما زندان
سبزوار رسند پس خدیو بیهمال از راه خوف و باخرز عازم هرات
گشته تا بیجه نوای فلک سیر چند منزل را رشک منازل ماه منیر ساخت
اعیان دولت شاهی شروع باختلال کار خراسان دور و نزدیک را
از خود هراسان کردند از انجمله با اهالی یکناه اکثر و خصوص تکلیسان و
مستوفیان و جمعی از ملازمان عسکر نصرت اثر که در موکب والا عازم سفر بودند
تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که تا این غایت
در میان لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رقم کار چنین
سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشت امنای دولت
یا از حرکات ناصواب خود مستقر نگشته بر سر قلعه کهنه مستکان که با
سبزوار نزدیک بود واقع و سکنای طایفه ازیغالی اختصاص داشت
حرکت کردند توضیح این مقال آنکه چون طایفه ازیغالی سکنه آن قلعه همت
بهواخواهی حضرت ظل الهی داشتند و کارکنان سرکار پادشاهی

بنقریق

بتفریق و اتصال این نوع طوایف بسبب نافهمی گماشتند بتحریک بعضی
از اعیان دولت قتل و تدبیر الطایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی
که همراه بودند از سبزوار بر سر طایفه یلنتارو قلعه تصرف کرده بنهب
اسر قلعگیان پرداختند در خلال این حال بعرض والا رسید که موسی نام
داهکی که از رؤسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت و تاراج
بیارجمند رفته حضرت ظل اللهی فی الفور بقصد سر راه الطایفه تحریک
نواب همایون کرد بعد از ورود بقدمگاه نیشابور خبر قلعه گیتی مسکان
بموجب حکم مذکور جهان گشته بشاه والا جاه نوشتند که مقصود ایشان
تنبیه طایفه ازبکی بود بر وجه اکمل بعمل آمد چون همیشه تمنای تنبیه افاغنه
داشتند حالا طایفه در بنای خود بدام افتاده و بمیان معموره مملکت
پا نهاده اند که در گیتی مسکان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته سبزوار
بیایند که بسر موسی را گرفته شود شاه طهماسب در جواب نوشت
که شما بگیتی مسکان نمی‌آیند که آب نیست و ما سبزوار نمی‌آییم که غله و ذخیره نیست

عهد اعیان دولت از حکایت جبوشان یا تجز به شکسته همان معامله
سابق پیش گرفته مجدد گونهای ولایات خراسان احکام
نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار
دانند آنحضرت چون از کلمات خود در وی این نحو ایما استشمام و
رایحه نفاق کرده دیدند که فرد مردم ازین بلخ بری بپرسد تا زه ترا
تا زه تری بپرسد فی الفور محمد حسین خان حاکم جبوشان را که جبوشان که
به مشغول ضبط قلعه بود اگر از ذکر او احد خواهد که یارد و بی سبب رعایت
شاه وردی خان آید بمهاجمت پردازند و خود به تعجیل تمام با لشکر انجم احتشام
عازم سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی آنحضرت بسطامی عازم استرآباد
گشت چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال
داده چنانچه دأب پال بندان میدان لاف خود فروشان
بهانه یا ز ارکذاف است تو ناکنه را از راه براه گریز انداخته بعزم
سفر استرآباد از عازم شهر قبقا اند از سهم صلابت گشته

راه

راه را بسیج کرده یکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخت و بعد از ورود
موکب جهان‌گشا به بسطام که خبر فتنه‌زا را بعرض والا رسید کس برای آوردن
پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون در آن اوان
ترکمانیه یموت ساکن دشت قپچاق اظهار یاغیگری و نفاق میکردند تنبیه ایشان را
از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود از راه کفن‌گری
تنبیه ایشان مرکب ایلغار را تیزتک و در یکشب از بسطام وارد کنار رود
اترک قوچی گذران کرده بدرک را عرصه یلغار ساخته وارد استراباد
شدند بعد از پنجشنبه روز موکب شاهی نیز بتعجیل وارد شد آنحضرت
متوجه مازندران و شاه طهماسب را در اشرف متوقف ساخته با جیوش
بحر خروش عازم بارفروش گشته محمدعلیخان که از آوازه موکب منصور
اندیشه‌مند و بسمت آمل رفته بود بعفو خطاپوش آنحضرت مستظهر گشته بپای بوس
آمد و ذوالفقارخان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمدعلیخان
بیشتیجانه صبر و قرار را از کوهستانات آذربایجان فرستاده بود چون متنفر

ترک و فوجی از مازندران کرده بدرگاه را عوضه یلارک ساخته بود
استرآباد رسانیدند بعد از پنج شش روز موکب شاهی بعز
یمت جبل وارد گردیدند آنحضرت متوجه مازندران و شاه الهامی سید
انور را مشرف متوقف ساخته با جیوش نصیر و خروشه
عازم بارفروش گشته محمد علیخان که از آوازه موکب
منصور رانده گشته سمت اردبیل رفته بود دیعقوب خطا یوسف
آنحضرت مستظهر گشته باز آمد و ذوالفقار خان که از
غایت هنوز چند منزل پیشتر از محمد علیخان نرسیده
غایت هنوز چند منزل پیشتر از محمد علیخان نرسیده به صبر و قرا
ر از کوهستانات آذربیجان فرستاده بود چون مقرر و
آنحضرت مستظهر گشته باز آمد و ذوالفقار خان که از او
عازم بارفروش گشته محمد علیخان که از آوازه موکب
منصور رانده گشته سمت اردبیل رفته بود دیعقوب خطا یوسف را

شده بود

شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بر آن خیره سر گزیر یابند و د
نمایند تا زاله کوه کز بر زالستیه یافت رنوی عزیمت تافت و با جمعیت
موز بصولت شیر و جرات موش لحائف یاز فردوس شتافت هر چند
در باره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل زیاده
هر سر بایه غرور را از دماغ بدر نکرده تا جمعیت اطرافی ذرکال رعنایی
و حوزنمایی عزم آمدن کرده در رصین ورود شبیک و انداختن و انداختن
زنبورک و تفنگ پرداخت و طنطنه شوکت جوزا را کوس زد و در نزدیکی
یوزباشی از رویه ادب دور بود و از آثار رونق دار ناصیه او جلوه گر
ظهور بود دیده از دور و به پیشگاه حضور ظهور در کرسی او را که هوای سرگرانی در
سر داشت از پای سر سکندوش ساختند بنابراینکه خاطر و الدان و
و در این در حیطه تصرف اتفاق بود جمعی را بسیار دشوار آن سمت
و قوچی را که سر کرده آن محمدزمان خان شاملوی لجا قطب را سمنان نیز
قلیخان زنگنه را سرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود

مأمور و مقرر ساختند که باتفاق اعوزلو خان زیاد اوغلی در منتهای
ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلانات پردازند چون عزیمت
سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گران فتنه جو را و
از عرصه دولت زایل و انتظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل
گردید ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان و
در ایالت استراباد تمکن جسته دارا مرقوم بودند که با سپاه استراباد و
گرایلی در ابتدای ورود بهار در موکب فیروز ملحق شود و چون عزم
شاهی در سواری می‌بودند از کارات لایق بخدمت سرکار خاصه و [illegible]
از سرکار دیده بادشاه زاده را در مازندران گذاشتند که متعاقب در موعد
مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس گرد و پس عطف عنان بجانب خراسان
کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه خود از راه جاجرم
بنیشاپور بایلغار ارض اقدس را مقر موکب منصور ساختند متعاقب علیخان
پیوستند شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مأموره در ارض اقدس تا بخدمت

پیوستند بعد از انعقاد جمعیت بهر یک از غازیان نصرت شان از
نقد و اسپ و اسلحه فراخور گنجایش التفاتات لایق عطا کردند و بتهیه سفر
پرداختند در بیان وقایع تاقوی ئیل مطابق سنه هزار و صد
چهل و یک در پنجم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم ببرج
حمل گشته خدیو بیهمال ساز و برگ ییلاق گلزار کرده گردن فرازان گلستان از
بخود سنقر غنچه و از خار و درع جوشن حضرت و خوذی سرو آراسته و سپاه
شکوفه را معدلت الجیش لشکر آرای بهشت نموده لوای جهان آرا
از سرکشی برافراخت یلان قوی شاخ اشجار از زره و اعضار و
بر و سنان تیز نمودند و چیره دستان خارزار را اوراق مسطری پنجه خصم افگن
نمودند لاله سپر سیاه بر دوش افگنده و گلین عمود غنچه بپوست گرفت و
کشتیبندان شاخسار تیر و کمان برداشتند و تبره داران درختان
سنانهای بی سکبن کلاله افراشتند تفنگچیان بلبلکینه یوش ابرادر
نه های قطره برقالب برگ گل بجنبیدند و اتشفشانان برق و رعد

تو بهارا برابر اعرابه گردون کشیدند و جنود سبز وردین با دریایان سنگ خیز
نسیم را بمدافعه لشکر بهمن برانگیختند و خطه گلزار را که از انقلاب زمان
مقام افغان زاغ و زغن بسته بود از اضداد و سبزه بیگانه پرداخته
محل نغمه سرای قمری و عندلیبان ساختند و معموره چمن به تازگی
پایتخت سلطانها و مقر نشینان بایسته کل گردیده و مجالس جشن و شیشه با پیران
لشکر وعظمای چمن آراسته گشته بعد از ایام سور و سرور به تهیه اسباب سوق
و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاوران عرصه کین را عطایی
نقد و اسب و سلاح و فراخور گنجایش بهره مند نوازش و خطابی
ساختند در بیان احوال ابدالی و بیان مقدمات استیلای
ایشان مجملی از احوال افاغنه هرات در کتاب نگارش یافت در محرم سنه
خمس و ثلثین و مایه و الف که محمود غلجه بر اصفهان مستولی شد
محمد خان افغان که در آن وقت حاکم هرات بود به هوس تسخیر مشهد
مقدس آمده چهار ماه قلعه را بمنجنیق محاصره انداخت بالاخره

اطراف

اطراف و نواحی را با ناحیه رایت عزم ملوکیش ساخت و بعد از ورود
بهرات افاغنه بر او شوریدند ذوالفقار خان ولد زمانخان را از
سبوزائی اورده در هرات حاکم ساخت در سال هشتصد و سی و هفت
مطابق ییلان ئیل رحمن ولد عبدالله خان را که پدرش در زمان حکومت
زمانخان بقتل رسیده بود بعزم خودخواهی بد زوار در هرات گشته
[ح]ضرت نفاق و نزاعه کرد تا اینکه افاغنه برای الفقار نایره بیشتر
ذوالفقار خان را بجانب باخرز و رحمن را بسمت قندهار و فراه روانه
و الله یار خان ولد محمد یار خان را در سال هزار و صد و سی و شش
ز ملتان اورده بر مکن حکومت متمکن ساختند و چون عبدالنبی خان
الکوزی که سمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار
خان متوحش بود چندی مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از
ر داشت ذوالفقار خان را با باخرز اورده رایت نفاق برافراشت
مدت سه ماه نایره جدال و قتال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن

از طاعت پدر و در پیچیدند و ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان
را بسمت بادرو چاق فرستاده هر یک بمحلی و ناحیتی را مالک شده بی
حاکم و سرکرده بسر بردند بعد از آنکه خبر توجه منصوره گوشزد ایشان
گشت ناچار گشته با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده فراه را
بذوالفقار خان و هرات را به الله یار خان اختصاص داده بتحکیم بندهای کار
افتادند وقایع پیچی ئیل مطابق سنه احد و اربعین و مائه و الف توجه موکب
همایون بجانب دار السلطنت هرات در سیوم شعبان
تحویل نیر اعظم به برج حمل واقعه شد و رایات معلی بعد از آنکه اهتمام بکار و
تهیه اسباب سفر در چهاردهم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته
بود از ارض اقدس نهضت کرده ایلک و یالوقی را که از سبزه زمردی بخطوط
بر چرخ مینا فیروزه گون منقوش دیبای لعل جفتان ساختند و از آنجا کوچ بکوچ
عازم مقصد گشته در تربت جام لنگر چند روز اقامت انداختند و در آن
خبر رسید که نیز ارتغزار از فاخته آمده قلعه سنزیدابا دیاخرز را محصور گردیدند

حضرت ظل الله با سه هزار نفر دلیران معرکه کارزار به تعجیل تمام ایلغار کرد
بعد از ورود به دیان ملکان معلوم شد که افاغنه برگشتند باز به ترتیب تمام لشکر
جمعیت و تحریک لوای آسمان سای کرده در منزل کاریزیه ترتیب جنیب
قراول و تعیین طرح و هراول و آرایش ساقه سول و تسویه و میمنه
میسره و قول پرداخته شد که قراول ماه پادیده وران روشن ضمیر انجم دیده
عابره مدارات برحسب از این نیلگون حصار برآید از سپاه کار آگاه را
قراولی مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر و علای لوای منصوره کرده قراولان
رسانیدند که الله یار خان با جمعی تمام وارد کوسویه شد آنحضرت والا
بی استمزاج برو سای ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز التیام زا با دعوت
مبادرت و تحریص نموده آنجماعه جواب را حواله بزبان شمشیر کردند روز د
یگر سر حومن افار و مضرب خیام سپهر نمود گشتند طلایه داران مریخ شو
صلابت و پاسبانان کیوان مهابت آنشب به پاسداری لشکر [illegible]
مبادرت برکمر زدند افاغنه آمده زبان دلوار لست کما فرقلعه را حصن خود

ساخته لشکر راه پرداختند پس موکب مسعود از افراز و نشیب و از بیم
شترنجی ملتفت بجانب کوه سوره متحذر گشتند افاغنه لابد بترتیب سپاه و لشکر
و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند چون به پنجی که سبق ذکر یافت طایفه افغان
بجنگ قزلباشیه دیر و بر و پاه بازی سر گیر شده بر اهل ایران استیلا
بر ولایت استیلا داشتند آنحضرت میخواستند که گشتند مجاهدان غازی
سپاهیانه با قزلباشیه چهره سر دست بازی نموده بعد از خودداری قدم
بمیدان کینه از بند ولیکن سنان جانستان پر ده بیند از زخم کار القا نموده برآرند
هندالتو بجابه و تفنگچیان پیاده بر احصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از
سواران نیزه گذار و یکه تازان عرصه کر و دار در برابر قول همایون بعنوان
طرح و تعیین و یقانون سپه گری هنگامه جنگ را رای معرکه گین شدند اول
افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح یکه تاز میمنه را رانده جنگ در
پیوست درین اثنا فوج دیگر از افغانان دست به شمشیر کمانه پیادگان
هجوم آوردند و داخل ایشان گشته بخر کی را از صدر بردند پیادگان پس

نشستند

شتند و از برگشتن ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ را از کف گذاشته نزدیک بود
درهمی رود بهر که مقارن آن آیه فتح الهی حضرت ظل الهی با شمشیر نمایان ور
انگیز گشته یک نفر از پیش بازان آن فرقه را بخاک هلاک انداختند و تاب
تیغ جانسوز آتش حرارت خصم باد بهار را ساکن ساختند اگرچه به نفس نفیس
از روی تحمل و شکیب افواج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را
از پیش برداشتند اما پای راست آنحضرت که برکوب ترکتازان جهان بود
زخم نیزه برداشت چون شب بر سر دست آمد کوکبه ظفر قرین در همان مکان
و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند و با عنایت الله اتکا آنمکان از آب
دور دور بود آنشب بر سر دست آمد کوکبه جهوش لجزو نشان از بی آبی اندکی
بیتابی کرده و بحفر چاه اندک آبی بر آتش افشاندند روز دیگر که سپاه انجم
از کافر قلعه ظلمت بیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب میل کرده افاغنه حرکت
از راه کوه سوی کشته درکنار سمت آب هرود رود دوازده وی همایون نیز
متعاقب ایشان رفته در یک طرف فرود آمده از روز از پیچ طرف اقدام

١٣٦

ملتفت نگردیدند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بعزم کوشش به لوا
طغرا مهر از بند صبحگاهان چون توپ از دهان افق گلوله آتشبار و
مهر از دهن انداخت و عرصه جهان از سپاهی سیاه ظلمت پرداخت
معلوم شد که افاغنه شب توپخانه خود را بجا در اردوی نصرت قرین وا
گذاشته مهیای خاک گشته اند پس الطایفه دو دسته شده فوجی از
ممر رودخانه و جمعی از جانب میمنه بهجوم آور شدند و بدستور روز پیش
آغاز خیرگی و اظهار چیرگی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان ا
بودند از جا برداشتند که در آن اثنا بازیکه تازان میدان دلاوری
و طنطنه پرداز معرکه سروری اعنی حضرت ظل الهی مانند شیر غران
با شمشیر بران با قلب زن کرده زده ایشان از میان پیادگان و برو
و سیفادار که به کریمه یمیز الخبیث من الطیب بظهور آوردند تا هنگام ظهر
قتال اشتغال داشتند بعد از ظهر شکست فاحش باحوال افاغنه
روداده و جمعی کثیر از آن زنادقه بعدم شتافته بقیة السیف بروی

برتافته

برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعجات سر راه بودند برگرفته ردیف
خود ساخته تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی مآثر
داخل قلعه کافرقلعه شده به نهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده
توپخانه و نقارخانه آنجماعه بدست آمد از منزل رباط پریه شاه طهماسب و
رایات ظفر و توپهای بزرگ بقریه شاهد روان کرده خود با توپخانه جلو از
راه پرتل عازم هرات شدند الهیارخان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را
درست کرده مابین شهر و رباط سنجی یا سفیدان آمدند نخست عریضه
صلح بخدمت والا فرستادند بعد از لمحه از راه اوبه آمده از یمین لشکر
نصرت اثر بجانب میسره میل و بقاعده افغانی عده کرده و یکی را گسسته
بسمت شیران بیشه وغا انداخته بعد از خودکشیها بهیئت مجموعی و
با شمشیرهای آخته در کمال جلادت قلب سپاه نصرت پناه تاختند و
به پیادگان جلو را او گشتند و خیرگی آن طایفه بجایی رسید که کار از نیرو
نهفتگی گذشته بجنگ کارد و شمشیر رسید از ابتدای طلیعه مهر گیتی فروز

تا یمن و زبوارق تیغ و خنجر دلدوز خانمان سوز میبود هزار نفر متجاوز ازا
بضرب سیف ابدار بر خاک هلاک افتاده نیمه با قلب آتشناک تندتر از
یا دیجانب کوه سنگ باد صبا شتافتند هرچند که مقام انقضای تعاقب
سپاه کرد اما مراعات رویه حزم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم
بیشتر نهد همان مکان رزمگاه موافق کوکبه عز و جاه گشته همین
که آشوب جنگ فتنه و شورش نشست باز شندیدی برخاست بحدیکه نزدیک بود
که کره خاک بنیاد عالم امکان را عنصر از باد و رود و دود وسبا نو و زا
بر بین بسبب کثرت گرد و خاک چشم سپهر پوشیده در همان مکان ملک
کردند روز سیوم که شدت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ
ملک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم بطریق مصالحت
آمده آنحضرت بزبان حال فرمودند   یکه بر عهد تو و باد صبا نتوا
کرد   ما دام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته تعهد خدمت
بجا نکنند شاهد مصالحت در آینه حصول صورت پذیر نیست پس از

جانب

جانب الله یارخان عبدالغنی خان الکوزی و چند نفر از معتبرین آمده
عهد اطاعت بستند آنحضرت نیز مسئول آن جماعه را قبول و بجانب هیوزک
عطف عنان ظفر نشان مشغول گردیدند روز دیگر الله یارخان و عبدالغنی خان
ابدالی که سرگروه معتبر بودند رسیدند مشعر براینکه ذوالفقارخان حاکم فراه
با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده الطایفه ماین باین الطمینان از
معاهده و استیمان پشیمان گشته اند بعد از وصول این خبر پنجهزار نفر از دلیران
معرکه رزم جویی را بسمت فراه که ذوالفقارخان بود روانه و شکیبان گذاشته
مخیم اردوی همایون ساختند و دو روز در آن مکان رحل اقامت انداختند
اما ذوالفقارخان در ظلمت لیل با جمعی از شکیبان گذشته و در کمینگاه
کمین نشسته روز سیوم با جمعیت افغان نمودار و الله یارخان با فوجی از
سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار ذوالفقار نیز با جمعی انبوه
از کمین در آمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کارزار گشت حضرت ظل اللهی
فوجی از غازیان بمدافعه ذوالفقارخان و او را نیز دلدوز و دستان د

جانسوز از سر اردو دور کرده ازراه فاتحه [illegible] هیچ سیر هدف گلوله تفنگ بیدر
سمند گسسته هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته از جهوا
قلعه سوم یادگار در محاذی یکدیگر نصب نوای پستر ازکرد به نوازند تا
که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد اعلحضرت کشورستان دنیا
والا جاه را از مشاهده آورده یابنده واعز وقت و جمعی از تفنگچیان در سنگر
سنگریان گذاشته دوباره بجانب هرات اعلای اعلام نصرت [illegible]
کردند افاغنه بنیر بازمانس سنگریان و باد صبا و کینه جنگ و بعد از تفنگ
چنین تخمینت تمام دست به شمشیر صد درگشتند از نیط و قسمایکه
توپ و تفنگ عرصه را از کشتگان بر جلوه خیول تنگ کردند صبحگاهان
مهر زرین نوای ماهچه فلک فرسا نمودار ساخت چند نفر اعیان ولد
ز جانب الله یار خان طالب امان شدند آنحضرت کشورستان اکاز ایدر
پیغام دادند ما را اینکه عظمای افغان خود بخدمت اقدس تا یک نفر از
راه ان در تن و رمق در بدن است ترک رزم و فتح این عزمت

نخواهد شد پس از رونمای آن طایفه ادراک خدمت حضور کردن قرار کرده
از روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته بعرض رسانیدند که افاغنه
غلجه و ابدالی هرات هر دو رعیت قدیم ایران اند غلجه مصدر خیانت گشته اولا
قندهار و بعد از آن اصفهان که قرارگاه تخت سلطانی بود متصرف کردند
ابدالی مدتها بهوا خواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال می بودند
اگر به مقتضای فتوت پیش از این بسلک و اغماض در مواخذه اعمال زمان ماضی
نموده عطف عنان ظفر توأم و تنبیه غلجه را اهم و اقدم دانند بعد از تنبیه و
آن جماعه گروه ابدالی زیاده بر سابق در صدد هواداری و اطاعت بوده حلقه بندگی
در گوش و غاشیه خدمت بر دوش خواهند کشید هرچند این معنی مخالف رای
شاه والاجاه و اعیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را
بموقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب
سگبان انعطاف دادند روز دیگر بیست و سی نفر از عظمای ایشان
با پیشکش و هدایا مشرف اند و بتقبیل رکاب فیروزی انتساب و

گشته بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از رعایای معتبر ابدالی جاگیر
سعادت پیوند گشته حکومت هرات با ذوالفقار خان استقرار و رقم با
او عز ورود یافت پس پارسی زبانرا که در قلعجات توابع هرات بود
با طایفه جمشیدی سکنه بادغیس کوچانیده بمحال جام و لنگر و نواحی
ارض اقدس فرستادند مقارن آن عریضه از جانب الله یار خان رسید م
بر اینکه غازیان اشرف نشان که از منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بودند
تاخته اسیر و غنیمت بدست انداخته از جمله امرا و جیبی زمان و آقا رفیع الغو
اند اسیران مذکور بابت آن روسیاه حکم والا در باب اطلاق و مانع سرا
مذبور از متوقف فرمان عز صدور یافت در چهارم ذی حجة الحرام
بفیروزی اقبال وارد ارض اقدس فیض تمثال گشتند و مدت
مذکوره تا روز ورود مشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاد ای مجددا احکا
دستمزد مرصع برای الله یار خان ارسال و او را بنوازشات مستغفر
ستمالت ساختند در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خر

و کیفیت

کیفیت جنگ مهمان دوست بعد از آنکه مشاهده مقدس معرکه کوکبه مسعو
دید روز عید الضحی سنه ... فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داد
لمع نظر والا آن بود که در زمستان آن سال بر سر کاینه اشرف منجاق رفته
سم بهار را در استرآباد منقضی سازد و نزدیک بر فتح لوای ممالک گیری
بت اصفهان افرازد اما بمفاد آیه کریمه اذا اراد الله شیئا فهیء اسبابه
ن حکم قضا در سرانجام لوازم دولت همه جا برازنده آن حضرت سبقت
ی و هر تمنا بمحض خطور از خاطر خطیرش محصول مقرون بمضمون آنکه
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ؛ سرپنجه تقدیر بر گریبان خاط
عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید
آثر خون گرفته را بیز لذت صرت خراسان بیان جستجوئی شد تبیین این مقا
آنکه بعد از نهضت لوای فلک فرسای بجانب هرات و وقوع این خبر
در اطراف ممالک متنوعه یافت اشرف غلجه که متصدی امر سلطنت بود
عرصه را خالی و خود ...

وکثرت بغیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم محرم سنه اثنا و اربعین و تسعمایه
مطابق تخاقوئیل بجده و دخراسان رایت افراز رزم و پیکار شدند و بفاصله
چند روز که هنوز عرق خون از جبین دلیران نخشکیده مرکب و
تیز گام بهادران چون اشهب زرین لجام مهر و شبرنگ ماه روی طویله
آسایش و آرام ندیده بود این نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسیده
فرامین قضا آیین با جماعه لشکر نافذ و توپخانه را از راه سر ولایت مشهد
مقدس و سلطان میدانی روانه ساخته و خود باتفاق حضرت شاه
طهماسب در پنجم ماه صفر از بسطام یورد و سبزوار تحرکب نموده پی
از دها بکردند و اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولا بر سر قلعه
میر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف و
قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بمجرد
استماع این خبر با حتیاط اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی
بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از طایفه قاجار استرآباد آنجا را

از

اختیار نموده مرتب همایون قرین اطمینان و بشارت و ثبات قدم و
رضیا بینت قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزوار بطریق یلغار مرحله پیما
گشتند اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال افغان را که سردار
مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه در حینی که توپخانه آتش قام
زرد قلعه محروسی من اعمال بسطام و از آن طرف یزد و فرسخی قلعه بود
مطلع ماهچه لوای اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام یلغار کرفته و
یک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از آنجا مل
شته روی بر تافت و هنگامی که شهر بند بسطام مقر کوکب انجم احتشام
گشت چون بسبب کثرت و ازدحام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود
سیدال با افاغنه شبخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت
اشرف لوای عزیمت افراخت پس روز دیگر رایت جهان و
گشا متوجه مومن آباد و دامغان گشته سیدال از مومن آباد روانه
دوست و اشرف هم از سمنان پیش آمده در مهماندوست سیدال پیوست

روز سه‌شنبه ربیع الاول و سیل بلا در جوش و در بحر موج در خروش
آمدند در کنار آب بهمان دو دست طرفین دست از جان شسته بمقابلی
یکدیگر ایستادند دراز و ز حضرت ظل اللهی تمام لشکر فیروز را یک قول
کرده تفنگچیان پیاده را که هر یک با سام زمان سوار برابر بود فوج فوج
با توپخانه صاعقه بار محیط آمدند دریای خونخوار ساختند و مقرر است که افواج
ظفر پژوه و دیران انجم شکوه بهمان پنج گروه گروه در جای معین در کمال
آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همایون از جا در نیابند
و دست باستعمال آلات حرب نگشایند الحق در مقامی که سپه ایرانی و
عربستانی به ترتیب قوانین رزم لوای قرار فرار و ز هیبت حادثه و هر احد
گام از مقام مقر فراتر نتواند گذاشت و هنگامی که سیاست شاهنشاه انضباط
رسوم پردازد بصدمه چرخ ستیزه کار کسی قدم از جای خویش نتواند برد
در مقام تمکین چون شمع آتش افروزی کند برق را قدرت چقماق زدن نباشد
و وقت شلیک چون تجلی نور تجلی فرماید هر صبح را جرأت نفس کشیدن نه اوج

برز

نیز جمعیت خود را سه گروه کرده از سه جانب جلو ریز با تیغهای کشیده
نیز بجانب قول لکاموز آنگیز و مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی
ایشان که همیشه در معارک جلادت پیش تازند و در حربه خصم افکن ازدم
سار بوده پیشاپیش الطایفه ازپی یکدیگر رو به جنیب حمله ور گشته همین که
به تیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش دست بدستیاری سواد
فتیله امر والا را برسم سرکوششی بکوشش توپ رعد خروش رسانیدند
ز نزاکم یجا را تماشای یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکارا کرد و زمین
یغشی الناس هذا عذاب الیم بر خصم گروه پدید آورد گلوله توپ آن یکه
تازان عرصه هیجا که با چندین نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخط مستقیم
برمحاذات توپ می آمدند از پیش برداشته افاغنه از مشاهده استحال
شدند توپ آتش بجان افتاده دود از نهاد آنها برآمد الطایفه از هر طرف
هجوم آور شدند خود را در یای آتش ستاره ور دیدند بجانب پیش خود دست
سر قول پهلوان بهمان صولت و ترتیب متوجه تیپ افغان گشته بنوبه دیگر

علمداران ایشان از پای در آمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را
علم کرده توپخانه و تمام اسباب خود را گذاشته مانند نخجیر رمیده
رو بگریز نهاد و از سه ساعتی از روز تا عصر تنگ نوایر جنگ و بوارق
توپ و تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان
مقتول و زنده دستگیر شدند کمیت تیزگام شوق دلیران بعقد تعاقب
آنها هر چند سرکشی و جولان میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز راه
رسم جنگ نبودند حضرت ظل الهی ایشان را عنانداری نموده فرمودند که
هر وقت که ضمیر اقدس بواردات غیبی مقرون بصلاح داند تلافی آن
خواهم ساخت **در بیان اموریکه در اثنای آن حال بوقوع پیوست**
بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف سرنگون شده موکب جهانگشا
وارد دامغان گشته ازانجا که رای جهان آرا آیینه صورت نمای امور آینده
و پرتو حال ماضی و مستقبل پیشگاه خاطر الهام پذیر او عکس تابنده است
سرپنجه وقت را پس از وقت مالک زمام دولت دیده از همان مکان

ندیرا لطلب ولایات اذربایجان برسم سفارت روانه روم ساختند
س رای گیتی آرای اقتضای آن کرده که بمتعاقب اشرف کوچ بکوچ عازم
صفهان شوند و باین عزیمت متوجه منزل آبه گشتند در اثنای راه با پادشاه
مشغول مکالمه بودند گفتگوی خفایت آمیز حضرت ظل الهی بمقتضای الحق
بطبع مبارک شاهی گران و ناگوار آمده نقارخانه و قاضیان خود را
عسکر فیروزی جدا ساخته از روی خشم و طرح یکجانب توقف و از دولت
حضرت کامی چند رفاقت کرده بنصایح مشفقانه التفات کردند مقید بمقصد
شاه از ورزنود روانه شده در آنجا رحل اقامت انداختند حضرت
الهی محمد علیخان و سید سلیمخان عرب را که در حال کامل در مزاج پادشاه
نشتند بارشاد نقوبوره قولا بینا روانه ساختند که بر زبانکه باشد
از سر طیش باز دارسته گردانند و دو روز در سمنان باستقرار بسیج
ن کرده پادشاه را نیز از خمار خبط اقامت حاصل شده باز گشته و از
آنحضرت شتافته بذیل اعتذار غبار از آیینه ضمیر انحضرت زدودند

حضرت ظل اللهی حسین قلیخان سردار و اغورلو خان جرچی باشی که از سمت
گیلانات می رفتند حدود و سوریه دیدند مقرر دارند که از میانه قزوین و طهران
وارد ساوه و خیلاخ شوند و خود بهمراهی شاه جمجاه بعزم تعاقب اشرف
کردند و سانحهٔ عجیبه که در آن اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از
شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام و تسعیر و بلدرا میان ارگی
در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بصدمه منع یغز ینان و حیات ایشان
جمع کرده قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافته و رجاله و عوام شهر بعد از
فرار افاغنه بمیان ارگ ریخته مشغول نهب و غارت اموال و اسباب
آنجماعه گشتند در آخر روز نوبت کسب الجبا خانه افتاد آن ستاره سوختگان
دیار نامرادی که هرگز چنین روزی را در صحیفه روزگار خود تصور نکرده بودند
و از فرط شادمانی سر از پا نمی شناختند و با مشعل افروخته بجبا خانه در
آمده ناگهان شراره از آن مشعل باروت افتاده و چراغ شرارت و
و بیداد را که خاندان افغان بیادگار مانده بود روشن کرده تا انفر

بیجا در

هستی وجود ایشان را پروانه وار با آتش بی پروائی سوخت در بیان جنگ
سر درهٔ خوار و کسر رایت شوکت افغانی گذشت تا سپاه
اشرف بعد از واقعهٔ شکست مهماندوست عازم ورامین و از آنجا اسلامخان
حاکم طهران و رو طلب گشته با توپخانه مستعد و تجهیز از نفر افغان جنگ جو آمده
سر درهٔ خوار را که در میان دو کره واقع و سختی معبرش مشهور و از مردمان تنگ است
به وجود دلیران فولادپوش بسته آهن نیست و آن گذرگاه تنگ را با توپهای
اژدر جنگ و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فرو گرفته خود را با سواران طلایه آتش
در کمین کین نشسته غافل از اینکه به دست خاک راه برافکن ستوران آن
و شعله تابناک نمیتوانند بست و شیشه مینا بر سنگ خاره نمیتوان
شکست غافل پس قراولان دیده در دیده بانان و تیز نظر القا این خبر
بسمع خدیو غضنفر فر کرده آنحضرت بعد از وقوف بر کیفیت احوال از سمند
سبکسیر پیاده گشته پنج هزار کس از تفنگچیان خزینه و نجی
و لاتوپی را که جنگ قلعه جنگ جوی بودند فوج فوج مقدمة الجیش کرد

سمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه را او زنبورک خانه را از او
ه راهی ساخته و خود چون کوه پابرجا در این سمت بر میان ا
رده بیورش پرداختند بحکم همایون توپچیان چابک دست آتشین جبا
ز میان آن دره تنگ بمدافعه جالستوز و توپهای برق افروز را
نوار بر حیک کردند و تفنگچیان بلبکینه پوش بلپک صولت و دلیران به
کین تر بهم سطوت از جا بین کوه بیگاه میگیر و دار گرم با تش فنا
گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته آن طایفه را چون پار
به سنگ آمد مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب کرده سواران ایلغا
نیز از میان دره توپخانه و اثاثه خود در گذاشته در کمال خذلان
از روی شرمساری بجانب اشرف که در دره آیئن میبود فراری
حمیت بکثیر به بیغوله های فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه اینحا
توپ قلعه کوب را که همراه از اصفهان آورده بود در راه این سنگ
نوپس گذر را بجانب اصفهان بمیزد چون حکومت قزوین در ان

اوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت و کوچ وایناغ
با ولد او وجمعی از افاغنه در قزوین می بودند سیدال خواست که خود را
بقزوین رساند بنا بر اینکه حسین قلیخان و اغوز لوخان پیش از وقت
بامر والا مامور سمت ساوه و خیلاغ و تسخیر قلعه قزوین بودند سیدال
راه ورود بقزوین را بسته یافته خایب و خاسر برگشته باشرف
پیوست و ولد او با افاغنه رخت تحصن بنا رین قلعه قزوین کشیده
با مورین ثیار استیمال و دفع الوقت گذاشته و اشرف
بجهت تجدید ولیمه و تدارک وارد اصفهان و اولاد امر بقتل و عام
سکنه بیگناه کرده سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال را
از تیغ تیز گذرانیده از این طرف شاه طهماسپ نیز با ستاره و رلا
برای نظم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه
عبور توپخانه از راه قم و متعذر بود کوکبه همایون از راه نطنز عازم
اصفهان گردیده در هر منزل قراولان طرفین متلاقی یکدیگر

شته و سر زنده ازان جماعه به پیشگاه حضور برسد باز اسلام خان
در حوالی کاشان ورود ملک بسته با فوجی عظیم سر از گریبان جلادت
راورده قراولان این سمت که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر
بودند و در چار افاغنه مذکوره در سر کوهی محصور گشتند تا چار قراولان
اینغهای اخته بران گروه تاخته مسلم ازان قوم بیرون شتافتند
شرف اقدس خدمت دریا منند بری اگر کنجشک ضعیفی دست آموز
تربیت آنحضرت شود شهباز بلند پرواز در او تیزد اگر روباهی بظل
حمایتش در آید با شیر زیان ستیزد در جلوه گری خامه اسپنت
زبیان جنگ میدان مورچه خوار و مغلوب شدن افاغنه غلجه بقهر
الهی مرتبه سیوم اشرف چون پیش از وقت از بیم عسکر روم که در
عراق بود استمداد کرده عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشا
جمعیت پاشا و سپاه وبنت او روان ساخته بود اینه فتح روسیه را نیز
نوبه هزیمت ساخت و باکوکبه و استعداد تمام و احتشام مالاکلام

طریق

طریق مقابلت سپرده و در موضع خوار سایهٔ نزول و ماهچهٔ رایت
جهان‌گشا نیز از آنطرف بباغ پیران دو فرسنگی مورچه خوار و
پرتو وصول افگند لخت فوجی از افراد قراچوللو اولی لشکر و قراولی
طلیعهٔ نصرت اثر مامور بودند بمقدمهٔ افغان ملاقی و بمشاهدهٔ شکلین کلاه
تیغ و سنان سپر گردن پیمانهٔ عمر دلیران ساقی گشته اول کار را بخون
زخم بزم مستان ساخته و بیک گردش میدان سر خصمان از بادهٔ ناب
آب شمشیر تابناک گرم شده چهار صد تن از آن میان سرمست بخاک افتاده
و از نفر پر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر اشرف بعروض حضرت
اقدس شد از آنجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در
هر امری ضمیر بحر حوصله‌اش سفینهٔ امید را بناخدای لطف خدای یگانه
بلنگر تحمل بسته است این معنی را نیز از نتایج اقبال دانسته اثبات قدم و تعیین
در همان مکان با سپاه انجم حشم چشم براه طلیعهٔ مهر زرین علم گشوده
صبحگاهان که بیستم ماه ربیع الثانی آنسال بود لخت از طرف اردوی

بها آبوی همایون طبل رزم سازی بلند آوازه را اعلام جهان گر
فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلطانی و دبدبه مهابت سلیمانی بجا
اشرف روان انگیختن کرد بیچاره سراسیمه فلک بی اختیار رفته
سوار گردید چون لشکر مورچه خوار محل نزول افغان گشته و کوه بلند
که در اثنای صنع واقعه است راه را بر میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کرد
که بر سر زور وی ایشان رفته از دامنه کوه متوجه جانب اصفهان شوند
شاید افغانان از لشکر دررو بمعرکه رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت
بر وه مقارن آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون جنگ بهماند و دست
با عنف دخول وار سپه بجی سپه آرای آنحضرت کارآزموده بود وا
طریقه جنگ خدیو جهان تجربه اند و ز سر شده این دفعه در مقام معارضه
تمثل در آمده بضابطه و آیینی که در مقام مهمانند وسعت از سپهر یار گشته
کشته دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج و لشکر خود را و رنگ سالک ...
و انتظام و اطراف آنرا بتوپخانه بکوه بنیان استحکام داده توپهای

یغمان

تیغیان جهانگیر از جای تیررس که گلوله در خیل فوج رزم آزمای سند رعدآوا
ساختند و جمعی از یکه تازان گزین افغان هم قدم نمبداران دلیری گذاشتند
و بمدافعه پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و پشتیبان
همواره جهان را در نظر همت یکسان و هموار میدانند مقید سنجش و سستی و
سنگان نگشته بجانب ایشان روآوردند چون سپهدار جوان بخت بارشاد
پیر و خرد دوراه نمای الهام خداوند صمد در هر جنگ بمقتضای مصلحت و
وقت و روبه خاص اسلوب علحده است درین کرت طرح جداگانه در
کار جنگ ریخته اول تفنگچیان بیرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز
جنگ و مانند شیر پلنگ در قلاده انتظار خدیو یاقوزبیگ بودند
سلسله خودداری از گردن برگرفته با جنگ و چنگال دلیری بر سر توپچیا
روان و متعاقب ایشان اعلام ظفرنشان را شقه گشا سوخته قول
نصرت قرین را حرکت دادند پیادگان دلاوری صدای زنبورک و
و تفنگ را از چغانه و جنگ آتش و غنای توپهای فرنگی تر از آدر یا زار

جانسوز دستی توپ اطلس گلنار رنگ فرنگ تصور کرده دران دریای آتش فشان

قوهای نهنگ در لجه خون تحویل می بسته گوئی تیر شهاب بود از ظفر را بدست آورد

تیغی بیرون کجا یا ودرنگ پور رستم برده توی کجا نه افق را بنز دستی او

صدای توپ جهان تصرف کرده تاب پنج آتشبازان شعلهٔ جانسوز را که شراره

زریانه بیرسپند وتتابیدند و جانبازان عرصهٔ کین که بر رسم ط

دشمن و سواره پیتای امر و اشاره بودند باذن و الا لشکر آن اندا

مرکب جلادت برانگیختند و از دو جانب بیکدیگر آویختند **نظم** چو دریای

تند همه دشت راغ • جهان چون شب آسمان چون چراغ • ز آورا

اسبان و گرد سیاه • نه خورشید پیدا نه تابنده ماه • در اثنای

گیر و دار که سنگ تیغ و بارو سنان چهرهٔ کین جسم کارزار و دست

سیلی زن چهرهٔ روزگار بود میدان با فوج عظیمی از نیت پر لشکر

ستار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله آور شدند آتش

حرب و بازه ضرب را فروختند اما لطف یار هم باز بار و رفدا . حد

کابکار

۱۵۹ 59

...شان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت
...اری ساخته اسباب نصرت اندوخته‌اند و بعد از آن که اشرف و
خود را رئیس در کمال خذلان و تشویش سر خویش و راه اصفهان
...ش گرفت و از روز تا حوالی عصر بزرگان قتال اشتغال داشت سرو...
بسیاری از لطایف در روبه به دست آمد و آنچه از زروبه گرفتار
...ار دلیران نصرت شعار گشته بودند تمامی را از حصن و مورد نوازش...
...ه سالک طریق و منقلب الی الله شهر گورستان بودند چون...
...جنگ غازیان مشغول و ستیزه آویز بودند جمعی از سگ بنیاد...
...ت مایه که در رهگذر هستی خریدار متاع کاسد بینوایی سنی بودند...
...مش توپ بتوپ اطلس شیفته وار از گونه و لفنگ و بلوک قاتش ف...
...سته به سبب تنگدستی و از خرج نه پرداخته مطایای آمال خود را گران با...
...و غنیمت حاجت بود...

از افزونی مال که انبار و از قسم رخت باز مانده بر ذخیره اندوزی که تحف
تحفات و نفایس جائی است گرفتار گردیدند تمامی نقود و خزاین و ملبوسات و فرش
و خیمه و خرگاه دارائی و مشمولات و اسباب نفیسه که از آن طایفه خبیثه و
بر جا مانده بود و نقدی ها بیرون از اینها بیرون و قیمت آنها از میزان
قیاس بیرون می نمود بلکه جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود با نفط
نار آتش زدند **در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا به تسخیر**
جنت نشان اشرف از مورچه خوار گریخته بجانب اصفهان و هنگام شام
با رو و سپاه وارد اصفهان گشت فی الفور با افاغنه بار و بنه برگرفته و
بجانب سمت شیراز فرار کرد و وقت صبح قزلباشان حوالی شهر واقف
گشته به شهر هجوم آورده تا اهل محلات افاغنه را که در کنار ها فرصت گریز
نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده به نهب و غارت و تاراج
مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر مبارک اصفهان خبر رو به
حضرت شهر را شنیده به حقیقت حال بر آن حضرت ظل اللهی عرضه داشتند در

ع الثانی سنه اثنان واربعین ومایه والف بقیه محصوره عازم
صفهان بود آنجر بعرصه سپهکشی برای ضبط خزاین وغنایم ونهب
رایت سعادت بکاینت سپهر افراختند وبعد ازان که خاک
صفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون ونظرها حکم سرمه اصفهانی
ت ویرنو طلعت بدرآثار والا بر در ودیوار آن دیار تافت مردم
رف باز ماندگان افغان را فوج فوج آورده اصفهانیان که از
ایشان بیکر کشته الست ترا به شمشیر وکارد وتیر روانه مالک عدم
ختند بفحوای لکم فی القصاص حیات جانی تازه می یافتند وبعد از
موال افاغنه بحیطه ضبط درآمد مشروعه به سامان سپاه و
نظر لشکر نصرت پناه کرده غنایم مالک کلام از نقد وجنس واسباب
ونقره وجواهر بر سیم جوایز وانعام بذل غازیان ظفرقرین کام
ای ایصال این مژده دلپذیر بور آوردن شاه طهماسب روا

نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید   ازانجا که غرض اصلی
این سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی مسخر گشته دشمن او آواره
دشت ادبار گردید و نیز خراسان وطن غازیان و سرحدات ولایات
مستغنی از زینت بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از انتظام امور
سپهر نگار درگاه که خارج شهر است نقل مکان نمودند که بعد از ورود
موکب شاهی و مکث او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والا
جاه مرحله پیمای مسافرت گشته در پنجم جمادی الاول وارد اصفهان و از
معرض راه بمنزلی که حضرت ظل اللهی اقامت داشت نزول نموده هرچند
که قلبا بر تیمن آنحضرت راغب و رفع محال را طالب بود اما چون مبدا
که اگر آنحضرت صرف زمام عزیمت بخراسان نماید اوضاع سلطنت و
مختل و کارها مشکل اول خواهد شد در باب فسخ این عزیمت بخراسان تمام
و اظهار برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنا بر تامل گذاشتند و
دیگر باز پاستاره با شاه والاجاه سپاه را طلب و اجازه انصراف کرده استدعا

در جواب عرض کردند که آنحضرت تایید یافته رب العزت اند تا پای

همت ایشان قدم در میدان گذاشت دست سرکشان و گردن فراز

کوتاه گشته و کارها نظام و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافته و

در صورتی که بعرض این مطلب میتوانم پرداخت که آنحضرت فرزند [illegible]

کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود گردد و این خود سلیقه پادشاها

رست و عنقریب ارباب غرض در محفل دولت یار و در مهمات دخلی یافته

یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دولت و دشمن

نزدیک روز در خواهند شد تماشا ببینند که پادشاه خراسان پای را استوار

دیگر امرا متکفل مهم درگاه جهان مطاف سازند اگر دین و تقصیری روی دهد

هرزه درایان حمل بر تهاون آنحضرت ننمایند و مجالس را از گفتگو از ظهر تا وقت

عصر استداد یافته اینگاه یکه نزدیک و دور بود که نگین آفتاب از کف سلطان

عصر بیرون رود شاه طهماسب آشفتگی خاطر و ملال و باطن ظاهر کرده از زر

طرح افراز و سر و مهر از نیغل برآورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که

این سخن تخمین قطع او تا موافق و ترتیب امر برون تا تمام کار بلایق ا

مقام اعتذار و توقف اختیار نموده اظهار کردند که هرگاه این

مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای

ایشان است گفته بودیم که پای تخت را بدست آورده بدهیم این معنی

قبل آمدن اینه تعالی دشمن را بنز او آواره نیستی کرده الموقف رایت

افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمد بیگ ازدا

سفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا

قلیجخان شاملو را در عوض او باین امر مأمور روانه و حکام تبریز بجه

ده کیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرموده چون بنحویکه سابقا

روزگارش یافت حسین قلیخان زنگنه و اغورلوخان زیاد اغلی باجمعی

در سمت ساوه و خلجستان و قزوین بودند و الله یار داول تا چندی بانتظار

اصفهان از آن اتمام استمهال و مقارن اینحال استیلای بیگ را

فرار کرد پس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده اهتمام محمد رضا خان
شاملو مقرر گشت حسین قلیخان را بسمت فراهان و کلپایگان مأمور ساختند
که در این مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد مدت چهل روز در
آنملک دل افروز منظور و فیروز بکامکاری و حکمرانی عیش اندوز گشتند

در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ زرقان و شکست و انهزام افغان لشکر ممالک جنت نشان

بعد از چهل روز
که حضرت ظل الهی بنا بر کنایه حسن و بکل تناسب فرعیه باصل در
اصفهان بتکمیل صفت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تشخص و
ممالک اهتمام نمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه بمدلول استحوذ
علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست دلیران رزم کوش را
فراموش کرده در شیراز از نکث و مشغول استعداد و جمعیت اعراب و بلوچ
جماعه سمعانی با باقی عشایر بر سمت فارس و بنادر است حضرت
ظل الهی دوباره عنان همت بدفع آن فرقه بسته در روز یکشنبه سیوم جمادی الاخر

کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوازه ساخته و رایت جهانگیری آسمان
فرسا افروخته در عین زمستان از راه ابرقو و شهید مادر سلیمان روانه شدند
و شدت سرما بحدی بود که اگر قلم وصفش آغاز و ماندنی برخود جنبش میلرزد
و اگر دوات بذکر برودتش دهن رطوبت در کاشتن افسرده گردد و
بعد از ورود موکب نصرت طراز بر زرقان بهجفوی مستبیر از اشرف باز
بتجدید جمعیت و اهتمام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین
بتسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته نخست افاغنه بهیئت مجموعی بجانب
قول حمله ور گشتند غیرتکی را از منزل اعتدال گذرانیده به بیادگان جلو
مقارن شدند تفنگچیان بیاتک گسسته به گلوله های جانسوز از آن باز پس گردیدند
نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده بانداختن زنبورک و تفنگ غریو
و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه
دشمن کاهی بامداد میمنه شتافته بحملات زهره گداز و صدمات و
طاقت پرداز اساس ارکان بنیان فراز آنگروه گشته جمعی از ایشان بمغاک

افواج خصم افکن تا دو فرسخی به تعاقب ایشان پرداخته فضای هامون را
از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند
روز دیگر چون که صدیق صبح صادق از شفق زعفران شود میان صدیق
و طلا زعفران با سیدال برسم استیمان از جانب اشرف وارد در زفان
و شرف اندوز تقبیل عتبه خلافت بنیان گشته جبهه پندارست را
بذکر فیل الی خیر وجه من سبیل زمین اعتذار ساختند از جانب
صدیق گردون جناب اقامت جواب باین نحو شد که در حالتی راه نجات با ایشان
میسر است که سرای سرای خاقان مغفور را با سرای بایرانی که همراه دارند
ذکور و اناث تسلیم نموده خود دست بسته در ممالک محروسه سلطانی
مقیم و سرگردگان ایشان ملتزم رکاب نصرت تسلیم شوند و ایشان را نوید امان و
وعده عفو با سبق منسوق و مرخص ساختند صبحگاهان که قطار بخشی
هفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته گشته و صبح بیرق سفیده

PM ۱۷۰

عنان باز کشیده در پل شنجی پل منزل کردند از اتفاقات یا نصد نفر
از افشاریه و اکراد قراچورلو که مقدمة الجیش موکب نصرت کیش و همیشه فتح
بهم جا در پیش بودند در سر پل قنا از عقب افغان رسیدند و اول
وسیله از رودخانه عبور و پسر محمد مشهور بمیان جیو که پسر و مرشد محمود
اشرف و در میان افغان صاحب عزت و شرف بود جمعی از سربازان
افغان را چون راه طریقت یاور بود محافظت راه و ضبط سر پل را
بر ذمه خود گرفت و قراولان را بجنگ مشغول ساخت که افاغنه و
با خاطر جمع از سر پل بگذرند معهذا افاغنه از بیم جان ملتجا و جمعی از
غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد داده دو سه هزار نفر
از اطفال خورد و شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت
سیل که روزنامه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه بود انداخت سالک
طریق این المفر شدند و قراولان بسر و زنده بسیار بدست آورده
از جمله مقتولین میان جیو بود که بعد از گرفتار شدن کشتگان پیوست

یارسیتی روان گردیده و از سر فرقه گرفتاران میان ... و ملاز
اجل یا زیر رفقای ایشان زده بودند و را اسیر فتراک دلاوران کر
چند مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی ورزیدند که حض
حضرت ظل الهی را بهانا توقف از بنواقعه آگاه شناختند بهانا در راه ط
ر مفتنان تاخیری و در انتقام قهاری نبود و دیر بی مقدر بود د
بسیاری از الطایفه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان
سیل بی امان بر سر پل رسیده نخست چشم های سرکردگان را عبرت
نظاره سر افکنند خنجر خونریز از صدقه بر آورده سرکرده اف
قطع گوش گوشت مالیده کس کرای جمع کردن او سر او و جمیع اطفال
توپچی از جیوش منصوره بیتحاقیف ستاقوت نزده و ملیغار و بستن
ه تلی کرده چون افاغنه ملاعنه به تعجیل گذشته بودند باره بسیار از عطف
نموده ارقام مقتضی الانجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر
طایفه اراده عبور نمایند سر راه بالت ان که بدارالخلافه ولاد و ز

و همشیره های محمود و اشرف را از راه کرمان شاهان روانه ارض اقدس
و میان صدیق و ملا زعفران و با دیگر گرفتاران افاغنه را با مستوفیان و
و امرای خاندان خاقان مغفور که از شمشیر از فرصت بردن نیافته بودند
روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دید خدیو بی همال که صراف
نقود شناسهای معیار حقیقت سنج دار الضرب بینایی و دانشمندیست
آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان به مستحفظان
فرموده بودند که ملا زعفران را خوب محافظت نمایند که خود را زنده باصفهان
نخواهد رسانید و مدلول ارباب الدول ملهمون صورت وقوع یافته
در سر پل رودخانه تستبی که محبوسین مقرنین فی الاصفاد عبور میکرد
ملا زعفران برای دفع ذل هلاک ری خود را سبکبر از پا در آب زنید
آتش کرنش حیات را تسکین داد و بقیه را محصلان باصفهان رسانیدند
و در میدان نقش جهان بکرنگ فرمان شاهی نقش هستی الیشان از صفحه
جهان سترده اند و از علامات تایید و اقبال که مشخص اندیشه جهانگ

...همان فال بر دارند که ... وقت ازین ... از...

...هنگام سواری عبور و مرور کوکبهٔ منصوره بتکیه گاه لسان الغیب...

...شمس الدین محمد حافظ شیرازی رحمت الله اتفاق افتاده در سر...

...ی پیش آمد کار بدیوانش فال کردند این غزل آمد **غزل** سزد که از...

...بر ایران ستانی باج * چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج * ز چشم مس...

...پر فتنه حیله ترکستان * بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج *

...مان تنگ تو داده بآب خضر بقا * لب چو نوش تو برده ز قند مصر ر...

...س روان او را فاتحه داده بقعهٔ او را بازدید متبرکه شاه چراغ امر...

...نمودند و از صادرات ایام توقف اینکه چون از مبادی ظهور د...

...یه گورکانیه و صفویه فیمابین اساس دوستی استحکام داشت و د...

...رت افغان بر ممالک که روی داد و هر طایفه بصدد مخا...

...م فرصتی شدند و از جانب این دولت ابد پیوند امر بکه مخالف و فا...

اصفهان بسفارت تعیین و بمحال روانهٔ هندوستان و در ضمن
آن مطلب اعلام کردند که از آنجا که درین مدت افاغنهٔ قندهار بسمت یزد و
واردات بمحال مخالفت ظاهر و اعلان فسادهای متواتر کرده‌اند و تسخیر قندهار
پیش نهاد خاطر می‌باشد و از طرف کابل جمعی سر راه فرار و عبور آنجماعه
مامور کردند و چندی شهر شیراز از قدوم همایون رشک نگارستان
چین طراز بوده بانتظام و انتساق امور آن مملکت میپرداختند تا موسم
زمستان انقضا یافته خورشید جهان تاب از پس پرده سحاب افشانی
شد و آفتاب عرش بها از کرمخانهٔ جبروت با لون بهار رخسار نمایند و
چون قلعهٔ ماده و دشمن شده فتح فارس نیز میسر و حال خصم ابتر گردید
هر چند عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشتند اما اگر از سمت
کرمان رهسپر شوند بیابان بوده راه طول را چندان غله و ذخیره و
که کفاف اهل اردو کند و در خزانهٔ مکنت موجود نبود اگر از راه
اصفهان متوجه مقصد شوند بسبب ظهور تطاول افغان و عبور و مرور

بوکچه تصرف تستان احتمال و قوعه تحمل دوباره براهالی انجا برفت و
و این معنی را حوصله مروت بر نمی تافت و از دولت رومیه نیز جواب
جواب صریحی درباب ولایت اذربایجان برضاقلیخان ایلچی داده نشد
در بیست و هم ماه شعبان بعزم استراباد ممالک عراق منوره سمت نهادند
در همدان و از راه دشت ارژن و کارزن روان گشتند و در اخر ماه
مذکور بمنزل باشط من اعمال شوستان محل سرادقات عز و شان و
گردید در بیان وقایع ائیت ئیل مطابق سال فرخنده اعمال هزار و صد
چهل و دو من الهجرة النبوت صلی الله علیه و آله و سلم در بیست و نهم
شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از لقا تخانه حوت بدبستان
حمل اعظم افسر افراخت و از دیوان صدور خط امکان منشور دلگیری عرصه خاک
بقلم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطانه نامیه صدار یافت سرو صاحب
نوا و گلبن از غنچه گل صاحب و جنبه و افسر گردید و جنود قوای ربیعی
رومیان کم فرصت دیراکه رشته تصرف در سرزمین چمن دوانیده بودند و

ازین دو ایده ممالک گلزار را از دست تکب جریان فتنه جوی
بهمن و عسکر فتن رهاینده لشکر شتا که در دیار گلستان آغاز فتنه
گلشن بودند از طنطنه شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیدند و
افکنش گلزار از فرفر بدوی و فروردین با لواء ریاحین قرین و
کوهساری لاله و گل و احشام صحرا نشین و ریحان و سنبل را الغر مار
بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت یورت و مکان معین گشت
سور و سرور در بزم چمن مهیا شد و دوشیزه غنچه در شبستان باغ
آغوش گلشن آرمید و سرو سهی با گل نیلوفر ازدواج
از تزید وانبتنا فيهما من كل زوج بهيج ابتهاج یافت و
نوروزی مرتب گشته و آسمان از برای بزم تحویل از انجم و اختران
ابیض احمر حاضر ساخته هر یک از امرا و سروران بخلعتهای
بر دوش امتیاز آراسته و مانند غنچه سبب و جیب را بر انداز نوروز
کرده و از تحفهای بوته وار ... قامت نونهالان پیراسته

دران

...ران عرصه دلگشا ... ازانجا عازم بهبهان و در
...م هرمز دالی جو بزه باشی نجم اعراب و ییلاق بیکی کوه کیلویه با روسای آن
...ملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نموده حسن علی بیک
...بیر الممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد و در ازای فتح ششتر از جیغه
...قه مکلل بگوهر برای آنحضرت و سیصد دست خلعت بجهت روسای
...سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانیدند که آنحضرت شاهی مهد علیا
...الکه اشرف بوساطت میان صدیق و ملا زعفران از ششتر از برزقان
...ستاده بود مخصوص شبستان آنجناب ساختند و چون شاه والا جاه و
...ایام توقف در خراسان شاهزاده رضا قلی مرزا نوید مصاهرت میداد
...ینوقت که سفیر الممالک وارد مجدداً اورا با میرزا ابقاسم کاشی
...انه دربار پادشاهی وارد حرم سلطنت از دواج یکنفر بنات مکرمات و
...قان مغفور بجهت شاهزاده خواهشمند شده پیغام دادند که چون غازیان
...حق السعی در پیش دولت است هرگاه خراسان از ممالک سلطنت شاهی و

خواهد بود و موضع و اختیار آن باختلاف محول و مرجوع گردد و بر آئینه
خراسان سد سدیدی فیما بین دشمن ممالک سلطنت خواهد بود پس موکب
اقبال از راه حرز سیاحت و دزفول پرتو حصول افکنده از آنجا وارد شوشتر
که از بناهای شاپور ذوی الاکتاف است و سیلاب مرور دهور قصور
یافته بود و همت والا که در متانت سد اسکندر است بمرمت آن پرداخته
معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار آن تعیین
و اخراجات آنرا از خزانه مقرر ساختند و چون از طایفه عرب و
ترکمان زی سپاه عجم پیشه مبالغ انبار را کرایده روانه خراسان
و والی خویزه را رخصت انصراف ارزانی داشتند و بعد از ورود موکب
والا بدزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلچیگری روم رفته بود
در همان مقدمه استیصال افغان را شنید ناچار وارد معسکر فیروزی
اثر و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان
دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخت چون از دربندگی

زاده بود بنیابت خاص ارجمند و بایالت کوه کیلویه سربلند
گردید و بعلت اینکه خانه وزن قوفل طغیان داشت بفرمان والا کلکها
ترتیب یافته بدستیاری سیاحان و ترددستی آب بازان جنود و
مسعود از آن رود در چند روز بیزار کلک مانند فوج نجوم از رود
فلک گذشته و در عرض راه از ایلات کوه کیلویه و الوار بختیاری
علی عرب حویزه و باقی طوایف هرجا که معتمد و مخالف به تنبیه سیاست
نوب و حکام بهمگی ولایات منصوب گشته از راه خانه وزن و خرم آباد
لی دار دیز دجرد شدند و در قصبه یزدجرد حسین قلیخان زنگنه که سپردار
ند و د کلیایکان و فراهان مامور بود بموجب حکم والا با تحقیر از
س از منخنده وارد اردوی نصرت طراز و بایالت کرمانشاهان سرفراز
گشته از راه قبلی ماموریه تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با استعداد
شاهان گردیده و در همان منزل معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از
خدمت شاه و جاه برگشته آمده اند و ابلکی خراسان را رسانیدند مشعر

برای‌نکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پول کرکی که رأس الحد
خراسان و عراق است بضمیمهٔ مازندران و یزد و کرمان و سیستان
متعلق به دولت نادریه باشد هرچند که همت سرشت آنحضرت از
جیغه و افسر گران و طبع بی‌نیازش از قبول اسم سلطنت و والی
گری ایران نبود اما بتکلیف غازیان و استرضای خاطر اهل خراسان
که با بعرض جوهر شمشیرشان را ناصر این دولت خداداد و تقویت بخش
این شوکت قوی بنیاد میدانستند رضا داده در ولایت مذکور سکه
بنام نامی سلطان ارتضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیات والثنا ر
واج یافت **در بیان آغاز محاربه با رومیه و فتح نمایان بدستیاری**
بخت بلند چون در هزد جرد از جانب رضا قلیخان شاملو ایلچی روم خبر رسید
که اعیان دولت قیصریه بنا را بر تعلل گذاشته جواب صریحی که افاده
فایده کند نمینمایند و نیز کلانتر نهادند بعرض رسانیدند که رومیه آغاز
تاخت و تاز و دست تطاول [illegible] دراز کرده اند بنده آنحضرت

لطف الهی توکل بایزد کردگار کرده دران منزل استقامت کار نموده
در اول شب با یکه تازان جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار بر سم
ستیاجی ده فرسخی ایلغار کرده در هنگام طلیعهٔ فجر که لشکر کستان
روز بسرداری جذیو خراسانی خورشید لباه شامی شب تاختن آورد
مابحه سر علم ظفر پرچم با طلیعهٔ اختر صبحگاهی توام آشکار گشته رومیان و
وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر سر بالین و سپاه بلا را
جهت‌آی کمین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه نهاده بود میمنه و
اهل ایرانرا مغلوب و زبون خویش دیده بود پیمان خیال عرصه قتال و
آراسته بعد از استقبال نایره گیرودار شکست یافته بجانب همدان رو
برتافت و سه هزار نفر سنجاق و از آن گروه با چند نفر از پاشایان
دار و سپاهی ینگچری و اکراد که در معسکر سردار مذبوری بود عرصه شمشیر
و جمعی کثیر زنده اسیر گشتند اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران
ظفر شعار در آمد و ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت و

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعون عنایت ایزد منان بعد

از آنکه نهاوند بحیطهٔ ضبط امنای دولت ابد پیوند در آمد و بمسامع اقبال
رسید که تیمور پاشای والی وان و چاپار پاشای ولد سلیمان که از
دولت عثمانی حاکم سنندج بوده با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت
فراوان قریب سی هزار نفر از ترکان برداشته بعزم جنگ وارد ملایر
گشته اند حضرت ظل الهی که همیشه این قسم بشارت را از عطای ایزدی
منتظر بودند فی الفور هم عنان ظفر و هم رکاب لطف خداوند اکبر رایت فراز
اعلام نصرت رو گشته در صحرای ملایر که مکان مسطح و پهناور بود و
سپاهی عسکر رومیه نمودار شد جنود بی همال موافق ضابطه و قانونی که
در اکثر معارک داشتند سپاه منصوره را سه دسته قرار داده قول همایون
بعز وجود میمنت نمود آراستند و میمنه نیز جمعیت خود را به رستم العظام
داده پای جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصهٔ کارزار و نایره افروز
آتش حرب و پیکار شدند چون رود آب در میانه فاصله بود از دو طرف

تفنگ آتش فشان با تفنگ پر دو گرم بر دو و شعله آواز برق خرمن سوز
یلان جلادت نمود گشتند همین که بازار گیر و دار از آتش توپ و تفنگ
گرم گردید دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته با سواره والا نژاد
میسره رومیه تاختند و تیغ کین از نیام آختند با یک ساعت به شمشیر جنگ
میکردند و سر و موی جوانان از خون صورت پیران خضاب گردن گرفته
و نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های جراحت گل صد برگ گلشن
مصاف گردید بنوعی بهادران جانبین پیکر یکرا آویخته بودند که علمدار رومیه
بضرب دست دلاوران از پای در آمده علم نزدیک رکاب اقدس نگون
و بقیه رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شد و تمامی مایعرف و
دواب و اسب اسباب خود را بر یخته بجانب کوه که در چنین وقت
پناه عافیت در گذرگاه امان دست و پا گم کردگان است گریخته
بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر بر در پیش اسب برق و عنان
صرصر جولان ایشان است سنگلاخ آن وادی پر نشیب و فراز را جاده

حریر چین و طراز بغداد آراسته تا توسرکان و حوالی همدان متعاقب
مرکب دلیری برانگیخته چون اسب رومیه در اصطبل فرهی و نجود دو خواب
معتاد و مراکب برق آهنگ دلیران به کوه پیکر و صرصر نژاد بوده‌اند با بخت اگر
رومیان در کام نخستین اسیر دلاوران ظفرقرین گشته جمعی عظیم عرصه بهمت
اتبدار و فوجی دیگر با پاشای اسیر و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار
گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل بادرفتار بحوزه اکتساب
درآمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان توسرکان مضرب الویه نصرت و
اقتران گشته بنیاد دران لشکر بر وزنده اختر مدار افواج عرصه نیستگاه
نظر ساخته مورد جواهر عطایا گردیدند روز دیگر که موکب جهان‌گشا در شرف
نهضت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایه
زندگی را مفت خود دانسته با عسکر رومیه سپاهی و جریده بدر رفته
پس موکب فیروزی نشان از توسرکان وارد همدان گشته جبه اسباب
و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط درآورد

هزار نفر میتی را اسیر کرده دیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده
ن وقت فرصت بردن نیافته بودند امنای سلیم النفس یقین و همگی را
ی و این عفت شعاران را از آلایش پوشش نگاه بیگانگان دست تصرف بخشید
یانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان خودها شوند اما عبد الرحمن پاشا
ز تخلیه شهر زور باقت و فرط مخالفت از همدان تا سنندج که بیست
سنجی مسافت است در یکشب طی کرده از همانراه تردد احمد پاشای وا
داد ستافت اکراد دلان در حین عبور او سر راه بر عسکر رومیه گرفته
هفتصد نفر سر و زنده از ایشان بدست آورده بودند که روس مقتولین
رفقا را آن همه ملحوظ نظر عالمیان دریای عظمت و شان کرده رومیه سنندج نیز
ملاحظه این حال ترک سنندج کرده ولایات را خالی و از آن بوم و بر رفع
ار بد سگالی کردند بعد از پنج یوم موکب عز و احتشام در همدان مقام
داشت خبر شکست حسین قلی خان زنگنه کرمانشاهان که از یزد جرد به
تسخیر کرمانشاهان معین شده بود بعرض والا رسید که تفتیش این مقال آنکه

حسین قلیخان از سمت کوهستانات قبلی بهمه جا بر خلافت جاده عازم
کرمانشاهان بود و فتح قلعه حسن آباد نامی که حاکم آنجا بود با عسکر
روسیه بمقابله پرداخته بر حسین قلیخان فایق گشته جمعی از زنگنه کلهر را راه
عدم پیمودند بمجرد وصول این خبر لوای توجه بجانب کرمانشاهان بر
افراختند و قوجی را از دلیران عرصه غازاریسم منقلای یک منزل پیشتر از
موکب همایون روان ساختند پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت و
رایت منصوره و توپخانه و قورخانه و اسباب خود در بخته به بغداد گریخت
سنجلی خان بلا نزاعه و منازع قلعه را بحیطه ضبط آورده چون تحسین کار
دزبابکان مکنون ضمیر مهر لمعان بود بعید از استماع این خبر از استرآباد
بهمدان حرف زمام عزیمت کرده کس فرستادند که در کرمانشاهان بنیاد
قلعه جدید گذاشتند از جماعه زنگنه و کلهر خوانان کار آمده ملازم و
امور ولایت را منتظم ساخته قلعه و شهر قدیم را خراب نمایند و نیز
سابقاً امر والا بعز نفاذ پیوسته که حاکم بختیاری دو صد خانوار از معاف

1426

بختیاری که چاپیده در حوالی اصفهان سکنی داشتند درین اوقات موکب والا
را دور دیده باستحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن
نوکر نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شده که هزار نفر از آنجماعه
در عسکر ظفراثر سالک طریق خدمتکاری بوده از اسپ و یراق عاری
و بعضی از رؤسای که سرکردگان راه فرمان بودند مقید ساخته به نزد محمد
سلطان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان بعوض دولت
خانوار چهار صد خانوار را نقل بمحال مذکور نمایند و نیز جمعی چون طایفه
سیز بنی این مدت با افاغنه اتفاق ورزیده لاذقه شرارت و اسر
و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه
طایفه جمعی مأمور شده قلاع قلع آنطایفه بر وجه بلیغ بعمل آمد
و در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه کوکلان ملتزم رکاب
حضرت سبحان شده از آنجا که آنطایفه هرگز متابعت سیاق حکم نافذ ان
فرمان و یاسا نشده بودند ظل الهی آنها را خواهی نخواهی

بزیر این بار گران کشیده بودند و جمعی از ایشان بجانب دشت فرار کردند
هر چندکه وجود و عدم آن طایفه در جنب لشکر فزون از شمار و خارج
از دایره اعتبار بود لیکن چون تهاون در جزویات امور منشأ و
کلی میشد صدور این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام
قاجار را با قورچی بغداد و ازسلنا علیهم الطوفان بگرفتن ایشان و
تعین و محصل مذبور در حوالی فاریاب بایشان دوچار گشته مدلول فاخذهم
الطوفان و هم ظالمون در باره آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن
یا فرمان همایون بر ایشان پروانه ساختند که جمیع ایشان از جریک و ایلات
نواحی استراباد و توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه
دست یا افاخته هرات تا زمانی لشکر ظفر رسیده با مرو استصواب نظر الدوله
ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رسانند پس یکماه آن ولایت را محل
نزول موکب ظفر آیت ساخته بضبط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازم
و در اوان آنجا پرداخته در بیان نهضت موکب والا بجانب تبریز

وصول

ول خبر قتل اشرف غلجه بعون عنایت رب عزیز بعد از انکه
نجام مهام همدان وکرمانشاهان فراهم گشته بموکب سنجر نبرد ز
ر اقدس شوق انگیز گشته بمستقبل حال را از دیوان لسان الغیب
دل فرموده بودند این غزل برآمد غزل اگر ز باده فرح بخش و باد گل بیز است
ب چنگ مخور می که محتسب تیز است : عراق و فارس خود گرفتی
خود حافظ : بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است : و در غره محرم
سنه ثلث واربعین ومایه والف مطابق ایت ئیل رایات گیتی ستان از
مدان بعزم تسخیر اذربایجان وارد سنندج گشته هم در ان منزل ملا
دان نام از جانب حسین غلجه برادر محمود وارد عریضه نیاز مندانه مشعر
لهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار
ه بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف را بدین نمط دیباچه
عرض مطلب گردانیده که بعد از انکه برگشته بخت و روزگار از
سیر از مرحله پیمای وادی فرار گشته بود بجانب لار رفته چون بمه جا

ارقام گیتی نورد موکد درباب منع عبور الغایه عز صدور یافته بود
اهل قلعه لار در برروی آن جماعه بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم
از ترس و بیم در جای تشبث نکنند از راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت
قندهار فرار و مردم قلعه جات مذبور همه جا بموجب امر و اشاره والافغار
مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانایی ایشانرا سنگ ندامت
ناتوان می ساختند اشرف چون به سبب قتل محمود از قندهار وارد قریه یکی من
اعمال کناره جو بود از کنار بیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرده از بیم
حسن اگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد قریه یکی من اعمال گرمسیر
گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم
بتحقیق پی و اثر متعاقب اشرف ایلغار کرده شبی در سیاهی ظلمت برزد
که در سمت سفلای شورابک واقعه و نزول اشرف نیز در همان جا
اتفاق افتاده بود وارد گشته اشرف تازیانه ولگاورگزیر را مهمیز زد
بدر میرود تا اینکه ابراهیم با تفنگ انتقام تلافی او گشته بهمین که بوی ی و

بیتله

... بدماغ اشرف بیرسید خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم و
... د ابراهیم نیز به نیز دستی تفنگ را بسینه اشرف رسیده عقده را
... ر دل تفنگ گره گشته بود بدل اشرف حواله و دل خود را مانند
... تفنگ از تخم هستی غم خالی می سازد و از انجا قدر علیا و نیات مکرمات
... ن مغفور را همراه گرفته بقندهار میرسند بعد از ورود ملاز عفران
... ب عولصه حسین باین نهج صادر شد بعد از انکه شاهزادگان مکرمه
... و نه نماید امری او نیز رخصت خواهند یافت و نیز از وقایع اینکه
... ر ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افاغنه
... در حیرهی بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال
... بیان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد دربار
... روشان شوند ابخاعه مبارک را دست اویز کرده از لازانی زالی
... مروح اصفهان چرخ بازیافت و هر جا دست می یافته اند بناخن تسلط
... سینه خراش دل های صفاهان گشته تا آلات نزاعات بیکر دند همین منوال

از زوار و مردم گشته در حوالی سیلاوات کختیاری و به پسر محمد سلطان
حاکم آنجا محصل آنجابه بود بر خوردند چون جهت زمان مطالبه را که حرز الجیب
دوست و دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند
پسر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته از لطایف بخاطر جمع نداشته خود را
بقلعجات در حسین رسانیدند چون قبل ازین جمعی به تنبیه سرکشان
در حسین تعیین شده بودند در هنوقت که این خبر معروض والا شد نیان
فوجی را بمعاونت مامورین قلعه و قمع محصورین روانه ساختند در بیان
فتح و عدم مراجعه و جبر زنیا بدات رب العزیز در حینی که صفاخانه
اقبال رمرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حاکم مکری
باتفاق پاشایان آنسمت در قلعه بنیان دواب که مابین ذیدم و مراغه
واقعه است جمعیت عظمی منعقد ساخته بنا حنت و تاز ایلات آنسمت
اشتغال دارند عذبوکا نکار بنه و اغروق را در همان مکان گذاشته
طرف عصر از المنزل و با دلیران خونخوار ایلغار و لیت و دو فرسخی

راه

راه طی کرده هنگام ظهر ورود موکب منصور بکنار رودخانه قزل اوزن
سوار یا دیران که از آنگاه بیتور پاشا و عسکر رومیه بود واقف شد
و از طرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع قزل اوزن را گذشته
بتسویه الوف و تسویه صفوف پرداختند و بهتور رانه پیش آمده و
بیرقهای گلگون افراختند همین که از این سمت الویه ظفر نهضت و
رایات گردون سپاه خونخوار لجه الیشان درآمد پای ثبات و قرار ایشان
از جا نیز رفته بدون تلافی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند
و دلیران ظفرنشان بشمشیر تسخیر ایشان را متعاقب کرده جمعی کثیر
از ایشان قتیل و خیلی غفیر از معتبرین ایشان زنده و گرفتار گشته و
توپخانه و اسباب رومیه بدست آمد و ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری
و مراغه و خارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز دیگر بنه و احراق اردو
معسکر والا پیوسته عساکر منصوره سرور زنده رومیه و اخر مدرا بنظر
روز که زاینده مشمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه

مخیم اردوی همایون شد بعرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسرکردگی
تیمور پاشا بر فارقا چپار قرسنجی مراغه برسم قراولی آمده اند موکب ظفر
قرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانستان سمت
فرار عنان تاب گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار فرار
رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع
یافت حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته
خود با سپاه جرار و نیزه گذاران ظفر شعار بعزم اینکه سر راه بر آن گروه
گیرند از سر راهی که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد
سپاهی دو فوج است یکی از سمت تبریز یکی دو فرسخ نزدیک تبریز نمایان
باشد پس آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوج نخستین
تعیین و خود با بقیه و سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج اخیر شدند
مقارن اینحال آن قراولان خبر رسانیدند که گرد اول از مصطفی
پاشا حاکم تبریز است و دیگری از آقاسی و تیمور پاشا و دیگر پاشایان است

که در

که در ابتدای شب از تبریز رحمت گرمیر بسته از راه صوفیان عازم فرار ند
و کرد ثانی از نتیجه عسکر وی است که بعد رسیدن سی هزار کس در تبریز جمعیت
داشته اند بعد از فرار پاشایان برق جولان خود را بآن قوم گریزان
رسانیدند جمعی از آن گروه را عرضه شمشیر خونفشان ساختند و شیر
دلاوران در طلب رایت اژدها پیکر جنگ و چنگال طمع بخون قوم دوم
تیز کرده بودند بدستور یاران گروه نزدیک شد بمحض تقارب جانبین آنطایفه
تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان که همراه داشتند از سر
زبیم جان خود را بدامنه کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است
کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف آن را گرفته کار فرمای سیف
و سنان نیزه و ریاس جگرگداز بتقالیب قلب ایشان لرزه افکن
و هر یک شنه دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند
و سوای مقتولین که عدت آن زیاده از حوصله قیاس و تخمین بود
سه هزار نفر زنده با زنان حور پیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موفور اسباب

تا محصور بتصرف آمده معدودی از انگروه گوی سر خویش را بچوگان د[ست]
میدان هلاک و نگونساری بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر
تیغ درخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف کرده قریه
سهلان که در آن نواحی واقعه است جولانگاه جنود سهیل جبین
و مقر موکب ظفر قرین گشته توپچیان زحل هیبت و قشونچیان مریخ مهابت
بجمع آوری اسرای فرمان یافته هر یکی را بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز
رسانیده باطلاع امینان محکمه شرع اطهر با ولیای ایشان بسپارند و نگذارند
که چشم بیگانه اعمال نظر دست اندازی بذیل عفاف ایشان واقع شود و
پس روز دیگر که بیست و هفتم محرم بود بدر نوای جهان یکتای بساحت تبریز نزول
بخشا گشت و از مسموعات رقبای اینکه رستم پاشا نامی که دولت عثمانی حاکم
تبریز بود و در آن نواحی می‌بود با فوجی یا عامات مصطفی پاشا عازم
تبریز گشته بمالش چند نفر برای این خبر تیز روانه تبریز ساخته چون تبریزیان
هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده بودند و باطاعت ... سپاهیان

محفوظ

مخلوط بودند و بیشتر تبریزیها از رومی متنفر بود لشکریان الیت زا و
محصور مردم تبریز گردید متنفر شدند و الیشان بار تسالم از شهر فرار و رستم
پاشا را از بنجر خبردار ساختند درحینکه پاشای مذکور پا برکاب گریز نهاده بود
که عساکر نصرت قرین در خارج شهر باو دوچار گشته با جمعیتی که داشت
گرفته بخدمت حضرت نواب کامکار آوردند از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان
و معتبرین بودند بعلاوه جان بخشی مورد احسان گشته برخصت انصراف
سرور و بقیه رومیه را اسارا بعراده کشی توپخانه مامور شدند و
و ازانجا که توپهای پنهان و مدافع ازدرهای آتش فشان را که در محاربات
رومیه بدست آمده بود روانه خراسان ساخته و با ابراهیم پاشای وزیر اعظم
بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه بتکرار مراتب صلح و فلاح فرستاده
و مقارن آن خبر خلع سلطان خان و جلوس سلطان محمود خان و
برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید توضیح
این مقال آنکه در وقتیکه تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای و

سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بهلود تمامی فراه و نزاره و دکاکین در قیات
آن دو ولایت از دولت عثمانیه بمیری که عبارت از دیوان پاشا قرار
روی صدق آنها را باذن و فرمان قیصری با تجاره تملیک و مبایعه کرده قیمت آنها را
که مبلغهای خطیر میشد گرفته صرف عسکر کرده بودند بعد از تسخیر اصفهان که
رضا قلیخان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات به سفارت و
وارد اسلامبول شده سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم
بنا بر اشتهار آوازه موکب حضرت ظل الهی راضی بقبول مصالحه در و
لایات گشته طایفه ینگچری در رو سیاه اوجاق که رتبه تصرف در کل و زمین
آنجا محکم کرده جز بحر به تیغ سپید ریغ و قطع بهال توقع از آن سرزمین نمیکردند
بر عوا بر خاستند که یکی ولایت را با امیر فروشند و یکی بعجم رو تمامیند اگر
منغلق بمیری هم می بود قبول این امر نمیکردیم چه جای اینکه ما رو داده
خرید کرده باشیم اگر سنشکاه خون و مال عجم مباح نبود چرا محرک سفر عجم
و باعث سفک و دمار بین الانام شده آشوب خوابیده را بیدار و عجم ن

ارتبیده

وجهان آزرمیده فتنه را ساختند واگر مباح بود به حال چرا در مقام او ولایت
در آمدند وباین قیل وقال مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه قلع اساس
دولت افغانی واعتلای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار
یافته بقیة السیف که از نهاوند وهمدان رخت بمحروسه امان کشیده
بودند بتواتر وارد الکه روم کیفیت حال را مذکور ساختند پاشا وزیر اعظم
از بیم قوی دستی دولت نادری برای سد راه اقوال رجال سایره بعزم سفر
آذربایجان وارد اسکودار گشته بعد از ورود کوکبه قیصری با همگان نادر
نام دلاکی که در زمره اوجاق سگ جریان بود با یکی ناپاکی و راسیره
بیباکی را سنگ شرارت تیز کرده بر روی خلیفه اسلام کشیدند این را اصلاح
ناامید یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده
پادشاه وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر نعل وارون بر توسن عزیمت
سفر زده باسلامبول گشتند چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای
استرضای اهل فساد راضی بقتل داماد نیکو نهاد شد وزیر اعظم را

جیفهٔ هلاک و بر بالای عراده انداخته بیرون فرستادند بیت چنین است
آئین گردنده دهر * تلطفش بود یا بدار و بقهر * تیر و ورد کس را که آخر نگشت
که در بهد نرم است و در کین درشت * با وصف این پا از ترک ازدحام
و رفع غوغای عام نکرده سلطان احمد خان را خلع و افسر دارا را زیب تارک
محمود خان برادر او ساختند القصه شهر تبریز که از دست رومیه پامال جنود
عدوان شده بود بحر و ز مقرا لویه فیروز گشته با بادی سرای دلهای خراب
پرداختند و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر اقدس بتصمیم پیوست
عقاب رایت نصرت آیت در حبنام نهضت در آمد که مقارن او در غره ماه
صفر چاپار از جانب رضاقلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود دو
وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را
بعرض مقدس رسانید بسبب انصراف موکب همایون گردید **در بیان آمدن**
افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان
سابقاً ذکر واقعه هرات و سمت نگارش یافته بود که بعد از دو فوج محاربا

والقباد

بیان ورود ناحیه هرات الله یار خان بیشتر از در مخالفت درآمده

وانقیاد الله یار خان از جانب رضا مجدداً ایالت ولایات ما و مسلّم گشته
عطف عنان فرمودند بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و اذربایجان
حسین علیخان که در قندهار استقرار داشت چون چهره دستی صاعد ایند و دولت
را دیده میدانست که غیر مایه فساد ایران پدر و برادران او بودند بعد از طی این
سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از در سازگاری درآمده الله یار را
بمخالفت ترغیب داده آنجماعه نیز وسوسه او مؤثر افتاده هوس تاخت ارض
اقدس از گریبان ضمیر او سر بر زد امان الله یار خان بنا بر استشعار فتوحات
متواتره از روی عاقبت اندیشی درستی بر خاطر گذاشته پا از جاده پیمان منحرف
نمی ساخت باین جهت ابدالی از و سر گران گشته در حیز و کس مطلب ذوالفقار خان
حاکم فراه فرستاده و او نیز بقصد خلاف از غلاف بر آمده دو فرقه میان افغان
بهم رسیده ماه برین منوال نایره آشوب در هرات اشتعال داشت تا آنکه ذوالفقار خان
غالب آمده در سیوم ماه شوال سنه ثلث و اربعین و مایه و الف داخل شهر
گشت و الله یار خان با کوچ و اتباعه خود روانه قلعه ماروچاق گردید پس طایفه

افاغنه از حقوق عنایت حضرت ظل الهی چشم پوشیده در نقض عهد
کوشیدند ذوالفقار خان را حکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس
اعلا لوای افغنه از کردند اله یار خان نیز کوه و ستوبان خود را در قلعه مدکو
گذاشته با محمود و قلیچان حاکم سرخس و بعضی از حکام او بجا فیه که با و اتفاق
داشتند سه روز پیش از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردیده وارد
ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام ضعیف و مراعات لوازم بموسم
و از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل الهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و کشف
بسیار رموزی نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر باخبر بود یقین میدانست
که آن فرقه عهد شکن در وقت رفع فاصل آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد
و بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه
خراسان و از همدان نیز بنحویکه سابق ذکر یافت باقر خان بیغایر را برای جمع
آوردن سه چهار هزار نفر تفنگچیان توزجی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشتند
که در حین ضرورت بعسکر ابراهیم خان بپیوندند و با ابراهیم خان نیز فرمان والاشان

بنفاذ

بنفاذ پیوست که غله وافر و ذخیرهٔ بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بود از و
رود دشمن بنا بر آن بقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید اما ذو الفقار
خان با شصت هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع بار نزول گشوده آغاز
تاخت و تاراج و خرابی و در استیصال زراعت نموده در روز لشکر بدیوار قلعه کرده
کر و فری میکرد تا این مقدمه در هنگامیکه سنجر مغز کوکبه مسعود بود معروض
شده جلال گشته مجدد در باب منع جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل
آمده اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند
که ان شاء الله تعالی عنقریب و بمیه تیر را ازین مملکت بدر کرده خود را بآنگروه کم
میرسانیم و مقارن وصول این خبر با قرخان تیر یا جریک و تفنگچیان بسرداری
وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سماوی
تعیین خاطر ظل الهی در باب امر قتال مکرر خطاب با ابراهیم اعراض عن هذا
نازل شده میدانستند که کلام آنحضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی است
بتحریک بعضی از هواخواهان مغرور و تیز عنانی توسن نفس خیره سیاه

منصور را برداشتن آذوقه سه روزه را موجود ساخته در سمت کوه سنگین
با کوکبه رنگین رایت حرب افراخته افاغنه نیز بمقابله پرداخته در اثنای گیر و
دار با قرچان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشت فوجی از پیادگان
او که نوبیار راه رسم جنگ بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان با چند
نفر از سپاه برانگیخته بود که آنها را منع کند و برگرداند تفنگچیان که در پس سنگها
سنگروار فرو بودند گرده حرکت او را محمول بر فرار دانسته سررشته جنگ را
از دست بیده بند لشکریان نیز ضبط عنان خودداری نکرده پشت بهرستان
هزیمت میگذارند از فرط زور بسیاری از مرکب اسپی پیاده گردیده و جمعی از پیادگان
خود را با اعضای مجروح و زخمناک بجاه بخوارت انداخته در ماتم مرگ خود
لباس آبی پوشیدند و تمامی توپخانه و نقارخانه بتصرف افغان در آمد
ابراهیم خان بمشهد مقدس تحصن جست و این وقوع در بیست و نهم ماه محرم
سنه ثلث و اربعین و مایه و الف در سمت صحرای عنبدشت و زرکران
مشهد مقدس اتفاق افتاد و بعد از ظهور این سانحه جرئت افغان چون

ابراهیم

ابراهیم از خجالت حال عرض بداشت شاهزاده رضاقلی میرزا که دران اوان
سالار بود این مراتب را بوساطت چاپار معروض خدمت داشت خدیو کامکار
چون حضرت شاه طهماسب بنا بر سعایت امرار بیهوده رای مکرر بزبان جاری
می ساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای
این دولت و جناب نادر بیرا المملکت علحده است و ما را به کشورکشائی ایشان
احتیاج نیست و یکدفعه مکتوب خود نیز باشتکار این معنی تصریح فرموده بود لهذا
حضرت ظل اللهی امر خراسان ابراهیم بشنیده و سر کشتان سمت هرات را لازم
دانسته نیز بیر منضم گشته مصحوب چاپار سریع السیر بشاهزاده
اعلام فرموده اند که در حصار استوار قلعه داری پیشه بدیوار اطمینان درداده
رشته در میان ثبات و قرار بند بند که بعنایت پروردگار بادلیران نصرت شعار
ما تشه چابک سوار حیرم گیتی افروز از رایت بدرو ماه شب و روز دو اسبه
مرحله پیمای گشته بسر وقت خصم تیره روزگار میرسیم بس بستون بیک اعتماد
با ایالت تبریز و خطاب آذربایجان سربلند و جمیع اسباب عتایم وزفابر رومیه را

که در قلعهٔ تبریز ماندند و صد هزار تومان باستیجار بود با وعنایت و امر والا
صادر گردید که جمعی از ایلات افشار و مردم ترکمانیه را کوچانیده
در تبریز ساکن و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت و
انسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات انتزاعی را بحکام کاردان
تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته
در خدمتگذاری آستان حیات بجان وکوشند و در این سفر
قشون که از ایلاتی از فارس و عراق و آذربایجان بودند
اسب اولاغ و خرجی داده کوچانیده بممالک خراسان فرستادند که عدد
ایشان به پنجاه هزار خانوار رسید از آنجمله دوازده هزار خانوار از افشار
و از جمله افشار تبریز دو هزار خانوار قرخلو بودند که شرف ایلی با آنحضرت
داشتند و چون سیاب و کوبکان به نهجی که ذکر یافت یورت قدیم آنحضرت و مسکن
طایفهٔ قرخلو و جمعی از آن طایفه با مرو الاکوچانیده در ارض اقدس سکنی
اختیار کرده بودند عوض ایشان از قرخلوی جدید به درمیان و نتراقشاه به متفرقه

و طوایف

...ایف مختلفه بودند که بدستور ایشان تدارک دیده باقی در ممالک خراسان
...ن و مسکن و مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یک مقرر و معین ساختند

...بیان انصراف موکب همایون از آذربایجان بجانب خراسان

...زم تنبیه افغان بعد از فیصل و ضبط امور و گشاد کار و نزدیک و درمنه
...خروق رانداشته تا بکه تا زان عرصه و غایجانب خراسان ایلغار نشکرده
...ن ملک و دور نکوارد قزل اوزن گشته در اینجا چاپاران از ارض مقدس
...ه خبر رسانیدند که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه گفته بودند که حالا
...ب این کار بی تامل بنده از نیام کین شمشیر بر روی این دولت کشیدیم
...سته این را که بیرون می کنند کشش را انگریزی شرارت بود از بهادر
...زارعه توابع شهر آورده نوعی تایره بیداد برافروختند که نزدیک که از شراره
...ش آن شورش خرمن ماه و دسته سنبله را نیار کهکشان خوشه پروین در
...راع سپهر چرخ برین در گرد و جهت سپی و بکر و زدر حوالی ارض اقدس نشکست
...ید ملکت کرده مزارع و مزارع را علفه تیغ بیداد ساختند و بعد از اظهار کمال بی

و قند زوار به هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده
در سیزدهم ماه صفر وارد قزوین و آنچه قشون عراقی و فرق متفرقه بود سوای
خراسان همگی را جمع کرده مصحوب محمدخان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستاد
در دایره امر و نهی اند ولت والا بوده پرکار وار خط بر سر گذارند در اثنای
خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمدخان بادشاه
والاجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده متعهد براینکه آن
دوستی اظهار و محبت چه جز و این جنگ و آشوب کدام است و مقصود او اینکه
بابت تقریب اوضاع صلح و احوال اعلیحضرت ظل اللهی را ملاحظه و از رای و
خیال حضرتش نیز مطلع شود امر والا نفاذ پیوست که محمد آقا را بعد از
ورود تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرکردگان افاغنه درجزین با رؤسای
درجزین از در استیمان درآمده به شفاعت اسحق سلطان افغان که در
ایام استیلای اشرف حاکم یزد و خبردیده از استقبال اردوی نیاز
بابت دولت عاجز نواز آورده بود جبهه سای شده سعادت قرین گشتند

و از

وسه روز آتمکان ترتیب بنیان منقو کوکبه گردون شان گشته از راه طهران
وارد ایوان کیفیت وچون ترکانیه یموت ساکن دشت قپچاق همیشه
طریق تمرد ونفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حدود گرایلی مسکن
داشتند در تقدیم خدمت ودادن قراریان همدان بنحویکه سبق ذکر
یافت رسم سرزمان برداری متروک میداشتند از منزل خرکور که حدید
منازل گشته چهار هزار نفر از دلیران نصرت نشان لعزم حسن بستان
وموکب جهان گشا از راه سمت مازندران شوکت بی اعلام ظفرفرجام
ممهد شد که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان
چهار هزار سپاهی استرآباد بر سر یموت والستان دهنه گرایلی بر سر
کوکلان چپاول انداختند که تاخت بر دو طایفه در یکروز اتفاق افتاده و
آنجماعه خبر بیکدیگر نتوانند رسانید پس کوکبه والا صبح روز دیگر از
آب اترک عبور و مکان بستهبور صیاد را جلوه گاه یکران سپاه منصور حشمت ساخت
معلوم شد که در روز ورود موکب مسعود با شرف مازندران آن طایفه

بتوسط ترکمان اغرچه که در میان کاله دره سکنی دارند از توپ رایات و
اقبال رکابی یافته بسمت جنود جماعه گوکلان بطرف آلاداغ
سیما رفرار شوند پس معاودت باسترآباد کرده فرامین مطاعه بوکلا
بعموم سرحدات خراسان نوشتند که راه معامله را با عموم ترکمانیه و
معطوف والت ترا از گرفتن غله و ذخیره ممنوعه ساختند و در غره ماه ربیع الاول
ارزاتی که کان گذشته از کنار دست و صود دیانه و سملقان روانه خراسان
و در محال یانغ قراباغ من اعمال کرابلی جمعی ارزوی متمردان گوکلان
ارز در بجز درآمده وارد خدمت والا و مستدعی عفو و تقصیر و متعهد دادن
یورغه مال را متقاکستند مسئول الطایفه قرین قبول و فرمان همایون
یافته شد که دو صد قانوز یورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند
پس عسکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و
واوطان خود گشته در بستم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شود
و در آنمکان از جانب الله یار خان افغان که در ارض اقدس می بود

عریضه مشتمل بر التماس عفو تقصیر ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان رسید
و جواب او برین نهج از محکم عزت اصدار یافت که عالیجاه الیه یار خان
بداند که شرحی که در باب ابراهیم خان و استدعا نموده بود چون بسبب زلّه
از بیطالعی خود شرمنده و از وقوعه شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل
و سر افکنده است من بعد بزبان قلم او را بنا زار دو شرمساری و خجلت
زدگی و خودش که ارباب جمعیت را غذای بهتر از آن نیست وا گذارد و
بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ
کشتن و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاهد
فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت آن طایفه که با
فیض و بسط جهان سعی کاری در تقدیرات الهی اختیار ندارند و نخواهد
بود زیرا که مضمون آیه کریمه و ما النصر الا من عند الله کلید ابواب
فتح و ظفر منوط بمعاینه و تائیدات ایزد داور است و بزور سرپنجه
سعی و تدبیر و با وصف اینمعنی آنانی که فی الجمله از غیرت بهره ور اند بهنره

ستان اعدا سینه سپر می‌سازند او لطیفه پردازی بنیزه خطی کلک امثال
و اقران تن در نمیدهند و به تیغ تیز دستی سرکشان گردن بتسلیم می‌نهند و
و بجو بکاری عصای خامه تیر ابرا در راضی نمیگردد و حرف تند را
گسسته تر از سیف و سنان و قاتل روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل
میدانند نمی‌داند که **بیت** مرد در رحم میفکن و نام کینه مگیر ؛ که آتش
بگرمی عرق انفعال نیست ؛ و از صدور چنین امری مادام الحیات
در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملامت بوده ممات را بر حیات ترجیح می
شمارند حیا بخه اطهر من الشمس است که سپهبد از زین لوای مهر بعد از
آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بر این
فروتر بود و هر وقت که رایت جهان گشای او از مرکز نقطه نصف النهار
منحرف می‌سازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین بزوال میبیند
هرچند که بنا بر معانی مذکور ملامت بر ساتر اله وارد نمی‌آید که چرا از دشمن
شکست خورده و نمیتوان گفت که چرا شمع آسمان همه سرزنش را

خود

بر خود روا ساخته از تیغ بتر رو تافته ولیکن سخن در اینست که با وصف اینکه
مکرر از جانب مادر بابت حکیم روبرو و مسموع او از اوج سما خاطر الهام
ماثر ما لحظات یا ابراهیم عن هذا او هذا مسموع شده بود باز خلاف
ناموس مقصد را بیگونه جهل و فضول گشتن بایست بره نمونی دلیل عقل
طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر را و بر وفق ارشاد چو پدر رهنمون
گر سالک منهج احدی الامرین و تابع مدلول و هدیناه النجدین نگشته
طعن و نکوهش را سزاوار و شایسته رنگ و زاری باشد حال چون انجا
بمقام شفاعت و التماس در آمده بود حسب المسئول التماس ان اییه
زبان قلم را از زدن او کوتاه بیان تو نجات سابقه او را اسود امیناه
ساختیم **در بیان ورود موکب مسعود بمشهد مقدس و صادر رایات**
از ایام توقف در ارض اقدس چون حضرت ظل الهی منازل بهجت مراحل
نشان آفتاب جهانتاب برسم انوار و سبکبری پیمودند در اواخر ماه ربیع الثانی
صبحگاهان با جدار اقلیم چهارم و سرپرارای این بلند طارم از سعر

عزب جانب شرق الفراق یافته از دروازه افق بلدم شهربند بلی
حصار سپهر گذاشت وکوکبه خسرو ملک سروری لسپاهوت بهرامی دفتر
عضنفروار در ارض اقدس و در عمارات جنت سرشت چهار باغ باتند رو
در قالب عنصری قرار گرفتند و چون دران اوقات حادثه شکستن بر
دلهای اهل آندیار روی داده ماتم زدگان هنوز در ماتم گشتگان خویش
و برادر تار سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان با نغمه نالد
و افغان در گوش و بین فلک خروش افگن بودند و دل سوختگان
طاق نمای دل را از استخوان سینه چوب بندی نموده از لاله های داغ
خاطر چراغان میر کنند و برای گرمی هنگامه از سوز جگر آتش بازیها
بر می انگیختند مو شکافته اشتاکنان هر شب تا آسمان بیرون و گل
عران دل شرر بارستان در هر طرف از آتش غم خروش بر می کشیدند و صدای
کوس و نقاره را که آله سور و سرور بود از آیین عزت دور داشته در
روز ورود اهل شهر را از نواختن و نقاره شادیانه و آیین همبندی

و چراغان کمشوعه ساخته بهمان نوهیلای رعد آوا و برنوبه جهانگیری و
طنطنه ورود را بمسامع دشمن و دوست رسانیدند و بعد از دو سه روز
که سفرکنان از رنج راه آسایش گزین شدند نخست ملاحظه افواج بریه
و ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان بخراسان فرستاده بودند پرداخت
و جمعی از جوانان نامی ایلات زائر رسم ملازمت منتخب ساخته فارسان سپاه را سمت
بسته و چابک سواران فرا ایستاده برای تعلیم فنون سپاهیگری بر آن
گماشتند تا بینی که ترک مست چشم خوبان با طره دلاویز در دست یاری
و مردم خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان سیه توز ابرو نیزه وار مژگان
قلب شکنی و قتال اندازی کنند و مشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک
در فنون سواری رستم یل و در خونخواری فرزند رشید زال حزم و ملا داخل
شدند **بیت** اگر از کار فرما روی دستی در میان باشد ؛ بناخن سنگ را آئینه
سیما میتوان کردن ؛ و چون سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم یافت الله یار خان
ابدالی را که تا آن زمان در ارض اقدس مهمان و نواله خوار احسان می بود

مستدعی آن شدند که رفته در هاروچاق توقف و مشغول ولایت آقاخته بود
باز سر راه هرات یا دراک ملازمت بردارند لهذا او را بنقود وافره و خلاع
فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص عز اختصاص داده مرخص و روانه مازندجان
ساختند و سابقاً مرقوم کلک بیان شد که ایل بیگیان کوکلان در فراباغ
کرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند که دولت خانوار برسم یورت مال آورده
در مشهد مقدس سکنی دهند چون در انجام این امر خطیر تاخیری بظهور
رسید احکام احتیاط امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده
در سنه خواست و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم جمادی الاخر
با قلیلی از خاصان جریده و سپاهی بعزم تنبیه آن طایفه روانه و مقارن ورود
موکب والا بجنوستان ترکمانیه نیز با منال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی
عطف عنان بارض اقدس فرمودند و آنجماعه خانواری معهود بارض
اقدس آورده سکنی داده متعهد گشته که جمعی از جوانان سپاهی ایل
مذبور را در سفر هرات حاضر سازند چون به نحوی که مذکور شد حضرت شاه

طهماسب

طهماسب دره صدف سلطنت و شهریاری فاطمه بیگم خواهر قدسیه خود را
که نامزد به همین نتیجه از ازدواج عناصر و اجرام فرزند ما در لیالی و ایام شهزاده
اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در ینوقت که کوکبه مقدس بیت الشرف
ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه نافذ گشت که تمامی امرا و حکام سران
جنود نصرت فرجام و عظمای احتشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل
جشن سرور حاضر گردند پس کارگذاران بدایع طراز و نگاربندان صنایع
پرداز در مقام فرمان پذیری دست بازوی هم زوری بازیده در اندک
روزی عمارت چهارباغ را نمونه هشت بهشت و به آیین بندی و طرح چراغان
رشک حرم مینوسرشت بساختند روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در حینیکه
قبه خضرا در آرایشگی رشک چتر طاوس و بسیط غبرا در فرح بخشی خجلت افزای
حجله عروس بود آفتاب خداوند و قمر کدخدای خانه و زهره از زهره سرود دستان
چنگ و چغانه بود مجلس طوی با هزاران فر و زیب ترتیب یافته دو هزار اسب
و خلعت گران بها در آن روز به بزرگان سپاه و امیران بارگاه و بنگاه

دربار و چاکران جان‌نثار را از جامه‌خانهٔ نوازش عنایت گستر دوش
هر یک مانند کوه آراستهٔ خلاع فاخرهٔ رنگین و لبان شاخ گل حلیه پوشش انواع
بوته‌دار رنگین گردیدند ساکنان عرصهٔ خاک عرصهٔ بساط نشاط آراستند و بنوع
حسیمان افلاک پای‌کوب سرور و رقص برخاستند تا بکیفیت برین بهیج جشن
چراغان و آذین سبزی و دلهای عموم خلایق از مؤاید گوناگون لذات
اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این نغمه را بر نغمت شاهد ایام و
گلگونهٔ جمال شهور و اعوام ساختند و در شب جمعه پنجدهم ماه مذبور قران السعدین
و اتصال قرین واقع شده آن عمارت دلنشین از پرتو وجود آن دو
اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید بعد از انجام کار طوی
بر رسم سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود
توجه فرموده بخیام مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنهٔ آن دیار که حسرت
کش دیدار فایض الانوار بودند گستردند و چون ترکمانیهٔ خوارزم اکثر اوقات
آمده در طرق که منتهای معمورهٔ سرحدات ابیورد است یورت اختیار

و بنواحی

بنواحی نسا و درون و ابیورد اطاله دست تطاول و اضرار میکردند
اگرچه ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت موفوره در ناحیه درون
متوقف به تنبیه آن طایفه مامور بود اما چون عزم بلند همت آسمان
پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کار را بامید برادر وا
نگذاشته لهذا ظهیرالدوله را با بیورد و احضار در بیستم ماه شعبان و
با فوجی از قشونیان چابک تاز ایلغار و چهل فرسخ در سه روز طی کرده
در محال مرستخون طرف بسرعت آن گروه رسیده برخی از ایشان طعمه
شمشیر نشانه و عورات ایشان اسیر گشته نهب و اموال و ابنیه و احراق بیوت
و مساکن آن طایفه بوجه اکمل بعمل آمد و ابراهیم خان نیز از همانجا مامور
به تنبیه ترکمانیه تکه و سکنه سرخس گشته آن طایفه سرکش را بدستیاری سعی
دلیران گردن فراز گوشمال کامل کشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد
سابقاً صورت نگارش یافت که حسین خلجه در حین توجه رایات منصوره
بجانب آذربایجان افاغنه هرات را که باین عهد والا عهد شنیده کی

بسته بودند تحریض مخالفت کرده سلسله جنبان فسادی بوده اند چون
که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای دور و نزدیک
گردید ذو الفقار خان کس نزد حسین غلجه فرستاده بتمهید العذر لی تسخیر
کابل جستجوی استمداد و مساعدت نیز باگروهی انبوه بعزم اعانت
وارد اسفزار شد که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع نوا ردّ بیکر فنا
جهان پرور که جوهر انزلنا الحدید فیه بأس شدید از آن پیداست و تصور
در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدا است رخت بوادی نجات کشیده
بخیالات راه بر سیلاب و ثبات خس گذر بر آفتاب بستند و بعد از
ورود باسفزار میثاق از طرفین بصورت استحکام یافت حسین غلجه
استخلاص اسرار خود را ذریعه اعتذار ساخته عریضه استکانت آمیز
مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که نگاشته که تا آن زمان
ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود و اسحق ناصری حاکم سابق فرزند خود
از جمله آنرا گردهای عفو شد بوانه بود از رسال خدمت و الا نمود مسئول

رجه قبول یافته تمامی اسرای لعوز کور را که تا چهار ده نفر بودند که تسلیم
مستناده کمان مذبور کرده الشیزرا با نیل مرام و حصول کام باز گردانیند
سین علجه نیز دو نفر مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در سنستان اسار به
باب استتهار داشت با ملاز خفران و اسحق سلطان روانه درگاه سپهر
رم قندهار گردیدا اما با وصف همت به این حال کریمه قدر لطف و فتوت و
ریاره او مبذول سندمی بایست که مادام الحیات سر از ربقه و
اعت نه پیچد باز رفت دیا طن تجابر کرده دو سه هزار نفر علجه را اسیر گردکی
سبدال با عانت اید الی هرات فرستاد حضرت ظل الهی بعد از وصول
خبر معتمدی را تعیین کرده آن دور خیبه برج عفاف را همان روز از همانجا
خواجه سرا او از اصفهان روانه کرد و بحرم سرای شاهی رسانیدند
یت افزای قلم خجسته رقم در مضمار وقایع مشکوز چهل
مطابق سال یک هزار و یکصد و چهل و سه هجری روز چهار
شنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور نیر اعظم بیوم سنجر

شهر بند حمل رایت اعتلا به افراشته بنفر گلستان شهر بستان
ربیع را که از رنج ییلاق دی در سراهای جو بیار و زوایای باغ و گلزار
قشلاق داشتند ایلچای بهمن در رسید و فنر اشان با فروشان
نایبه اطراف چمن و رفقای ماسوی را از جوشش لاله و ریحان و
سراپرده های رنگین و خیام گلگون بیاراستند گلشن از روی
خلاف یکان برگ بید او شد کرده سبزه دشنه و خنجر برگرفت و
وشنه برگه سپر و شمشیر برداشت خیمه سپاهیان از موج وزره دربر و درختان
از شکوفه کلاه خود بر سر نهاد و زرفیر و زرتشنجون بدر ارا الملک می آورد
و جنود اردی بهشت را تهنیت و تیماگران زمستان لبیت بزم
خرداقی زینت یافته قامت دلبران آراسته طلایه زرتاری گوناگون
و جیب دامان نشان از زر زسرخ و سفید مالامال مشحون گشت و
بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه یازدهم شهر سعادت فرجام
با فر فریدونی و شکوه کیکاوسی آن دارض فیض بنیان بعنبران طرف

نصب خیام زرین قباب کرده دیر اینکه چند روز از خونخواری
دشمن خون دهان روزه دار لب فرو بسته بود زان روز
را عید خود دانسته از لذت خون اعادی کام جستند هیا را اینکه تشنه
خون خصم بر جستند و بجوز دمال و غنیمت گرسنه چشم بودند بشمشیر و
خنجر ابراستی هلال شوال انگاشته مهر روزه از گنجینه دهان رزم تشنگان شکستند
بعد از وصول موکب ظفر قرین جام بمنزل لوحکان من احکام جام بنه و اغروق را
در المکان گذاشته موافق آداب سپاهیگری و رو به رزم گستری معین
چرخچی قراول و ترتیب هراول و تسویه منقلای و قبل لشکر محشر اثر را
به قول معزز کرده و برای قول سابقه و سول طرح کمین از نیزه گذاران
رمح فرسا و تفنگچیان مریخ آیین و توپچیانه و زنبورک صدا کارنه تعیین
باز دو دفعه شش روزه راه رباط توقان آغاز ره نورد وادی کین شدند
و قوچی از مقدمة الجیش گروهی از لشکر پر خروش و طیش از رباط
مذکور جداول مجال نشستن و تنگبار و غوریان انداخته تمامی الحال

بمعرض نهب و یغما آورده قلعه جالی که در سر راه واقعه بود بمحض حرکت
مفتاح اراده دلیران مفتوح و بمقدمه ظفر مفتوح گشت و روز چهارم
شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی هرات مقر و مخیم نشان
زرین علم و آهن قبایان فولاد جگر گردیده و دیده خصم دور ورود چار
آئینه بکه تازان ستیزه خوار شکست جهت روی مرگ معاینه دیده بعد از روز
با فوجی از جنگ جویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرده در حوالی
شهر هرات رایت افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار خان نیز با ابطال
جوهر جلادت چون شمشیر از غلاف بر آمده آن روز دلاوران نصرت نشان
با وسعت حوصله با خصم تنگ نزدیک باغات شهر با الطایفه همکاری ساز
عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین دست از حرب و پا از مضمار
طعن و ضرب باز داشتند سیدال علجه با جمعی کثیر از سوار و پیاده بعزم
شبیخون نهر شکسته را که باردوی همایون پیوسته بود جاده مقصود ساخته
از میان آن جوی سایه دنبال لشکر ظفر اثر گردید حسب گوش بجر جروش را

از

از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم گرد لشکر و خیل دیده ستاره‌های ستیزه
کشنده در حینی که لمعات تجلیات هیبت و توابع کیوان بهیبت دست از صف
صفوف و نظم ترتیب باز داشته اختری در منازل خویش آشیان نشیمن گزین
و جمعی هنوز در خانه زین بودند که آنگروه دفعتاً در کنار رود بصدای
سبلیک و تفنگ حلقه کوب در رخنه شدند از اتفاقات برجی در
ستر نهر بحکم والا احداث یافته بود آنحضرت بعد از وصول باردوی سپهر
کوکبه با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج اردو بآن
برج بلند اساس برآمده بوجود صلابت نموده آنرا نمونه برج امید
ساخته بودند مقارن آن افاغنه نیز از میان آن نهر با فتیله‌های
سوزان مانند خیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده جمعی از ایشان
احاطه برج کرده آغاز خیرگی کردند و ضد بوسه تیر دل که زهره سیر فلک
در برج سپهر از مهابتش آب میشد با هشت نفر غلامان تفنگچی که در آن
زمان در موقف خدمت حاضر بودند بمدافعه پرداخته از بوارق تیغ

وتفنگ زن برج خاکی را ببرج آتشی منقلب ساختند دلیران خصم افکن
و پیادران قلب شکن نیز از معرکه ظفر اثر پیاده و دوش بدوش تیر
باران تیره روزان در آویختند از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه انگیز
جمعی زان تیر از سر منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعد
قتال و مهیای جدال گشته رایت ظفر با شوکت و فوجهای بخت سعز
قدر را فراخت و غریو نای و کوس و دوله خروش در رخم چرخ آبنوسی انداخت
سوار و پیاده افغان مسابقت جسته برای ساز جنگ مانند زیر و
بم نغمه در نشیب و فراز کوه تحت سنقر قرار گرفتند آنحضرت نیز با گروهی از
تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته بجنگ در پیوستند بعد از انکه
از آب خون شکور رخون اعدا و اطفای نایره حرارت و تسکین شرر شرار اش
شد جانبین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا خواهان صاف
و آیینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده چون ایلغا سیه فیروزه
آب در شیر داشت در عرصه آسمان طرح شور و شش افکند از آوای رعد کوس

حرب فروکوفته برق تا آتش افروزی نایره شرارت از جانبین جست
و باران زغاره تیر باران نموده جانبین تر آمده تشنه کام و نمود سکان
خود باز گشتند بعد از چندی روز افاغنه ذوالفقار خان که همیشه اسب خود را
در زیر پا و توسن جلادت را باد پیما داشتند خود را در تنگنای زبونی
دیده نزدیک شد که جامه جان بر تن درند و عهد و پیمان را موکد بایمان ساخته
متعهد گردند که اینقدر تا رمق در تن دارند بکشتن و کشتن پردازند
روز دیگر که شام سیه درون رمح و سنان کواکب و کواکب را از زنگ
ظلمت منجلی و تیغ خورشید را از نگاشته صبح صیقل ساخت ذوالفقار خان
نظر بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یکجهت بهیئت مجموعی بیرون آمده
که قلعه ساحلی را که نزدیک معسکر ظفراثر بود بتصرف در آن مکان توقف کرد
هر روزه از آنجا بهنگامه پرداز شوند از این طرف نیز جند پرسرور با فیروزی
و فرصت آرای عرصه دلاوری گشته اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب برای
یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلادت سینه بر تیر زدند تا سه ساعت

ابر بلا قطره هنر د براق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران از جهات
پهلو شکاف گلوله و تیر پهلو تهی نمیکردند تا اینکه بتائید الهی پای ثبات دشمن
از جنبش بدر رفته ایس شکست و بمفاد سیهزم الجمع و یولون الدبر پهلو
بوست آنکه یکه تازان عرصه وغا جلو ریز بر قلب ... بعد دعا حمله ور گشته
جمعی کثیر از افغان عرصه سیف و سنان بقیه راه بوزد طریق فرار و خذلان
سپرده توپخانه و نقارخانه ایشان بدست آمد و بیست روز در ان مکان
نصرت اندوز مقر کوکبه فیروز گشته هر روزه دلیران بنوید وعدکم الله مغانم
مغانم کثیرة تاخذونها و بمحتوای ایهم مالیت و ن یهها والدیا مرید
بادپای عزیمت را بجاول اطراف تیز تک ساخته و دویست و
سیصد هزار گوسفند سوای سایر اموال بحیطه اکتساب در آوردند
و آنجماعه هر روزه از قلعه بر آمده پشت بر دیوار حصار آغاز رزم ساز کرده
از جانب دلاوران هم کس بخدنگ جانسوز دلنوازی میکرد و سنان
شرازی میشافتند روزی تنگ ... که نیزه خطی دلیران چون حرف

مهر تابان بسری از پیشگاه فلک جاه بهگذرانیدند و نشیبی تمشیت کرد صولت بهادران
مانند حامل الراس الافغانات با دست و پنجه پر خون سر سرکشی نظیر بیرون نمایند
از جمله ایام توقف اینکه الله یار خان که سابق از ارض اقدس روانه و
یارو چاپاق شده بود در منزل مذبور جمعی از ایماقیه با داعیه یارو چاپاق
فراهم آورده با اردوی معلی پیوست و به محمد سلطان مروی از منزل مذکور
با سه هزار نفر لشکر خونخوار بتاخت توابع فراه مامور گشته بعد از ورود
آنجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه جاویش جنگ کرده حاکم مذکور با جمعی از
رفاخته مقتول و سرا درا با گرفتاران افغان محصور و الاو قلعجات جاویش
کرده بحوزه تصرف در آورد چون همت گیتی گشا مقصور بآن بود که اطراف
اربعه هرات محصور جیوش مسعود شود در بیست و ششم شوال دو هزار نفر
از سپاه نصرت قرین را سر کردگی کار آگهان رزم دیده با توپخانه و اسباب
سپهداری بحراست لشکر نقره مامور ساخته چون آب هریرود طغیان

بست

از سمت زین خان و کبوتر خان که کمر ز کاهش بست پیاده پای هیز بود عازم
بل مالان گشتند و هنگام ظهر که محل موسوم به ره توتو بود محل گذرد و یمی اطرف
نشان گردید گرد افواج قاهره از چند میل راه کشتی دیده ادفقان گشتند
بعضور چیا وللن لشکر ظفر اثر گرده دیوانه از قلعه برآمده تا به دیوار رو
بسیت قریتش آباد که حصن عامر بود آماده جنگ شستند حضرت و
ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و درع از بدایع
متفق لطف الهی آراسته به مرکب گردون خرام سوار و مهیای کارزار
شدند و تفنگچیان پیاده و توپچیان را با قول همایون از پیش رو مخالفان
روانه فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ سازند و خود نیز با فوجی
از دلاوران آزموده و بهادران غضنفر فر که به ضرب یک تیغ جوزا را
دو پیکر و با برق سیف وسنان خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر
سیما خنده از پیش سر انگیزه در آمده ما بین قلعه و ایشان فاصل و
حایل شدند از یک جانب دهان آتشبار توپ و تفنگ از دم

نقیبه

تفسیده زبانه از عصارقیه با نفخ رفت مشتعل ساخت و از یک سمت و
رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هل یحزون الا ما کنتم تعملون
بسوز بهاری پرداخت آن طایفه چون قهر کمر جدای یکباره از دو طرف خود را
دوچار رنجه فنا و گرفتار شستند رعنا دیدند آهنگ فرار کرده تیرسگالان
که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند با نشاره و
سر از سلسله خودداری کشیده از دو طرف خنگ و چنگال دلیری باز دیده
نکشیدن و بستن و دریدن و شکستن و بر داختند جمعی از افاغنه را از دم
شمشیر آتشبار آب از سر گذشته بگردن رسید و فوجی را در نهرهای عمیق
آب بگردن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر بنجا و زیاد جمعی از روسا در گ
و آب سر بباد فنا دادند و علم و نقاره ایشان بدست آمد پس صدیو فلک
جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب گشته امیر صلام مقتولین را
بدبیراق و نقد بسی گرفتار را نزد الملک تیران عطا فرمودند و از حسن اتفاق
اینکه جمعی از قشون باث از سمت معسکر نقره تعقیب بطه مفرزه در اطراف رودخانه

بغزاولی اقدام داشتند و از سیحان گرد که بر کلک قضا بخط غبار نوشته بود
دریافته نکرمین سپهر راه ایشان از هر سو گذشتند با تنگ جنگ و ساز
و تا پای حصار هرات بمدلول کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا
بیاتاً مخالف آوری کردند و بمضراب ضرب شمشیر زخمه زن چار تار بیگ
عنان ایشان گشتند روز دیگر که خسرو فیروز خورشید خاور با کوکبه
یک اختری آهنگ سر پل مقنطرات این رود نیلفام کرد عازم پل مالان
گشته در جایگاه روز نیرو تا کیهان که در کنار پل واقعه است نصب خیام
اقامت کرده بحکم داور حرم برجهای متین بر اطراف اردوی ظفر قرین سر
سپهر برین سوده هر یک از سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و
مورچال ترتیب داده جهان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند بفاصله ده یوم
که بیستم ذی قعده باشد دلاورخان تایمنی که بحکومت او بیه قلاشان و
غور و ساحر سر بلندی داشت با سه هزار تفنگ تایمنی و ویماقیه وارد
معسکر فیروزی اثر گشته از نوازشات خدیو عصر بهره ور گردیده و از هرات

امورانکه

امور اینکه در همان ایام روزیکه محمد یوکی بیکار طرف عصر از سواری مراجعت
کرده بود و برآمده بنده بهماندم توپچیان افغان خیمه مبارک را منظر در آورده
توپی انداختند و گلوله آن سقف چادر را شکافته در جائیکه مسند والا انداخته
میشد در کنار فرش بر زمین آمده یکذرع پیشتر بخاک نشسته و با آنکه
این نوع خطر که از وقایع عجیبه بود جز شیر داری حفظ ربانی و قوت اقبال
صاحبقرانی بمحلی نمیدارد چون بنحویکه رقم زده کلک بیان شد سمت غربی
هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر دلیران آتش فام و جانب جنوب
شهر که سرپل مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شد طرف
شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذیقعده فوجی از لشکر ظفر اثر را
با توپخانه و بندر از کشتیبانان مامور ساختند که از آب هریرود گذشته
در محاذات قلعه کرخ در جانب شرقی نوای توقف انداخته راه عبور
و مرور بر افاغنه مسدود ساختند در روزیکه مامورین عازم سمت شرقی
بودند حضرت ظل اللهی از مستقر جلال و عساکر سمت غربی از سنگ نقره

متوجه شهر گشتند تا آن طایفه بسمت شرقی نتوانستند پرداخت که مامور
از روی اطمینان خاطر در مکان مقرره مقام و مقر و برج و سنگر برای خود
توانند ساخت سعید آقا سیدال با فوجی از افاغنه غلجه و ابدالی از در
جلادت در آمده سر راه بر ایشان گرفته بجنگ در پیوستند و بر ان نسیم
و مشهور و برگزدکان ملیت وطرح وحیاج با قدام توکل بمدافعه اقدام
کرده آن طایفه را شکست فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آوردند
و بعد از چندی چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود بمقتضی الا
به تغییر آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذی حجه با جمعی از خواص
عزیمت التشمت کرده روز دیگر به هنگام بسیج صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک
عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی افروز از سنگر شرقی
آغاز ظهور کرد اردوی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردوخان
یکفرسنخی شهر گشتند افاغنه بیباک بد زمانند خاشاک که سر راه بر آتش
تا تاک گیرد خود در گیر داینت مجموعی از آب ممانعت در آمده چیکه تازان

طرح بحکم والا بر ایشان تاخته ایشانرا تا کوه بند تعاقب نموده جمعی را
هلاک و جمعی از روسای نامی را اسیر خم کمند قزاقان ساخته شتر و دواب بسیار
بدست آوردند و لشکر نصرت اثر بغنایم لایعد و ترتیب در کمال آرایش زیب و
با غنیمت بیکران آمده قریب اردوی ظفر انجام آنحضرت عطف عنان بسنقر ظفر کردند
دیگر از وقایع متنوعه آن ایام اینکه در شانزدهم ذی الحجه سرداران غیور
دلاوران نصرت نشان بناحیت میمنه و چیچکتو من اعمال بلخ روانه
و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت کرده و جمعی از اشرار
اوزبکیه را که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند عرضه تیغ بیدریغ ساخته
با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد عسکر منصور گشته سرکردگان بپیرایه
پوشش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند
هم در آن اوان محمد مومن بیگ مردی که سابقا از دربار گردون مدار
بحکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که آن را و
از آن طرف بر سر قندهار بیارد و مراجعت بخر گشته بنزد عبدالله خان را

عرض والا رسانید نشین ایمنان آنکه عبدالله خان بعد از وصول
خطاب مستطاب خدیو ثریا جناب بدعوت انی عبد الله و آتانی الکتاب
لب ادب گشوده ازراه ... و تارک مباهات ساخت و بتدارک سفر قند
پرداخت در خلال آنحال فیما بین او و حذربار خان عباسی
حاکم سند مجادله واقع شده در آغاز اشتعال نوایر حرب و
گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای در آمده و بلوچیه چون دیدند
که بر سردار ایشان اینقضیه آمد روی از معرکه حرب برتافتند امیر محبت
و امیر الیاس ولدان عبدالله خان عریضه مشعر برشنوم اینواقعه نوشتند
مصحوب عم خود برفاقت مومن بیک فرستاده از موقف والا نیز
فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان
بود اصدار یافت و برای ... گزاله و هر یک از اولاد و منسوبان
عبدالله خان بارسال خلاعه و انواب نفیسه بقدر استحقاق ... آمد
در بیان مقدمات قندهار و کیفیت محصوری آن بنحوی که سابقاً

ایمائی

ایمای بان شد محمد خان مردی که از سنگر نقره پایتخت توابع فراه مامور
گشته بود از قتل مصطفی و ضبط قلعه جاوش گیده که در همانجا توقف داشت
تا فی الحال امام وردی بیک شادلو نایب کرمان یا حاکم سیستان
و قشون کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مامور
و مقرر شدند که ظهیر الدوله ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان
از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود و اداء تمامی سرکردگان و
حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن امام وردی
بیک جمعی از قشون او بموجب ارشاد اقدس بتاخت و کرشک و بست
من اعمال قندهار معین گشته مامورین بقلعه بست مستولی و اهل قلعه را قتل
و غارت کردند مقارن آن جمعی از افاغنه غلجه از جانب حسین غلجه و ابدالی
سرکردگی بار وخان نام که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر
بود بمدافعه برخاسته صید و شکار آن گشتند و مامورین با اسیر و غنیمت
وافر برگشته با امام وردی بیک ملحق و در کام خشن کرده بتاخت آن

قراجی و قراه برداشتند اما مقارن آن ورود ابراهیم خان بحدود دس
بر تقاعد ترکمانیه کوبلان از سفر خبر اثر بمیا معه علیه رسیده ابراهیم خان
روفق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان عزیمت بعزم تنبیه ایشان
معطوف ساخت توضیح این مقال آنکه چون در حین توقف موکب همایون
در ارض فیض مون اول بیگیان کوکلان و یموت متعهد دادن جمیع ملاذ
گشته درین اوان ملاذمان مذکور بنحو متعهد سرانجام و روانه ساختند
بعد از ورود بحدود استرآبادین باعتبار رابشت رحجر مو حسنین الطایفه الیقاد
نایره شرارت و دواب و اسباب رعایای آن محال را غارت کرده عنان
ادبار تافتند بنا بر وصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت
بسرکردگی اسمعیل سلطان خزیمه و علیقلی بیگ ساریو بیگلو باعانت امام وردی بیگ
نام زد گشته فرمان والا بصدور پیوست که امام وردی بیگ با ورود سرکردگان عثمانی
کرده جلو جلادت را از جانب قلعه کشیده وارد و امام وردی بیگ بر خلاف حکم والا
سرکردگان نگشته برای اظهار رشادت در لب تشنه ذبحه را از مکان تنهائی پیش برده

نواره که تا قلعه فراه یک فرسخ و نیم مسافت وارد معسکر گردیده نزول
ز در و دالیشان لشکر علیمردان خان برادر ذوالفقار خان ابدالی از
ر فراه بود با افاغنه فراه در حوالی سبیلی کوه فراه زود سر راه بر
تان گرفتند محمد سلطان با سرکرده تفنگچیان کرمانی در معرکه مقتول شد
افاغنه جری گشته روز دویم و سیوم نیز همین معامله را در میان آورده در اثنای
دهر که از سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند
سر وقت خناب رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت آنگروه گسسته
ست فاحش یافتند و یا بعضی نفر از ایشان قلیل و جمعی زنده دستگیر
بجانب فراه فرار کردند امام وردی بیک بسبب این خودسری که لشکر را
ز داده بسوی خرم او و دو سرکرده معتبر بقتل رسیده از نیابت کرمان
بردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این
نح تعنیبات و نوازشات مشمول گشتند و بعد از ورود موکب ا
ن ناگهان که رؤسای اویماقیه سعادت یاب تسلیم دربار سپهر بنیان

شدند الیت تراکسبر کردکی با اسمعیل خان و ابراهیم خان استاجلو
با فوجی از زاور افواج قاهره مامور بمحاصره اسفراین و بفاصله چند
روز جمعی را الیت سبر کردکی سردار سلطان قراچو اللو بعزم دست برد روانه
ولایات مذبور ساختند مامورین شب داخل قلعه نیز بسواد آن جمع قلیل
حشم تحت سیاه کرده بیباکانه از قلعه اسپ جلادت برانگیختند رزم
جویان بهرام کین از کمین کمین در آمده تیغ در ایشان نهاده و
سر و زنده بسیار و دواب و غنایم بیشمار بدست آوردند در بیان
سایر محاربات بشر که در ایام توقف نبوشهر بوقوع پیوست بر سبیل
اجمال آنکه روز یکشنبه هفدهم محرم سنه اربع و اربعین و مایة والف
با زرافغنه با ذوالفقار خان یکنه بد معاهده کردند که تا رمقی از ایشان
باقیست در کشتن و کوشش گوسفندیس در و ب قلعه را مانند چشم
بصیرت خود بسته با جمعیت تمام رز آنیه بربر و جبورو با قراولان آغاز
شر و شور کردند حضرت ظل اللهی از فرز منظری که برای تماشای

فضای

قای سپهر و رفعت مرتبت یافته بود بعبادت هر روزه مشغول بطاره
دند که بدیده بانی دیده ادراک فهم ایشان ملاحظه کرده قبل از آنکه قراولان
خبر رسانیدند بر مرکب اقبال سوار و با فوجی خود بجوار عازم کارزار گشته
فوجی از جانب شرقی بر ایشان تعین و خود با جمعی از پیش روی آن طایفه
اسب انداخته سر و زنده سه چهار از ایشان بدست آمد تتمه از فرط اضطرار
خود را بآب زده نا امید زندگی خود را در آب شستند و ذوالفقار خان نیز
در رود خانه از اسب غلطیده بزردستی طالع بدر رفت اما اسب سواری
و با زین و یراق بدست آمد چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در قلعه
ت نایاب بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک شناس برای تحصیل
سمت گرم رفته بحکم والا فوجی به تنبیه آن طایفه نمک بحرام داخته
هر آینه بتلخی شور از جان بسترین ایشان بر انگیخت و بروز
زین پنج از زیر و زن جرم شور چشم نمک بر زخم آن گروه می بیخت
دیگه بزمان محاصره و چهار ماه امتداد یافت سیدال کراز جانب

حسین علیجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون اکثر لشکریان ایشان
مجاری باب عارضه نیخ فتح و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و عنا
شدند لهذا در شب غره صفر جویای سفر از شهر برآمده پی سپر وادی
گریز شد افاغنه چون پای بخت را شکسته و اسباب شکن را بدست
دیدند چند نفر از روسای ابدالی را نزد الله یارخان که در خدمت
خدیو اقلیم همتایی می بود روان کرده بتوسط شفاعت او مستدعی
بنیاد کار هرات و متعهد دادن خانواری با جمعی از روسای ابدالی گشتند
هر چند که عنقای بلند پرواز همت آنحضرت جز در قله قاف تسخیر الملک دلپذیر
نشیمن نمیگرفت اما بنابر صلاح وقت و استمزاج کار از لطایف تحسینات ظاهر
در سختگیری و آیا در بنیاد مذ بعد از مراجعت فرستادگان ایشان [illegible]
ابراهیم خان پسر [illegible] همایون گشته منطقه لنظر افاغنه
آن شد که حسین علیجه باعانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان
شد لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه پراهی تحقیق اینخبر

کس

کس روانه فراه کرده اند بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل کرده
خواهد شد اکثر مردم چنان نایره غضب گشته فرمان والا صدور
یافت که مقاطعه این امر حواله شمشیر است من بعد افاغنه از آمدن ممنوع
بوده در مخالفت و قلعه داری کوشیدند **تفویض ایالت هرات**
باله یارخان و ظهور تمرد در سنگیار روز دیگر که هندوی تیره روی
شب از دره نجم کوکب سنگ فتنه را از دامن فرو ریخت و آفتاب زرد گوش
بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی آتو بخت از پنج دروازه هرات
و از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی متعهد
انجام امر مقرر و سندیی وصدور منشور امان و نیازمند تفویض ایالت هرات
باله یارخان شدند و بار دیگر این تمنا پذیرای انجام گشته الله یارخان
بایالت هرات سرفراز و فرمان همایون به ازیب فرق افتخار روانشیان
ساخته با سرکردگان در بیست و سیم ماه مزبور روانه هرات شد و بعد از
دو سه روز الله یارخان با سیصد نفر از عظمای پنج دروازه وزرو نمای

صاحب نام و آوازه و از دلاوری ظفر پژوه و پیشکشهای
لایق معروض پیشگاه نظر ساحت و بر طبق عرضه الحاجه مقرر شد که ذو الفقار خان
با احمد خان برادرش مرخص بوده روانه فراه شده اقامت گزین زاویه
اعتزال باشد و اله یار خان نیز با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت
عصر روز دیگر قاصد قلعه مالی خان افغان از فرستاده عرض کردند
که چهل هزار نفر غلجه بدر ابدالی فرستاده می آیند از موقف فرمان مرخص باشند
که اولا به تنبیه غلجه پردازند چون این خبر در زبان سخن و این عاری از فروغ یاد
از لاف و حیله و رهی مبرا دهنجام دادند آمده و لیکن که مسطلبیدیم سالها
بر سینه راه خانه خود و بر در آمده علجه ابدالی مرد و با یکدیگر ارتباط
صوری و معنوی دارند اولا با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه
در معرکه کین خودآزمائی نمایند اتوقف در محاله بر روی هم گشایند
پس مقرر شد که دلیران مستعد جدال گشته نهال نیزه و سنان را
که دران چند روز با منظار بهار سار نگاری در حدائق ظفر جلوه گر

ولتشنه

وشته کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب شد الله یارخان و
باسرکردکان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته با زروی نیاز
بدرگاه صید بود دشمن نواز آوردند چون عهد الطایفه را مانند سحاب
تابستان و آفتاب زمستان اعتباری نبود عبد الغنی خان با بعضی از
سرکردکان مامور بتوقف در اردوی معلی و الله یارخان رخصت معاودت
یافت و در دویم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردکان مامورین اسفراین
مبنی بر انکه ذوالفقار خان بعد از ورود اسفراین با سپیدان که از وقت
فرار تا ان زمان در انجا توقف داشت افاغنه اسفراین را کوچانیده
روانه فراه ساخت چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود یوسف
سرکرده بازنکرانی را با یک نفر از چاکران دربار روانه قلعه ساخته و
با الله یارخان و بقیه سرکردکان بتهدیدات و حسنات اکثر و تیقامات
دهشت انگیز فرستادند و فرستادکان که خبر رسانیدند که افاغنه و
با الله یارخان و طغیان همداستان گشته در مقام قلعه کسی میباشند پس

عبد الغنی قانزا با بعضی از رؤسای که در عسکر نصرت اثر بودند محبوس نظر
مامور ساخته باقی سرکردگان که دوده جهل و مرکب بودند مانند مداد سیاه
جلا افکنده بیک قلم خط بطلان بر اوراق سازگاری کشیدند یوسف
مذکور چون دوباره صداقت ورزیده آمده بود از حکم اقتلوا یوسف
او اطرحوه ارضا مصئون مانده برخصت معاودت یافت **در بیان جنگ**
با لکه یارخان چون لکه یارخان سرداری حصانت حصار و سخت روی
متانت دیوار کار خود را در مقام دو رویی یکرو کرده دست امید از
حبل المتین این دولت گسیخت بمرمت برج و استحکام دربندها پرداخته
رنگ ستیزه رای ریخت و در بیست دوم ربیع الاول فوجی از زور و
کوشان نفاق پیشه را در شب سیاه سمت قلعه سعید فرستاده الانظار
از تیغ ستیز یلان روی خویش را سرخ یافتند مجددا جمعی را الطرف باد
عبیس روان کرده ایشان نیز بیاره قه از بر باز آمدند و همچنین هوسینی
رنگی با جمعی کامل شب از حوالی چشمه قزلقل تا ختن باد جنت رفته

في الفور

می العبور با مروالا جیبی سنجاقیت رومامور و کوکبه والا با فوجی از بهادران
جسیر ار که هر یک از فیض بوده خشم ثانی عزرائیل بودند عازم محل موسوم
بجبرایل که مقر حیات افغان بود گشته افاغنه نیز بهیئات مجموعی از قلعه بیرون
آمده پیادگان از جانب کوه و سواران از پشت دیوار بست تا یک ساعت
سنب آغاز جنگ کرده تا رزابه ستاره ریزی گلوله نمونه روز قیام و به شهب
نیازک شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را قبه چرخ نیلگی فام ساختند
و آتش زا حدیو فیروز در همان مکان که بینا ورو مبلغ نوده نزور بیابنده
صبحگاهان باز از بیار خانه بر آمده در در سبزگاو و سیر بابی قرار از شره
از خیره سری دست جلادت گشوده جز ندامت و خذلان طرفی نبرد و
درانجا بعرض رسید که دلاورانیکه مامور سنجاقیت بودند با طایفه برخورده
از شعشعه تابناک سیف لامع که بر نصرت دیران برهانی است قاطع
بسیاری از افاغنه سایه نشین دیار عدم و با شاهد فنا همدم شده اند
بنداعطف عنان بمستقر دولت فرمودند و نیز یکه فوج فاک عرصه سپاه و تراز

سپرافشانی تیغ رویین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش
زمین از ازدحام کشتگان سنگین کردند و یکباره یاوران در سمت گیرزان
در حینی هر یرود و یا جوزدویزک قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار شد
کوکبه والا با توپی نه بمقابله برداخت از یاغستان صفوف خصم یا بنی
دستی توپچیان آتشین دم گلهای آتشین دمبدم بر میدمیدند و در
لب آب از رود دهان زنبورک زبانه آتش تیز بتر یا بر سر سپید
قادرانداز از زر سرخ زخمهای کاری از خزانه تفنگ بیشمار بیکدیگر
میشمردند و دلیران دریا زار یریح و ترای جان یکه تازان حرف
اعدا را از روزنامه ایام بگزلک تیغ جان ستان بستردند هنگام شام
که صولت قلعه‌دار سپهر یعنی مهر شکست طرفین عازم مقام خویش گشتند
همچنین مکرر آن گرسنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خو
زخم سیف و سنان از جان سیر میگشتند با وصف اینکه هر طرف که از
گریبان حصار سر بدر میکردند تیغ مغفرشکاف دلیران در سر زنش ایشان

سرمویی

سرموئی خودداری و نیزه بلند پایه‌ان کوتاهی در دل از ازرجی میکرد
یا ز از شدت جوع در دل سنبهها برآمده برای دانه بخوشه پروین دری
آویختند و برای مشت کاه کاو بخرمن کهکشان فلک می‌شنیدند یا دو
ما ایکت سینهها مهتاب می‌لیسیدند و لبوق مشربیها شیر صبح چشم سفید
میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون میجست بجان و دل تفنگ و
میگردیدند و در عوض ماکول زخم تیر و سنان میخوردند روز بیابان و شبی
بصبحگاهان بسر سید که سی نیزه و چهل تیره سر معروض حضور نمی‌شد
و اسیر و مال و غنیمت زیاده از احصار عرضه خدمت میکشتند چون
کوچ و متعلقان البته یا رخان در مار روچاق می‌بودند جمعی را با احکام
با دعینات بمحاصره ارک مامور ساختند مامورین ارک را بتعرف وا و
کسان بدست آوردند **در بیان محاربه سمت کیوزخان و وقوع فتح نمایان**
تیابید ابزدمتان در بیست و یکم ربیع الثانی تیازکی جمعی از افاغنه
را هوای بلند پروازی بر سر افتاده بسمت کیوزخان بال و پر گشادند

از حسن اتفاقات آنشب جمعی از شناپیمایان اوج دشمن شکاری که نیز از
سمت مامور گشته بودند طرفین مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر ملاقی یکدیگر
شده جمعی از آن گروه مغروره بعدم توطن و بقیه بویرانه حصاری که در نزدیکی
گزیران بود تحصن جستند دلیران نیز با حاطهٔ آن مکان پرداختند ناگاه که
خسرو زرین کلاه مهر و ماه پا برکاب اشهب تیز گام سپهر گذاشت و
قهرمانان جهان از قهر و کین یا دلاوران ظفر قرین متوجه آنجا گشته آنها را
از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعیین کرده آنطایفه
همه جا دوش بدوش و حریف وار زور رزم کوشش با دلاوران و خنجر و دشمن روبا
گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بود بتحریک عصای
موسوی اعجاز نصرت انگیز و الا بمدلول فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود
العظیم کوچه دادند تا آنطایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند
پس آنحضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده
هر دسته را بسر راه ایشان بیک سمتی و تفنگچیان چالاک و زنبورکچیان

پیاده را

بیناک را در محاذات راه یا زداشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ
کرده پشت به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل
کوهساری عربده کنان بجانب قلعه شتابان گشته جیحون‌وش لجه
خروشش نیز بفحوای فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ابنیه را و
فرو گرفته بفحوای وحال بینهما الموج فکان من المغرقین بظهور آوردند
جمعی از کثیر افغانان غریق لجه فنا گشتند آب ستان یک نیزه وار
سر ایشان درگذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشتند روز دیگر بزم
محفل مینو مثال آراسته عبدالغنی خان و باقی سران افغان را که در
اردوی فلک تمثال می‌بودند بمحفل اقدس بار داده هنوز یک نیزه آفتاب
بلند نگشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه سر بلند گردید
سرگردگان مورد عطا و نوال و روسای افغان سر زیر افکنده عرق
عرق خجلت و انفعال شستند در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه اوبه
را بعد از وقوع این سانحه دل افروز در همان روز طرف شام

خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را التصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را که
در اسفراین مامور باستحفاظ آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر بسمت
که در انوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت در رفقای ایشان
بقتل رسیدند تفصیل این اجمال آنکه اکثر از فارسی زبانان اوبه در خفیه
با افاغنه دمساز و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان با رفقای به تحقیق
احوال ایشان و تنبیه اهل خیانت کیشان مامور گشته در خارج قلعه
کمین کرده صبحگاهان که دریچه افق بکلید مهر انور مفتوح و دروازه
قلعه گشاده شد افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را التصرف و اسمعیل خان
را با رفیقانش بقتل رسانیدند چون قلعه مشحون بذخیره وافر بود بنا بر
قلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل الهی فوجی را بمحاصره قلعه نامزد و
خود نیز در خلال اینحال خبر گرفتاری درویش علیخان هزاره بعرض اقدس
رسید توضیح اینمقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بجند و هرات
بعضی وقیمابین مقابله واقعه گشته شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند

چون

چون درویش علیخان بنا بر مجاورت با افاغنه قندهار از جبهه سائی
درگاه آسمان جاه سر باز زده دلاور خان تایمنی با جمعی از دلاوران و
خراسان به تنبیه او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه هرا نیز که
مسکن او بود بتصرف درآورده دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و مومی الیه
در روز ورود ذروب دولت را که بوسه گاه سرکشان بوده به تیغ تیز
گردن تسلیم نهاده دوش را از بار خجالت گردن کشی برداشت

در بیان تسخیر هرات و انجام کار افاغنه ملاعنه آنجا

در اوایل شهر رجب الله یار خان بشیخ الاسلام افاغنه را با سعادات
که معتمد علیه او بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه
که در قلعه و به محصوری سپاه منصور اند و با کوچ او که در اردوی معلی می باشند
مرخص گردیده بدون عذر جبهه سائی آستان اکمال قدر خواهند شد و
از جانب آنحضرت نیز مسئول بذیرای قبول و وسایط مامور بتوقف
گشته فرمان والا درباب رخصت کوچ الله یار خان و اطلاق محصورین

او به عرض صدارت یافت الله یار خان بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی
کنار گذاشته زن خود را هلاک ساخت و بار سپر بی شرمی بر سر کشید
رایت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه مذبور که آنحضرت با فوج
سپهر شکوه کار درگاه توجه قسر نمودند از غایت جهل و غرور او از بیرون تحجیر
فی تخیو و تعفوز بکوشش دلیران غیور رسانیده یا من لخت سفر و کار درگاه
معرکه جنگ شتافت و جامه عمر بسیاری از افاغنه فتنه جو از جوهر
شمشیر آبدار شستند و نو یافت و حمزه سلطان نوفلزیه
در حینی که ایالت هرات با الله یار خان تفویض میشد برخی به وکالت و
اعتبار یافته و با تفاق الله یار خان بقلعه هرات شتافته از
زیر استان تا فتنه منشأ زنمرده استکبار الله یار رسیده بود در
اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشت چون محال قطع
یک دروازه از جانب الله یار خان بضابطه نوفلزی مخصوص بود
متعهد گشت که هرگاه از قفا او را غرض شود طالع نه لو دروازه

گذار

گذار بر روی تمامی ستمگاران یمن دولت خواهند گشود برای امتحان و
این مدعا در شب سیم رجب امان قوللرقلری که از جمله اعاظم افغان و
وجندی قبل ازان از الله یار و روگردان و دخیل دار الامان و
دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این
خدمت گشته روانه شد الله یار خان دانست که همه در کجا بشید است
رز در منع و جدال برآمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید لهذا ظهور این
واقعه حمزه نیز بحکم قهرمان قدر به تیغ قصاص بی امان از عقب امان شتافت
پس هر طرفی از اطراف اشرقی و جنوبی هرات نزدیک بقلعه تبازکی قلعه بلند
اساس بنیاد نهاده و از هر لشکری فوجی از بهادران بقلعجات مذکوره
مامور و مقرر فرمودند که بشیوه محاصره کار را بر قلعگیان تنگ و غذای
ایشان منحصر بر گلوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که آنجماعه دیگر منفذ
و سوای اطاعت مقام و مفری ندیدند از باب استیمان در آمده
مستدعی رخصت الله یار و عفو زلات و متعهد تدارک تلافی مافات

شدند پس در غره ماه مبارک صیام که با ستاره ابروی هلال شمشیر
دلیران آب از خون اشامی فرو ریخت و از فتح نامه اقبال آواز
نصر من الله و فتح قریب برخاسته گرد فتنه فرو نشست بنای تسخیر
او تیره کوتش مخالفان گشته نسقچیان کیوان صلابت برای ضبط و ربط
و تخلیه قلعه تعیین و هر گروهی از افغانان بموجب امر اقدس از دروازه
سمت حوض قوجقوج درآمده بعنوانی که بجد و ملی او معاذ [illegible]
رو نهادند [illegible] و هم بجهت رخت تجاره قلعه و قراجی بنواحی گشتند
واله یاور فقای او که مشمول علیه امان شده بودند یا منشور عفو بر
عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند برای حمل کوچ باقی افاغنه
نیم دواب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای خاک ارض اقدس تا ابیورد
و الی منتهای راس الحد سمنان بمکان مسکنی بجهت الکان معین و
ایشان را فوجفوج روانه خراسان ساختند و نصر محمد سلطان حاکم و
یجام که کیفیت احوال او سابقاً رقمزده خامه اعلام گشته با یالت هرات

سربلند

سربلند خانی و کامیاب بهره‌مند گشته در هفتم ماه رمضان با حکام و
تابعین و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط تمکین گسترد در

بیان ختم وقایع فیروزه و کیفیت تسخیر آن بعون عنایت الله

بنوعیکه سابقاً گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت
از طبس به تنبیه طایفه گوکلان مصمم گشته بعد از ورود دستجوا است الطایفه
یازار کرده جود ستیمان و فاتح ابواب استیمان بند جمعی را که برای سفر
هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان مذبور
در سلخ ماه محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور بفیروزه گشتند
ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان
بموجب ارشاد والا با سپاه ابیورد سرحدات وارد اردوی فلک جاه
و از آنجا روانه فیروزه گردیده در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فیروزه تحریک
لوای نصرت التوای کرده فیما بین محاربه واقعه شکست فاحش کال تخاعه
راه یافت و سرکرده الطایفه با جمعی بمعرض قتل درآمده پس ابراهیم خان

با ستاره همایون در مقدم تیغ سنگر بر آمده قریه موسومه یغر رایی برای
نزول اختیار و با فوجی از دلیران تا بمکان آمده مشغول بنای ساختن
برج و حصار شد افاغنه از مشاهده آنحال مهیای قتال گشته از قلعه برآمده
از دو طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز تابش گرد کار و قتال
جذبو کامکار صف آرای کارزار شدند از گرد زنگیری یلان که مظهر آثار
خسوف الشمس بود قبضه روز قمر شبه استوار ولوله و آشوب بهادران
که خالی از مدلول و یقول الانسان یومئذ این المفر بود قیام
قیامت هویدا گشت بکهزار و چهارصد نیزه سر در عرصه میدان و کوی چوگان
ستان گردیدند سرکردگان و جانسپاران و سربازان تعویذهای خاص
اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور میشد که فسرا هیان
از حسین علیه استمداد کرده از جانب اوجبی یا عانت ایشان می آید
و تاخت بلوچیه گرمسیراتی که در حوزه اختیار حسین بودند مطمح نظر
آفتاب اثری بود بهذا طهماسب بیک جلایر یرغچی باشی لشکر ظفر را با فوجی

روانه

روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه فتنه‌ها را اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله
بمدافعه پردازد والا از راه جاه نجم الدین و پایمات تیاخت قلیچات
بلوچ رایت عزیمت افرازد و بعد از روانه شدن طهماسب بیگ
بوطن مجدداً کسان حسین غلجه برای اظهار اطاعت و اخلاص
با پیشکش و سوغات لایقه وارد دربار ظفر اختصاص گردیدند بنا
علیه ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای تاخت گرمسیرات نکرده
طهماسب بیگ را بمعاودت مامور ساختند اما قشرابیان بعد از آنکه
هراتیان را درمانده روز خویش و گرفتار حیرت و تشویش دیدند از امداد
ایشان مایوس گشته چند نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد
نزد حسین غلجه فرستادند حسین غلجه نیز دو هزار نفر از جوانان نامی خود
بسرکردگی سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن
الله یارخان وارد فراه قشرابیان از فتح هرات آگاه شده میطاهرات
سیدال اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته

از غنیمه علیحده هنگام شام از انطرف داخل قلعه قندهار ایشان نیز از منظرف
اغاز کوچ کرده بار برگشته بختی بفرار و میان گریز بعزم قندهار رسیدند بعضی
سبب انحراف یا تنهائی قراولان بعرض ظهیر الدوله رسید فی الفور جمعی از
سربازان عرصه یلی بتعاقب ایشان شتافته سر و زنده بسیاری بدست
آوردند چون اکثر سپاه از راه غلبه طمع و آز که در چنین اوقات حجاب
بینائی و پرده راه شناسائی میباشد بکسب غنایم پرداخته بودند
بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده قلعه قندهار با دیگر ملک و
و دلارام و توابع بحیطه تصرف در آمده تمامی اهل قلعه را که بر جا مانده بودند
بدلیران ظفر نشان فرمودند و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج
نصرت نمون روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از
فراغ از ضبط و ربط مهام و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم
ماه فرخنده فرجام صیام سپهر احتشام و خاک سنگ آن وادی
را از خرام ابهت صرصر تک عنبرین رنگ و با لعل اند خشتیم از هم

سنگ

سنگ فرموده از کمون وبروز این ظلمت نورانا رمحو تا آیة اللیل
جعلنا آیة النهار مبصرة بظهور پیوست و نقش مدلول جاء الحق
وزهق الباطل کان زهوقا بر صفحه وقوع نشست خدیو فلک قدر
شده بود از میان شهر گذشته تا پای میلهای خارج شهر تشریف
برده طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فرمودند از جمله وقایع که
در خلال آن حال بعرض عاکفان سده جلال رسید مقدمه شکست
و یافتن شاه طهماسب از رومیه است سابقاً سمت تحریر یافته
که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الهی بسبب وصول خبر سانحه که خراسان
فسخ عزیمت وایروان و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس
افراختند باین جهت رومیه را دست از کار رفته گمراهی و دل را از دست
شده شکیبائی یافته باطمینان خاطر بضبط ولایت پرداختند و
چون شاه والا جاه مکرر اظهار میکرد که آنحضرت را مملکتی است وجداگانه
در استرداد بلاد آذربایجان احتیاجی باعانت ایشان نیست

بعد از آن رایت عقاب پیکر بجناح تعجیل بال گشای پرچم ظفر
بجانب خراسان گردید امنای آن دولت را خاطر از آنکه همای و هوای
دست اقتدار ایشان مرغ شکسته بال جمعیت رومیه را از آشیانه
قلاعه رم کرده طایر مراد در بسته بدام و گنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان
در خواهد آمد هنوز ارض اقدس مقر کوکبه دولت بود که برای دفع ایقال
اراده خاطر و مکنون ضمیر را بخیر و کشور گیر اعلام کردند الحال که آنحضرت حیال
دولت شاهی را مرد میدان مملکت ندانستند تا مملکت گیری چه رسد
در مقام منع در آمده از سر اهانت نزاید تحمل و تأمل توقف نمودند لیکن چون
آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صایب رای بار قبول نیافته در
ایامی که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود بتقلید آنحضرت بکسر
ارجیها دیر میان بسته در ماه جمادی الآخر سنه ثلث و اربعین و
و مایه و الف مطابق اتیت ئیل از راه اصفهان با کوکبه و احتشام
تمام بعزم تسخیر بقیه ولایات آذربایجان رایت افراز شد و

لشکر

شنبه بعد از ورود همدان ولی سلیمان خان کنگرلو را برای گذارش
تهنیت جلوس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه و یک عدد
عنبر روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و از انجا ایالت تبریز را
به سیون بیک خان افشار که جبین کامل منعقد و ایل و احتشام را
بهوای خدمت گذاری مستعد ساخته بود تغیر داده بمحمد قلیخان تفویض
و از تبریز با تمامی قشون عراق و اذربایجان و حکام انطرف رود ارس
که عدت ایشان بهیجده هزار کس میرسید بجانب ایروان لگام ورانگر
گشتند جماعه رومیه از دو یا دو نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان نزد علی
پاشا حکیم اوغلی که در انوقت از دولت عثمانی سرعسکر روم و با تیمور
پاشا ملی مستحفظ آن مرز و بوم شتافتند علی پاشا از ایروان
برامده در کنار رود خانه کرپی سه فرسنگی ایروان مورچل بسته راه
بر جنود قزلباشیه بست کوکبه شاهی با دریای لشکر از کرپی چای لی
شتند تر از سیل روان و علی پاشا نیز بمقابله امده فیمابین تلاقی واقع

شدند و روسیه تاب صدمه توپ منصوره نیاورده مغلوب و توپخانه
و اردوی خود را گذاشته بجانب ایروان منهزم گشتند و قزلباشیه
بضبط توپخانه و اثاثه ایشان پرداختند موکب شاهی از قلعه ایروان
گذشته در جانب غربی قلعه سرسنجی در محل موسوم بکنبار کز خیام نزول
افراختند بعد از چند روز قزلباشیه را چون توسن جلادت
سرکش و سعی باد پای غرور ایشان در آتش بود خود داری را از دست داده
بیمحابا و درنگ مرکب بمعرکه جنگ رانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند
روسیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیز در
آمده قزلباشیه را عنان پایداری از دست و پای فرار از جا رفته
بر تافتند و بجانب اردوی خود شتافتند و هیجده روز در آن مکان
مقر کوکبه شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود و غله بالکلیه قحط و غلا
یا قلعه روی آورده دیگر در آن مکان مکث و توقف مقرون مصلحت ندیده
حرکت و از راه قوزی یوم از آب ارس گذشته از جانب خوی

دیلمانس

و سلماس وارد تبریز شدند و از آنجا خبر رسید که علی پاشا از ایروان
و احمد پاشا والی بغداد و عسکری منصوب و به تسخیر آذربایجان
و عراق مأمورند موکب شاهی عازم زنجان و سلطانیه گشته و بعد از
ورود بمنزل ابهر محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس نیز با قشون
خود باردوی شاهی پیوست این معنی مایه اعتقاد و ماده استظهار ا
رکان گشته از آنجا از راه درگزین متوجه همدان و دو باره بجمع آوری
قشون و چریک و همدان و ولایات نواحی پرداخته در قریه موسویه
بلکرد خال من محال همدان خیام توقف برافراختند احمد پاشا نیز بعد از
استماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود زده درست حرکت
ویده و منزلی اردوی شاهی رسیده از آنجا اظهار صلح و التیام کرد
امنای دولت که بتیغ سنان متاع خرد و سرمایه با حکمان عقل
و شعور در بازار بینش بکف بربودند بنقد جان خریدار کالای این سخن
گشته یکی از عظمای اردو برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستاد

روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان ضمیر
شان در کشاکش سرپنجه خوف و رجای صلح و جنگ و دامان خاطر
شان گرفتار خار زار کره و درنگ بود ناچار سوار گشته مهیای کار
زار شدند درین اثنا فرستاده اینطرف از قلب عسکر رومیه پیام
آورده صلح عرق آلود شتاب و آهنگ اثبات کرده هنوز باردوی شاهی
نپیوسته بود که ازینطرف نفیر خروش تقریر توپ کوه کوب رزم اضطرا
ب گشته باواز بلند صیت ظهور قزلباشیه را برومیان رسانیدند
آنروز حضرت شاه طهماسب قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه را بباقی
را سپرده در جانب یسار ماندند قلب فیروز اثر گرفتند چون تدبیر
جنگ حواله برای و فرهنگ محمد خان بود مشار الیه با جمعی از
قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عنان تاب
جانب هرب گشته توسن تیز گام خود که سرکشی کرده بر میسره خورده
زند و آن میسره را که مستنقذ لوای خاص پادشاهی بود از توترک انداخته

ولعه

و بعد از آن رومیه بجانب قول تهاجم کرده رایت فرار افغان را منکوس
ساختند و چهار پنج هزار نفر از سوار و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل
و گرفتار تمامی توپخانه و زنبورکخانه شاهی و اهل اردو بتصرف رومیه درآمده
بقیة السیف لشکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه
با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را
الی ابهر بدستور ایام تسلط افغان بحیطه تصرف درآورده علی پاشا هم از
ارس گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعه دمدم را که مسکن و اور
اق راست محاصره کرد اما رخنه در اساس قلعه داری افشاریه
نتوانست افکنده بعد از یکماه رفته مراغه و تبریز را بتصرف آورد و محمد خان
در منزل ساروق من اعمال قم بی بیقا بجهت خود برده با جماعه و همراه در سرار
و تمرد اظهار کرده بالاخره باستمالت محمد علیخان و غیره بازگشته بخدمت
پادشاه آمد **در بیان کشته شدن برادر شاه طهماسب** از وقایع
عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا

و در حینی که محمود غلجه امر بقتل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس میرزا
میاشر خدمت و نور قاپی و مستحفظ شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا
الفتی داشت او را از خمدار در حوالی از میان مقتولین بیرون برد اسمعیل
میرزا بهر سمت تکاپو میکرد و تا عبورش بولایت کوه گیلویه افتاد
صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامید در کوه گیلویه
لوای اقتدار افراشته بود بر ورود او اطلاع یافته او را احضار کرده
و بینی او را بریده مرخص نمود اسمعیل میرزا با زندگی صحرانورد وادی
حیرت می بود تا آنکه وارد اصفهان گشته در محله عباس آباد
ساکن شد در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده در
موکب همایون مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت بسراغ وی
رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نژاد او
در حجر دیار او راه آمیزش بگشوده همداستان شده بودند که شاه
طهماسب را بر طرف کرده او را بر اورنگ سلطنت متمکن سازند

یکی از اهل بوطیه نقض عهد کرده شاه والاجاه را از کیفیت حال واقف
ساخته در روزیکه مهد بود که مکنون در روز الظهور رسانند پادشاه
سابقه صحبت در هنگامیکه اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاد
که سر او را بگیرند او را دستگیر بحضور طلبیده بعد از سوال و جواب و
تحقیق و علامات و احوال از صدق و مقال اسمعیل میرزا نیز نموده
در حضور خویش او را گردن زد و برادر والاگهر را به تیغ جفا از پا در
آورد در بیان کیفیت مصالحه شاه والاجاه با رومیه فرستادن
از جانب حضرت ظل الهی چون به تنخیح که سبق ذکر یافت
رضا قلیخان شاملو از اصفهان بجانب جناب نادری بطلب ولایات
و ولیقلی خان از حضرت شاهی برای تهنیت جلوس سلطان محمود پادشاه
سکندر جاه روم روانه مرز و بوم شده بود بعد از آنکه خبر حرکت
موکب شاهی بر سر ایروان و شکست او از دولت عثمانی بر رسید
رضا قلیخان مرزا نقلیه ماروبش و ولی قلیخان را بجزیره فرستاد

مجبوس و اختیار صلح و جنگ را با احمد پاشا تفویض مینمایند بعد از
ستوح واقعه شکست همدان باحتیاط آنکه مبادا جناب نادری
دوباره از خراسان بعزم اعانت شاه طهماسب و قصد کین
جوئی متوجه روم شود و احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والا جاه
روم و راغب صلح و راغب افندی دفتردار را بدربار پادشاهی فرستاده
که امر مصالحه را انجام دهد و از دولت شاهی نیز محمد رضا خان عبداللو
که در آن اوان قورچی باشی آن دولت بود مأمور بانجام این امر گشته
با راغب افندی روانه بغداد و عقد صلح را برین نهج قرار گذاشتند
و لایاتیکه حضرت ظل اللهی مفتوح و استرداد کرده اند از اولیای دولت
صفویه متصرف گشته انطرف آب ارس با ایران و از آنطرف بدولت
عثمانی تعلق داشته باشند و علاوه از آن نه محل از محال کرمانشاهان
که با ایران بوده بضمیمه اردلان بتسخیر احمد پاشا مقرر گردد درین دستور
حدود و دستور قبایلی حسب از ... از طرفین و توافق معتبر مرقوم قلم

معاهده

ماده شد بود اودو ... را جواب ... علی بیک ... الممالک
می خلفا ربدرگاه معلی و چگونگی را اعلام نمودند سنا راینها راد
ر سعیان در حینی که کار هرات نزدیک با تمام بود وارد دربار سپهر حشمت
ده چون سابق تقسیم مصالحه خصوصاً بعد از واقعه شکست با طبع نخو را
ست نمی آمد بنا اصلحا به مذبور با مضا و قبول و مقرون لسا خ
سط رمضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان احمد خان ترک سفا
باب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بود بسبب خلع سلطنت
لطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا را رسانید و جواب آن
یق مانده بود و در ارض اقدس توقف داشت به هرات
ستر نموده باستعجال روانه استنبول و پادشاه والا جا
م مقرر نمودند که تا تمامی ولایات را رو نمایند یا آماده جنگ
توجه موکب والا بجانب بغداد صرکجا با احمد پاشا نیز نوشت
ربسته کار زار بوده بمهالک ... بوده باشند و مسعود را از رو

روانه اصفهان ساخته تا عشاق اند ولت توپخانات شیعه و بلاد
ایران ارقام مینو شیم مشعر بر توجه موکب ظفر شعار باین
شرح عز اصدار یافت **نقل رقم** کلانتران اهالی و اعیان
ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا
مستوثق بوده بدانند از آنجا که ببرکات عنایات ایزد داور
تیغ فلک سای هلال اسای والا در فتح شهرها تا صیت ماه
نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیش رو و جیوش
اقبال مانوسش را نیروی غیبی در پیش رو و بازوی نیروی لجنب فیروز
را در گشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین اوان میمنت نشان
لبسوا لطف قادر منان افاغنه ابدالی هرات را که از دم شمشیر غازیان
عصفور فرو بها دران اثر در کانهم مستنفره فرت من قسوره فرار و لمعرف
و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بمفاد
و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال مبدل و بفحوای زلزلوا زلزالا شدیدا

ارکان صبر و قرار در تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خوردن
زخم تیغ و سنان در امان آمده اند ما نیز به مضمون کریمه و ان احد من
المشرکین استجارک فاجره و مدلول احسن العفو عند القدرت
آن جماعه را امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت
هزار خانوار آنچه تا بحال در عرصه فلاکت و ورطه هلاک بودند همگی را با نان
کانهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان الی قندهار در شهرها
فرستادیم الحمد لله بمقتضای تائیدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر
تمامی ایل مذبور را با طوایف غلجه قندهار که با طایفه اتفاق ورزیده
مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمت و فرمانبر
بردن گرفتند و در خلال این احوال که انجام مهمات هرات فراغ
حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرمودیم که نوشته
عالیجاه محمد رضا خان عبدالله رسید مشعر براینکه فیما بین او و اولیای
دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک المتصرفه دو دار سی برو

و اینطرف بقرنیابستیه تعلق داشته باشند الحق این مصالحه در نظر
ها حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصود اصلی استخلاص
اسرای ایران بود که مطلق بآن نپرداختند و آن امر اهم را در ضمن صلح
مندرج نکردند و خود امثال ما بیچارگان که تا تمشید کارکنیه بر ترک لیکن
و رفتار ریافته ایم همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته یاری بیچارگان نموده شر مخالفین از سر مسلمین رفع
و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه قفل غفلت در بر دل
زده تابع رای دشمن و رضا جوی خاطر خصم عهد شکن باشیم
بحول الله و قوته امروز روز ادعای تیره و دست اقبال حیدری
چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضویست و
در این صورت از طایفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف و
رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق این حال است

تحمل

تحمل اینگونه امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است چون امور
مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت ما
بود لهذا بعزم مصمم مقرون نفیر نمودیم ازانجا که سرپنجه شوق طواف
عتبه ملایک مطاف حضرت امیر مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب
امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله و السلام علیه و آله
گریبان گیر دل و ضمیر حقانیت گزین و توفیق استخلاص اسرا
مسلمین را ازدرگاه احدیت سایل میباشد انشاء الله تعالی بعد از
تعبیه فطرهم عنانی جنود غیبی و همرکابی تایید لاریبی از خجسته
ولایت سلطان دار الرضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیات والثنا
فرض گشته با جیوش پرخاشجوی قوی جنگ و عساکر هژبر خوی
دلیر فرز جنگ بدون تامل درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد
بیت تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ٭ ولا تقولن و
لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله بیت

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق ٭ بدرقهٔ رهت شود
همت شحنهٔ نجف ٭ هر کس که درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت
عاری و بی بهره از سعادت دینداری و سزاوار لعن حضرت باری بوده
از حوضهٔ اسلام خارج و معدود در زمرهٔ خوارج خواهد بود در بیان
وقایع سیچقان ئیل مطابق سال میمنت اشتمال هزار و صد و چهل
چهار هجری سنه ۱۱۴۴ نوروز فیروز این سال همایون فال در بیست
و دویم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی فوارج قاهرهٔ
نسیم فاتحه ارک ثوبر توی غنچه و قلعه در بستهٔ ازهار گردیده و سرخ لاله
و قلعهٔ سفید گل شکوفه مسخر سلطان بهار گردیده و افغان عندلیب از کوه
دو شاخ شاخسار زهنگ شور اماک شور انگیزی نموده لشکر یغمای گردی
و بیت از شهر سبز چمن پا بدامن درخت امن کشیده و قوت نامیه
که سنجانه کش سلطان فریدون حشمت فروردین است بعزم
دار السلام چمن از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف

و صحن

وصحن گلگشت زد چند بوا فشرده مزاجدی که باعث اختلال اوضاع
بستان بود با مرتبت بازن طبیعت از شغل و محل گوشه نشین و بوبا ود
گل که زاده قوت موازره نتیجه بعقش نباتی بودند نافذ الامر عرصه خاک و بسیط
زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گانشوری و درهم و دینار لاله عباسی
بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار بهزار زربان
ز منابر شاخسار بزمزمه دعای بسی پادشاه زمان رطب اللسان گشته در محافل
تحویل تا آئین جمیل ترتیب یافته به بشارت دست خلعت رخشنده و انوار
پرتو رنده بسیر ان سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت
ارز انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا با مهمات
بتهیه سیورساق عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پل با لان
و در خونکات گرزان قباب خرگاه آسمان جاه بیز روه مهر و ماه افراخته
و دامنه صحرا را از سبزه اوقات رنگین رنگ دامن گلچین ساختند
ابراهیم خان که ... با قوام ... ان از ...

وارد اردوی ظفر پناه و روز دیگر بتجلی پیرایه بوشش خلاع افتاب
شعاع گشته ایالت فراه را بعلاوه حدمت قاین با اسمعیل خان
خزیمه و حکومت اسفراین با باسمعیل خان سلطان بلکزی ولد
بیجن سلطان که در زمین داورسکنی داشت مفوض هریک را روانه محل
اختیار خود ساختند و طهماسب بیک جلایر را بحکومت محال زوخفیان و خاصلیر
و خطاب خانی سرفراز و جمعی از افاغنه را همراه او کرده مقرر داشتند
که هزار نفر از ایلات و تفنگچیان آن سرحدات ملازم کرفته در چند برکه جا رباط
دشت قپچاق واقعه است قلعه بستن احداث و در آنجا توقف نموده
هر وقت که از یموت و کوکلان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان پردازند
و بعد از انجام این امور نوای جهان کشای از منزل مذکور بجز اسمان در
اهتزاز آمده چون همت تسخیر و ظفر دوا سیه باستقبال موکب همایون
می آمد در لشکر جام از جانب لطف علی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیگخان
باباجالو که از موقف فرمان مامور بتادیب ترکمانیه گردیده بودند

چاربار وارد خبر رسانیدند که فوجی ترکمانیه به سمت ایکدبیک و حسینقلی خان
من محال ابیورد عبور کرده آن ناحیه را تاخته و سرکردگان با جمعی تنبیه قبل
ایشان پویان در سمت سفلای قریه یومان سر راه بر آن فرقه جویان
گرفته سر و زنده بسیار بدست آورده اسرا و غنائم را تمام از آن طایفه استرداد
کردند پس کوکبه والا در یازدهم ماه مذکور وارد ارض اقدس گشته
مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهرپرورش یکدیگر را چشم روشنی گفتند
و وضیع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لوای شکر الهی
بر السنه زبان گشتند چون حسنعلی بیک و میرزا کافی بنحویکه مذکور شد
در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات
امور عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی موارد را بیان
کرده گذشته است بنا بر رفاقت ملا علی اکبر ماما باشی و میرزا ابوالقاسم
کاشی در یازدهم ذیقعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی را مشروح
از وقت بحضرت شاهی عرض عالی نمایند که این مصالح

مقرون بمصلحت نیست که بمملکت احمد پاشا مسافرت شود باید که موکب
شاهی بجانب طهران وقم نهضت فرمایند که در آنجا حصول ملاقات طی
فی کمات گشته باتفاق متوجه روم وعازم کینه جوئی و قصاص از اهالی
آن رز و بوم شوند پس سرانجام اسباب سفر عراق واهبه فرمودند از کیاساق
پرداخته چون بعد از ورود قزوین بهمدان در هر یک از ولایت ارباب تیغ
و قلم بخودسری اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل نمیکردند ابتدا این سفر
موکب منصور جمعی از سرکردگان زابکوه کهگیلویه و کردستان و فارس و
سیلاخور و چاپلق و قزوین و سایر ولایات عراق و مغانات
و اردبیل تعیین و اختیار مهمات آذربایجان را بلطفعلی بیک کو
رحمدلو تفویض فرموده همگی احکام مطاعه فرستادند که مترصد ظهور
طلیعه همایون باشند و چون طایفه در محاصره هرات خدمتهای
پسندیده از عبد الغنی خان غلبکوری بظهور پیوسته شایسته
ترقی و تربیت بود او را بخطاب خانی و حکومت ابدالی

و قدر عالی ساخته با بیگی هر و ساهی افغان پیرایه پوشش تشریف فاخره مرصع
ساختند که بمساکن خود رفته در روز حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق
با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم نیاق حاضر باشند
و در شانزدهم ذی قعده بعزم استیاق و انتظام ضوابط حدود دست
و ابیورد که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته
دو روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از امکنه غریبه روی زمین است و در
وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته از آنجا بجانب
ابیورد توجه فرمودند دران خطه دلگشای ابراهیم خان نیز با سرکردگان
و رؤسای عساکر سرحدات از حدود دلنا وارد حضور اعلی گشته بضبط و
ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطانیه مرو با و تفویض و تمهید و تحقیق
از راه دره جزئیات کوکلان و حسن دره که مرتع ایلجیان و
خاصه بود ادهم زرین ستام را مرحمت ساخته از شاخهای
کاکاون نژاد تیز گرد و ارص نه زادهای رخش سکرهامون نوردگرد

و ملتزمان رکاب عنایت و چون محل موسوم به رادگان که در دوازده
فرسخی ارض اقدس واقعه و از حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن
خراسان رجحان دارد از مستحدثات معمار همت بلند و بنایای مهندس
طبع ارجمند و سلیقه دراز العرصه دلپذیر عمارات عالیه که در زینت و صفا
بی شبیه و بی نظیر و در رفعت اعلا رشک خورنق و سدیر است
طرح افکنده بودند و از آنمکان گشته تجدید بنا امکان خلد آئین و آن
ابنیه دلپذیر دلنشین را به یمن قدوم میمنت لزوم غیرت افزای
بهارستان اردیبهشت و فروردین و در پنجم ذی حجه ارض
اقدس را معسکر کوکبه سپهر تجمل ساختند و مقارن آن اول بیگلر
ترکمانیه گوکلان که هنوز چندان نکشیده بودن بار گران اطاعت تن
در نداده بودند وارد ارض اقدس گشته امر و الا یصدر و زیور
کوچ خود را از سمتای رود خانه مایه بجانب جنوب آورده از ماه ...
راهی ... سکنی و نیز از نفر خراسان کاری بجهت سفر عراق در سر راه

حاضر

حاضر سازند در دهم ماه مذکور آدم از جانب سرداران روسیه که در گشت
میبودند با پیشکش و تحفهٔ لایقه وارد گشته عرایض ضراعت آمیز مبنی
بر اینکه مقدمهٔ کلیهٔ گیلانات حواله برای رزین اقدس و موقوف
بامر والاست سیما اینکه سابق تحریر یافت که حضرت ظل الهی
در حینیکه مازندران از اسم کوکبهٔ فیروزی نشان سماخته ایلچی بطلب ولایات
دار المرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بودند بعد از آنکه
خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره بممالک روس گسترده شده بود تخلیه
رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را سرکردگی سرداران
خود که در گیلان می بودند محول و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده
در اوقاتیکه هرات مضرب سرادقات دولت بود ایلچی معاودت
و حقیقت حال را معروض خدمت والا ساخته از آنجا بموجب
اذن و فرمان همایون روانهٔ اردوی پادشاهی شد فیمابین
اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد

بایست که محالات گیلان تا طالشان آن طرف که متعلق بایران بوده یا گو

و دربند و سایر محال آن طرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه انتزاع

یابد متصرف این دولت داده شود و از جانب شاه والا جاه هم وزیری

بر سنت فرستاده شد چون دوست و دشمن استوانه ذات نادره را

باعث قوام بنیان و موجب استقرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران

میدانستند و هنوز کار هرات بفیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه

انتظار و گوش بر آواز مال کاران می بودند لهذا از روسیه در تحقیق

ولایات نیاز آید فی الوقت گذاشته و تدبیر نمودند که در لاهیجان بصوب

استماری افراد چیرگی روزها بشب برسانند تا اینکه کار هرات

انجام و لوای موکب والا به سمت عراق تحقیق یافته سرداران

راه عاقبت اندیشی پس روانه خدمت اقدس نموده نمیشد

این امور را منوط بانقضای فرمان آنحضرت ساختند و از جانب

آنحضرت نیز دو نفر از رسولان تحصیلدار مامور گشتند که رفته

دار المرز

دارالمرز اخراج کرده هرگاه الطایفه یا پرشور شش لجه طغیان باد یاب
عزیمت سر مینوازند و در دیار کنار طمع لنگر توقف اندازند چلکوئی را
مری گاه و سر گاه بعرض والا رسانند **در بیان نهضت موکب همایون**
بجانب عراق بتائید ملک الملک باستحقاق چون بهمه جهت
فراغ کلی از انتظام امور خراسان گردید روز جمعه بیست و ششم ذی حجه سنه
اربع واربعین و مایه و الف مطابق سیچقان ئیل که بحکم فرمان رای
و خطه نقاسیت وچهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت و
چهار باغ عزم روضه رضویه رضا و استمداد از روح مطهر السلطان ولایت
و ارتقا علیه التحیة و الثنا نموده عمارت قدیم را باسعه ماه عسکر شکر
بیت الشرف اعظم و در بیست و ششم محرم با شوکت کسری و جم خارج
شهر را مضرب خیام انجم حشم و منزل ردوی کواکب جنود
ساختند و در منزل زادگان توپخانه و قورخانه را از راه سبزوار
فرستاده موکب همایون از جانب جنوستان کوچ کوچ عازم مقصد

گردیدند و چون ترکمان تا آن زمان هزار لشکر معهود را بر وفق فرمان
حاضر نکرده بودند بعد از ورود بسنجواست اغرو و قرابا افواج قاهره
از راه بسطام روانه و خود عازم شهر کرایلی شدند مقصود اینکه اگر
ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند از راه دشت تنبیه ایشان
پرداخته یا باستراباد منصرف و اگر ترکمانیه نیز در تخلیه ولایات اهمال
نمایند از استراباد بمازندران بلابی ناگهانی. و نوازل ترکمانی یعنی
دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان مهمان سازند در روز
ورود بحاجرم و یک با پانصد نفر از ترکمانیه مامور برسم یساق وارد موکب
خود شدند استراق گشته بقیه بسمت دشت فرار کردند چون موسم
شدت فرار کردند چون موسم شدت تابستان و آب در دشت
نایاب بود دو هزار نفر از دلاوران بعزم استیصال و دو
هزار مادیان از اسبان سواری لشکر جلادت اثر انتخاب کرده
ردیف رکاب ساخته تا آب و اذوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار

فرار

فرار و مقرر نمودند که رفته چند پراکه از آب و آبادی دور است خراب
و از آنجا عازم هرات گشته و اوده بر محمد بیگ بیگلربیگی هرات هر باب تسخیر از
نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته باتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را
انتظام داده مهیای کار رفتند ما ر و باظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای
افاغنه آن دیار باشند و او از هم مکانجا مرخص و روانه ساخته موکب والا از
رزه ترک منعطف و در بیست و چهارم ماه بکنار رود گرگان وارد گشته
اراده توجه بسمت گیلانات در خاطر والا تصمیم داشت که عریضه محصلان
و اهالی گیلانات رسید مشعر براینکه روسیه بمحض استماع ورود و آوازه حرکت
موکب منصور تمامی گیلانات را خالی کرده بیرون رفتند پس حکم بسمت انشا
با حضار عمال و روسای گیلان عز نفاذ یافت و حرکت کرده از راه
علی بلاغی دامغان روانه در منزل قزل قوشته باردو همایون
ملحق گشتند و از آنجا ولایت طهران مخیم خیم محتشم گشته عمال و اهالی گیلا
در آنمکان شرف یاب تقبیل عتبه بوسی سپهر بنیان گردیدند و بعد از

محاسبات و تشخیص معاملات الوکالت الیتیابرا مرخص و شروع ملاحظه
سان عساکر فیروزی نوامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید و تدارک
ارضاعه و اسباب برسم انعام بحاضرین رکاب عنایت فرمودند در منزل
شهریار محمدخان بلوچ که از جانب شاه والاجاه به ایالت کوه گیلویه
سرافرازی داشت بخدمت والا فایز گشت چون طایفه بلوچ و اهالی
ولایات از بیحسابات و ابواب شکایت گشودند لهذا بعرض مصادره درآمد
محمدعلیخان بیگلربیگی فارس نیز جمعیت کامل و قشون فارس عراق
مستعد ساخته و رقم بموکب والا پیوست و منظور نظر اقدس این بود
از راه فراهان عازم مقصد شوند چون حضرت شاه طهماسب بکلیت آن
بقم و طهران شده بود و از همعنانی لشکر نفاق کیشی و برادر نسبتی افتاده
کس نزد احمد پاشا فرستاده با رومیه بنای سازش گذاشت و
با رومیه بنای سازش گذاشت چون در حقیقت وقتی که امر خطیری مثل
سفر روم پیش نهاد همت والا بود مخالفت با حضرت شاه طهماسب معقل

فاسد

فاسد و مختل مناسب بوده برای اصلاح حال او عطف عنان بجانب
اصفهان کردند بنا بر اینکه عبور لشکر منصور بسبب عدت از میان شهر
و متعذر بوده پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه
شهر و دو نظر متوجه اصفهان گشتند متعاقب الویه آسمان سا و اعلام
فلک فرسا حرکت کرده باغ هزار جریب برای نزول کوکبه پر فروز
زیب و زین یافت

در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع و خلعت سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بعباس میرزا ابن او

و چون شدید
ثریا حیات بسبب شدت گرما و تابش آفتاب لب ان ماه جهان تاب بیا
که با افواج کوکب شکوه طی درجات و منازل نماید برسم ایلغار قطع مسالک
و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت و
قبل از صبح طلوع آفتاب از منزل حرکت و امرای که از جانب شاه طهماسب
باستقبال آمده بودند از دور باشش سطوت بارده و از ازدحام جنود
بر رکاب بوس نیافته ایکام طلوع طلیعه محشر نماینده رایت ظفر نمون بار

فضای سپهر گشت و در چمن ورود کوکبهٔ والا توپهای اژدر دمان گرد
توران که در بروج شهر و میدان نقش جهان و جلو طرف همعنان و یکجهت
و برج‌زاده‌های سپهر بنیان داشتند عقدهٔ غم را که در دل گره گردیده بود دست
باز نمایند ولی شنیده باز در حرکت‌ها از دهان آتش‌فشانی آغاز کردند
و از غریدن توپهای آتشین دم اهالی که صفاهان که مانند بخت در خواب
بودند بیدار و از مستی طالع هشیار گشته تماشاگاه سرور شتافتند
و صبح و آفتاب را باهم در یک زمان طالع یافتند الغرض حضرت ظل
الهی باغ هزار جریب را از نزول موکب سعادت آباد ساخته شاه والاجاه
وارد سر منزل اقدس و بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای
مجلس در عمارت خلوت بساط خرمی گسترده آن روز و آن شب با خاصان
عشرت طلب بجرعهٔ اقداح راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی
پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که آن شب با حضرت شاهی پیمانه
بهم پیمان نموده باده اطمینان نوشند و از گذشته‌ها در گذشته هم صداق

فاق کوشند تا بعد از انجام کار روسیه و انصراف موکب والا بجز اینها
ز حضرت شاه طهماسب بر وفق خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از
رعنه گران ملک را که خواهد کفیل و دخیل دولت سازد هر چند که آنحضرت
راز در انجام در آمده شاه والا جاه با تفاق خواهای بی حاصل پرداخت
چون آنحضرت این وحشت و نفرت را در طبع او راسخ دیدند روز دیگر
با حضار سران سپاه و روسای کار آگاه فرمان داده مجمع کنکاش
آراستند و گفتگوهای دوشنبه را بیان کردند و تفسیر نمودند که اگر در مدافعه
دشمن پیشه شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بآن شود در صورت
پادشاه همه جا یار ای مخالف و یا مخالف ما موافق باشد چگونه اطمینان
ما میسر خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سر رشته نظم این دولت
ملکیتا لیس دشمنان قوی پنجه از دست رفته بود بزور بازوی سعی
حضرت بدست آمد والا جاه از رای اقبال بری و قامت اهلیتش عاری
ز طراز سروریست ممالک رونق از نوحست و سلطنت حق لست آنحضر

از قبول او تحاشی کرده پاره را در تغیر او و به اوس شاهزاده والاگهر عباس میرزا
ولد اعلی شاه جمجاه که در آن وقت هشت ماهه بود مستحضر یافته بنا بر نظام و
کلک مصلحت ملک اقتضا و حمایت شاه پسر آن پسر اسم عباس میرزا گذاشته
نوبت سلطنت او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را بسکنای شاه
طهماسب مقرر داشتند که در آستانه مقدسه امام رضا علیه التحیة والثناء
بجبهه سای زمین نیاز و بندگی پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی
عبارت از آنست پسر بدر چهاردهم ماه او را پایتخت روان فرمودند ارکان
شاهیان باتفاق اهل حرم از راه یزد و خرد روانه خراسان ساختند
روز دوشنبه هفدهم ماه در تالار طویله بزم خسروانی ترتیب
داده بتجار ارد دست خلاعه گرانمایه و انواب بهر پیرایه فراخور رتبه و پایه
امیران سپاه و سرکردان بارگاه عنایت فرمودند و چون سابقا از فارس
علیمردان خان شاملو را روانه هندوستان ساخته بودند و در ین وقت
نیز محمد علیخان قوللر اقاسی و بیکلربیکی فارس را برای یاد آوری التماس و احمد خان

یدکچی آقاسی میرزا علی خان بجانب اردوس و تبلیغ خبر جلوس مأمور شده
شهر قزوین بتوقف اعلیحضرت شاه عباس و پردگیان حرم سلطنت مقرر
گردیده و در خلال آن احوال خبر طغیان جماعه بختیاری و مقتول شدن احمدخان
حاکم ایشان معروض شده سپهر بود و تحرک موکب منصور بآنحدود گردید
تفصیل این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمدخان
بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان رکاب بود بحکومت
بختیاری منصوب گشته مومی الیه بعد از ورود به خلیل آباد در مقام ضرب
ستم یک نفر بختیاری در آمده شخص مضروب زیر چوب مقتول
و اقوام او بتر بر سر احمدخان ریخته او را از پای در آوردند و جگرده بجانب
گرمسیر فرار کردند فرمان والا بنفاذ پیوست که سردار حویزه که در بختیاری
با جمعیت خود عازم شوشتر و یا باخان چاوشلو سرکرده لرستان با
رود خانه که معبر آن طایفه است آمده سر راه آن طایفه مسدود سازند در لشتر
بسعی اتفاقی بهم کامی بتائیدات سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود بلزوم تنبیه

روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی با بنه و اغروق گشتن روز
بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روان گشتند و از زاویه بعد
امام زاده اسمعیل علی توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و در بعضی
رای آسمان سای محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت نموده به تنبیه کوه
کیلویه سرفراز ساختند که باتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس به تنبیه
شیخ احمد مدنی که اعراب بود و باقی اشرار سمت بنادر پردازد از راه
سرچشمه منوچه کوهستان بختیاری که در رفعت و بلندی پهلو بر چرخ
برین میزد داخل گشتند کلک برهنه پا اگر خواهد که شمه بذکر صعوبت و سختی
آن راه بر دارد تا آید در سنگلاخ حیرانی پست و بلند سرگردانی قدم فرسای
عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود موکب والا بآن حدود و فرنگین رخت
بقلعه فاق نافرمانی یعنی بنوار رسیده محصور گشتند بعد از شب دیگر روز که شهر
سنگ آمد از قلعه بر آمده بحکم شرع انتقام بیاسا رسید و مقرر گردید
که سه هزار خانوار از جماعه بختیاری لک را کوچانیده روانه خراسان

سازند

سازند پس حکومت بختیاری بابوالفتح خان پسر دیگر قاسم خان عنایت گشته

رایات جهان گشا از میانه لرستان فیلی از راه هلیلان وارد کرمانشاهان

و روز نهم جمادی الآخر اردوی همایون نیز از آنجا و به امام زاده اسمعیل علی

حرکت کرده در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و نیز بالعقد مستقصد

خانوار طایفه زندگی که در ایام استیلای افغان تا آن زمان در سمت سراسند

و سیلاخور سر زا کبیر نوای شرارت و مشغول راهزنی و نهب غارت بودند

در آن مکان بمعسکر نصرت انتما مانند موج بدریا پیوستند در بیان

توجه موکب والا بکرکوت و نینوا و صادرات آن ایام

فرخنده بنیاد از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و طنطنه و

شوکت در بسیط زمین انتشار گشته در شب دوم ماه ذی نور که اواخر

قوس بود برج حوت محل نزول کوکب نیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل

از صولت نیران قلعه نرم خود را فراموش کرده چون احمد پاشا با جلالت

ماه سر علم گردید آسمان از دهشت تا الی تسنیت الحوت بر خواند و سپهر فلک

جانب احمد پاشا والی بغداد که بحکومت زهاب که در سمت شمالی کرمانشاهان
واقع است منصوب با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان
بمحافظت مأمور بود از دوی همایون و نوبهای اژدر مهابت در ماهیدشت
آراسته مقرر شد که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث
درنگ با فوجی از زبدگان لجه جنگ از ماهیدشت بعزم شبیخون ایلغار
و بعد از وصول بمنزل گرند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرا و راههای
معروف که گذرگاه لشکر از قیروزی ببیشوا است شد بقراولی اقدام دارند
آنحضرت بعد از ملاحظه پس و پیش از جانب جنوب کوه بلندی برف دار
که بکوه کاروان اشتهار داشت نظر را دوخته بقلاوزی الهام ربانی و راه نمای
تائیدات سبحانی عنان عزیمت بآن طرف منعطف ساخته بلندهای کهسار
بیشه که صحرای گرد و کوه نوردان وادی قرب بقرب پیشه پیشه بودند
بدست لجاج و نیاز عنان توسن عزم خدیو همایون اندیشه در او تخته عرض
دند که طایر وهم ایشان بلند پروازی در هوای عبور این مکان پر و بال

نگشوده

شکوه فلک ایکوه قاف بقلعه فرازی گردن پیچ عزم عنقای و گشوده
آهنگ صعود نموده آن حضرت قبول این معنی نکرده بپای اقبال استاده
پیش لشکر افتاده و گریوهای کوه و بیغوله های آن موضع پرشکوه را که پای
سواره پیمودن نتوانستند و از راه بود بس صعب المسالک که راه عبور
چون چشم بخیلان تنگ و پای اسب اندیشه از تصور پستی و بلندی
خیالش لنگ بود آسمان بنظاره رفعتش هر روز کلاه آفتاب از سر
میگرد باز برگرداندن آن امر محال است و چرخ معکوس هستی بقصد قله
رفعتش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش در پای آن سنگ می آ[illegible]
و باز برگشته همان خیال است القصه آن کوه بلند و القله آسمان [illegible]
بصعوبت طی کرده هنگام غروب به تشیب آمده چون پای کوه بنزول
همایون مسیر سپهر برین سود و نظم افواج منصوره را دسته بدسته
مرتب کرده باز جواد تیز تک را مرحله پیما ساختند در عرض راه تبا[illegible]
[illegible] داری ظلمت لیل سررشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت بحسب حوی[illegible]

پر داختند بقدر پانصد و ششصد نفر از دلاوران که در اطراف اکناف والا
جمع و از تب تار پروانه وار جانسپاری استمع بودند از خدمت اقدس غافل
گشته بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک مکثی که در طلب جاده واقع
شد دیده بخت شان مغلوب راه زنان خواب گشته حرمان پذیر فیض
رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آنحضرت بحوالی قلعه رسیدند
این معنی معلوم رای جهان گشا گشته از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را
یار و سپاه نصرت الهی را مددگار خود دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر
بجمعیت فتوح و حشر منتظر نمی باشند با حاضرین رکاب بر سر زنهار جیادل
آغاز و مرکب برکت زی جلوه سیار گردیدند و رومیه که از صهیل اسپان دلاور
بیدار گشته بفحوای فاصبحوا فی دارهم جاثمین اجل را با خود قرین و
همیکه سر از خواب برداشتند مرگ را بر سر بالین دیده سراسیمه از ننگ
گریز کرده جمعی از ایشان عرصه تیغ کین گشتند و احمد پاشای با جلا و
با اکثر رومیه بمعارف زنده گرفتار کمند اقتدار روا سپان فلک جواد

آمد

زهره دم و بادپایان چالاک یوز داشتین سم با خرمه و بسبب بسیار
بصعوبت غازیان نصرت شعار گشت اگر مابین سنه تا زهاب براه متعارف
وچهار و بیست فرسخ است اما از راه بیراهه و کوه و سی فرسخ میشد
با وصف اینکه آن کوه را برف فرو گرفته بود به بیراهی بتایید الهی
در یک شبانروز طی شده بنه و اغروق بعد از پنج روز بموکب والا پیوست
و اطراف قلعه زهاب را برجهای مستحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط
و جمع محصولات بقلعه زهاب و جمعی را برای حیطه غله و ذخیره تاخت قرای
حوالی بیره و ریغین نموده فرمان داد که لطفعلی بیگ کوسه احمدلو نایب
تبریز با عسکر آذربایجان حرکت قشون نمای اردلان و همدان را در
سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه جوالان روانه اردوی معلی شود
انجام این مهام روز جمعه غره رجب از زهاب اهتزاز از نوای ظفر استما
کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه
بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد پرداخت منزل بمنزل

قلعه علی بیگ عازم کرکوت شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب
میدان وسیع را دیده بعزم جنگ برآید مقید نشد و از راه بلادت بلید
بعضی اسباب و دواب و اهل اردو در حین عبور از آب و ناله
ار رفت آنحضرت که در بسیط خاک بنیر دستی ادراک آتش را سالم از
سالم میگذرانیدند لشکر نصرت پیکر را منع و بعد رسیدن شمس بالاتر از زرا
ایزد داور سعی قتالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت دمی
گذرانیدند و در منزل جسر مالو قیاب جام عز و تمکین بدر رده چه
برین بهو سه هزار نفر از بهادران را منتخب و دسته و دسته
مرتب ساخته هر فرقه را بناحیت سمتی تعیین و حضرت شمس نوجی را بر
بجانب کرکوت ریلغار و هنگام طلوع صبح چهارول به سمت قلعه انداخته
سروزنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج معموره نیز هر یک بسمت
مأموریه را تاخته با سروزنده مال بسیار و اسباب کثیر باردوی
همایون ملحق گشتند و دو سه هزار خانوار از طایفه بیات که در دشت قبر نجی

کرمیش

کرکوت نشیمن داشته‌اند از آنکه چاپیده و روانهٔ نیشاپور ساخته‌اند و از این کسان
هفت هزار نفر از لشکر منصوره بمحاصرهٔ کرکوت مامور نموده لوای نصرت
انتما بجانب واسکری نهضت داده از راه قرابیه عازم بغداد گشتند
در قرابیه لطفعلیخان نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان
و دو هزار نفر اکراد از دلات وارد اردوی ظفرنشان گشته چون راه
بسیار تنگ بود مقرر داشتند که لطفعلی بیک با فوجی بر رسم منقلای
از دار اسکری عبور و محاذات شهر و از آنجا جلوگاه جلوی سپاه منصور سازد
کوکبه والا نیز روز دیگر از دار اسکری گذشته قراولان جلادت اثر
در دو فرسخی اردوی ظفراثر سپاهی فوجی از رومیه را دیده خبر
رسانیدند فی الفور جنود فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان برابر
ایشان شتافته معلوم شد که فتاح نام سرکرده دیار بکر است
که با ده دوازده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقصد اولی
آن ناحیه آمده دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد

طایفه غنیم تا غنه تخت بکرفتن قتال استعفام کار کرده جمعی را بهم ما

بس انداخته باردوی همایون آوردند کرفتاران در سلک غزاده

ان توپخانه وانتظام یافتند روز دیکر بعد از ورود بمنزل رباط

سبزه قمر سنجی بغداد باردوی همایون را در شکنجه مامور بکت فرمو

حوز هنگام شب که افواج نجوم سنجانی قطربان آغاز عبور

ازجسر کهکشان کرده با جمعی ایلغامشی کردند که جسر را از

مستحفظان برآرند انتیب تا حوالی صبح ایلغار کرده ظلمت شب

مانع وصول مطلب کردید از انجا بسمت بغداد جیاول انداخته در

تکیه سنجی قلعه جمعی از قراولان رومیه بمعرض قتل وجمعی از اعراب

کنار دجله نیز که در کار عبور بودند با شمشیر و نهب در رانده چون

سر حد تعیین پیوست که احمد پادشاه درگاه دل را از غبار

تفرقه و تشویش جا گزیر ساخته بقلعه داری پرداخته است

از ... نکرده از کاه اردوی ... لطف ... بود

لطف نه

عطف

عطف عنان فرمودند از نوادر اتفاقات اینکه خبر گرفتاری قیام و مصالحه

قراولان که به بغداد رسیده بود محمد پاشا حاکم کوی با جمعی از

از پاشایان و روسای رومیه و دو هزار سوار جرار سر راه گذار

از جانب احمد پاشا برای استخبار حال حضور طرف نمود و تحقیق مقر

کوکبه مسعود از راه راست بجانب تلخچه عزیمت کرد آنحضرت از سمت

دیگر بر سر ایشان قدم فرسای اسپ توجه شدند و بجلگ ازین مدار وقت

تنگ یکدو فرسخ نگذشته بودند صبح که آنحضرت زمام عزیمت تسخیر دولت

دار ایشان بگمان مشهود دیده دلیران گشته بود و لاجد بوکا مکار با

هزار نفر از بهادران نامدار که هیچ تازند و صیدگاه دشمن شکار

راستیها زینت بر وازیود دیدبان ایشان در آورده هر تیری

و هر ضرب دلیری را از پای در آوردند تتمه آهنگ فرار کردند

چون جنگ جویان رزم ساز در میان آن گروه بودند فاصل راه

گریز بر یافته در طرفة العینی یکی از ایشان عرضه تیغ کین و بسته زخم گشت

حضرت قرین گشتند محمد پاشا نیز زنده بسلسلهٔ گرفتاران پیوست
رایات جهان گشا بفتح و فیروزی وارد منزل بنگچه گشته یکروز
برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف و روز دیگر از آنجا حرکت کرد
برای تعیین مکان نزول خیل فلک سیر نظر را در اطراف قلعه
جولان ساخته سرای پیته را که محاذی کاظمین علیهما الصلوة
والسلام در دو فرسخی بغداد واقعست اختیار در غرهٔ
شعبان شادروان شوکت و شان را در آن مکان همدوش سپهر
در از ساختند و از بدایع وقایع اینکه جمعیت زیاده همیشه تابع
بغداد بود وارد درگاه گیتی پناه گشته مقرر شد که با والی حویزه
سلک جمعیت انعقاد داده از راه حویزه متوجه تسخیر بصره شود از صادرات
و اینکه غنی خان حاکم جهرم با میرزا خان بیگ افشار نایب فارس
از منی تخلف کرده از در خودرایی در آمده و مرزبان فسا و ممالک تر لار
جمعی از افراد اللهوردی عوض که ساکن شیخ احمد مدنی بود جمع بر سر

محمدخان